ترجمه
مجمع البیان
فی تفسیر القرآن

برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی((ره))

تألیف محمد بیستونی

جلد (۷)

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن جلد ۷

مشخصات کتاب

سرشناسه: بیستونی ، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر مجمع البیان جوان (برگرفته از تفسیر مجمع البیان طبرسی «ره») / تالیف محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم : بیان جوان؛ مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر ، ۱۳۹۰ .

مشخصات ظاهری: ۱۰ج.

شابک: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۸-۹: ؛ ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۷-۲: ؛ ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۵۹-۶: ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۲-۶ ؛ ج.۴ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۶۱۰-۹ ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۰-۲: ؛ ج.۶ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۳-۳ ؛ ج.۷ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۴-۰ ؛ ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۷-۹: ؛ ج.۹ : ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۶۶-۴ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۸-۰۸۸-۶:

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: نویسنده برای تهیه این کتاب از ترجمه علی کرمی بر کتاب مجمع البیان استفاده کرده است .

یادداشت: چاپ قبلی: فراهانی ، ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲(۳۰ج.).

یادداشت: ج. ۲ - ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۰) (فیپا).

مندرجات: ج. ۱. شامل جزءهای ۱ و ۲ و ۳ .- ج. ۲. شامل جزءهای ۴ و ۵ و ۶ .- ج.۳. شامل جزءهای ۷و ۸ و ۹.- ج.۴. شامل جزء های ۱۰،۱۱ و ۱۲ .- ج. ۵. شامل جزءهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ .-ج. ۶. شامل جزءهای ۱۶ و ۱۷ و ۱۸.-ج.۷. شامل جزء های ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.-ج.۸. شامل جزءهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴.-ج.۹. شامل جزء های ۲۵ و ۲۶ و ۲۷.-ج.۱۰. شامل جزء های ۲۸و ۲۹ و ۳۰

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: کرمی ، علیرضا، ۱۳۴۰ -، مترجم

شناسه افزوده: طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸؟ - ۵۴۸ق. . مجمع البیان فی تفسیر القرآن.

شناسه افزوده: شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

جلد هفتم

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم

ادامه سوره مائده ... ص : ۳

[سوره المائده (۵): آیات ۲۸ تا ۳۰] ... ص : ۳

اشاره

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنِی ما أَنَا بِباسِطٍ یَدِیَ إِلَیْکَ لِأَقْتُلَکَ إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ (۲۸) إِنِّی أُرِیدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِی وَ إِثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ وَ ذلِکَ جَزاءُ الظَّالِمِینَ (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِیهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرِینَ (۳۰)

«۱»

ترجمه ... ص : ۳

سوگند یاد کنم که اگر دستت را بقصد قتل من دراز کنی، من بقصد کشتن تو دستم را بسوی تو دراز نکنم. که من از خدای پروردگار جهانیان می ترسم من می خواهم که تو با گناه من و گناه خودت باز گردی و از اصحاب دوزخ باشی و این است جزای ظالمان.

پس نفسش قتل برادر را در نظرش بیاراست و از زیانکاران باشد.

---

(۱)- سوره مائده آیه ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ جزء ۶ [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۴

بیان آیه ۲۸- ۲۹- ۳۰ ... ص : ۴

لغت ... ص : ۴

بسط: دراز کردن و گستردن، ضد قبض تبوء: ترجع، بازگشت کنی. «باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ» یعنی «رجعوا». مصدر آن «بَوء» بمعنای رجوع است. طوّعت: فعل ماضی از باب تفعیل از ریشه «طوع» به معنای رغبت، یعنی رغبت نشان داده.

افعال بر دو قسمند: دسته ای بفاعل هم متعدی میشوند مثل: «قتل نفسه» و دسته ای بفاعل متعدی نشوند، مثل امر و نهی که از عالی بدانی است و کسی خودش را امر یا نهی نکند.

اعراب ... ص : ۴

لَئِنْ بَسَطْتَ: لام قسم. جواب آن «ما أَنَا بِباسِطٍ» کلمه «ما» جواب شرط واقع نمیشود، زیرا صدارت طلب است البته در جواب قسم واقع شدن لطمه ای بصدارت طلب بودن وارد نمی کند. همچنین «ان و «لام» ابتدا نیز در جواب قسم واقع میشود لکن «فا» در جواب قسم واقع نمیشود، زیرا چیزی که برای آن سوگند یاد میشود، با وجوب سوگند، واجب نمیشود. قسم در حقیقت مؤکد مورد قسم (و جواب) خویش است حال آنکه جواب شرط، با وجوب شرط واجب میشود.

هر گاه در کلام، هم قسم باشد و هم شرط، جواب برای قسم آورده میشود و جواب شرط بقرینه آن حذف میشود. مثل همین آیه،

مقصود ... ص : ۴

اکنون خداوند دنباله سرگذشت را به این صورت بیان می کند که: وقتی قابیل هابیل را تهدید بقتل کرد، هابیل به او گفت:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۵

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي، تو اگر برای گشتن من دستت را بسوی من دراز کنی.

ما أَنَا بِباسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ: من دستم را بقصد کشتن، بسوی تو دراز نمی کنم.

مفسران گویند: در آن زمان کشتن کسی بعنوان دفاع، جایز نبود، بلکه افراد موظف بودند که شکیبایی نشان دهند: تا خداوند انتقام بگیرد. چنان که عقیده حسن و مجاهد و جبایی همین است.

ابن عباس و جماعتی گویند: معنای آیه این است که تو اگر از راه ستم بخواهی مرا بکشی، من از راه ستم ترا نخواهیم کشت. اینها می گویند: قابیل هابیل را ناگهانی و غفلةً کشت. در موقع قتل، هابیل در خواب بود و قابیل با سنگی او را بقتل رسانید.

سید مرتضی گوید: ظاهر آیه با هیچیک از این دو

وجه، سازگار نیست، زیرا خداوند متعال خبر داده است که هابیل گفت: اگر برادرش بخواهد او را بکشد، وی بکشتن او اقدام نخواهد کرد، یعنی قصد کشتن او را نخواهد داشت، زیرا قصد کشتن شخص هم ناپسند است. کسی که از خود دفاع میکند و احیاناً طرف خود را میکشد، در حقیقت قصد کشتن او را ندار. منتهی برای حفظ جان خود ناچار میشود او را بکشد.

گویی هابیل میگوید: تو اگر بمن ظلم کنی، من بتو ظلم نخواهم کرد.

إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ: من از خدا می ترسم و اقدام بقتل تو نخواهم کرد.

إِنِّی أُرِیدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِی وَ إِثْمِکَ: من بقتل تو آغاز نمیکنم، زیرا میخواهم اگر مرا کشتی، گناه قتل من و گناهان دیگر خود را بدوش کشی، این معنی از ابن- عباس، حسن، ابن مسعود، قتاده، مجاهد و ضحاک است.

جبایی و زجاج گویند: مقصود این است که گناه قتل من و قتل همه مردم را بگردن گیری، زیرا این سنت غلط را برای اولین بار تو بوجود می آوری.

مقصود از بدوش گرفتن بار گناه، تحمل کیفر گناه است، زیرا صحیح نیست که کسی اراده معصیت غیر کند، لکن مانعی نیست که اراده عقاب غیر کند.

پرسش اگر گفته شود که چگونه جایز است تحمل کیفر گناهی که هنوز، انجام نشده ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۶

است؟ زیرا قتل هنوز واقع نشده بود.

پاسخ البته تحمل کیفر مشروط بوقوع گناه است. هنگامی که هابیل احساس کرد که برادرش قصد قتل او را دارد، چه مانعی داشت که بگوید: اگر مرتکب قتل من شوی، کیفر قتل مرا متحمل خواهی شد؟

فَتَکُونَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ: بواسطه

این کردار زشت، گرفتار دوزخ خواهی شد.

وَ ذلِكَ جَزاءُ الظَّالِمِينَ: این است کیفر گنهکاران، ممکن است این جمله هم تتمه سخن هابیل باشد و محتمل است که سخن خدا باشد.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ: در اینباره اقوالی است:

۱- یعنی نفسش او را تحریک و تشجیع کرد که برادر خود را بکشد. این قول از مجاهد است.

۲- مقصود این است که نفسش قتل برادر را در نظرش بیاراست.

۳- نفسش او را مساعدت و هماهنگی کرد بر قتل برادر و بنا بر این در اصل (علی قتل اخیه) بوده که حرف جر محذوف و مجرور منصوب شده است.

فقتله: مجاهد گوید قابیل نمی دانست چگونه او را بکشد. شیطان بصورت مرغی در آمد و مرغی را گرفت و سرش را میان دو سنگ گذاشت و کوبید. قابیل هم برای کشتن برادر، از وی سرمشق گرفت. گفته اند: هابیل اولین مقتول بود! فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرِينَ: قابیل با این عمل شوم خود، در دنیا و آخرت، زیانکار و از خیر دنیا و آخرت محروم شد.

برخی از کلمه «اصبح» استفاده کرده اند که این قتل در شب اتفاق افتاده است.

لکن صحیح نیست، زیرا عادت عرب این است که هر گاه کسی عملی انجام دهد که بحالش زیانبخش باشد، اینطور تعبیر کند. منظور این نیست که فقط این زیان مخصوص بیک زمان است و نه زمانهای دیگر.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۷

[سوره المائده (۵): آیات ۳۱ تا ۳۲] ... ص : ۷

اشاره

فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قالَ يا وَيْلَتى أَ عَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۳۱) مِنْ أَجْلِ ذلِكَ كَتَبْنا عَلى بَنِي إِسْرائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ

نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَيِّناتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ (۳۲)

«۱»

ترجمه ... ص : ۷

خداوند کلاغی را مامور کرد تا زمین را حفر کند و به او نشان دهد که چگونه جسد برادر را بخاك سپارد. گفت، ای وای، مگر من ناتوانم که مثل این کلاغ کنم و پیکر برادرم را بخاك سپارم! آن گاه دچار ندامت گردید.

به خاطر این جنایت بود که بر بنی اسرائیل حکم کردیم که هر کس دیگری را نه از راه قصاص و نه بخاطر فسادی در روی زمین، بکشد، گویی همه مردم را کشته و کسی که دیگری را احیا کند، گویی همه مردم را احیا کرده است. بنی اسرائیل قومی بودند که پیامبران ما با دلایل روشن بسوی ایشان آمدند و آنها بعد از آن اسراف کردند.

---

(۱)- سوره مائده آیه ۳۱ و ۳۲ جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۸

بیان آیه ۳۱ ... ص : ۸

لغت ... ص : ۸

بحث: جستجوی چیزی در خاك. این کلمه بعدا بمعنای مطلق جستجو بکار رفته است.

سوئه: ناپسندی گفته میشود: «ساءه یسوئه سوءاً» ویل. سیبویه گوید این کلمه در موقع هلاکت، گفته میشود، وای عجز، ناتوانی

اعراب ... ص : ۸

یا وَیْلَتی . زجاج گوید در غیر از قرآن بر این کلمه وقف کنیم و گوئیم. «یا ویلتاه» «یاء» از حروف نداست، لکن منادی در اینجا از افراد انسان نیست مثل «یا حسرتاه» در حقیقت معنای اینگونه کلمات این است که گوینده میخواهد حاضران را تنبیه سازد و بگوید که وقت «وای» در «یا وَیْلَتی » و وقت حسرت در «یا حسرتا» و وقت تعجب، در «یا عجبا» فرا رسیده است.

حسن قرائت کرده است. «یا ویلتی» به اضافه بیاء متکلم. از هری گوید معنی یکی است.

مقصود ... ص : ۸

اشاره

فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ، گويند.

- هابيـل اولين مرده انسـان بود، قابيـل نمى دانست چگونه او را پنهـان و دفن كنـد. تا اينكه خداونـد دو كلاغ، كه يكى مرده و ديگرى زنـده بود برانگيخت و بقولى هر دو زنـده بودنـد و يكى ديگرى را كشت، آن گاه زمين را گود كرد و بخاكش سپرد. قابيل نيز اين درس را از كلاغ بياموخت اين مطلب از ابن عباس و ابن مسعود و

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۹

جماعتى است. اين آيه دلالت مى كند بر فساد عقيده حسن و جبايى و ابو مسلم كه معتقدند اين دو تن از بنى اسرائيل بوده اند.

اصم گويـد. خداونـد كلاغى را مبعوث كرد تا بر جسـد هابيل خاك بريزد. قابيل كه متوجه مقام هابيل در پيشـگاه حق شـده و قبـول شـدن قربـانى او و مـاموريت زاغ براى دفنش را مشاهـده كرده بود. گفت. واى! برخى گفته انـد، فرشـته اى بود بصورت كلاغ آيه دلالـت دارد بر اينكه، كـار كلاغ، مورد نظر خداونـد متعال بوده و امر تصادفى نبوده است، بلكه خداونـد به او الهام كرده

بود. چنان که ابو مسلم گوید. جبایی گوید اینکار، نظیر داستان هدهد و نامه رسانی و پاسخ آوردن او برای سلیمان معجزه بوده است (نمل ۲۰) ممکن است خداوند فهم کلاغ را به اندازه ای زیاد کرده باشد که خودش این مطالب را تشخیص داده باشد، چنان که ما هنگامی که کودکمان را به کاری وادار می کنیم، متوجه کار خودش هست.

لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ، ماموریت کلاغ این بود که به قابیل بنمایاند که چگونه عورت برادر را بپوشاند. جبایی گوید، یعنی به او نشان دهد که نعش برادر را که متعفن شده بود، بخاک بسپارد. بنا بر این بجسد بیجان «سواه» گفته شده است قالَ يا وَيْلَتى أَ عَجَزْتُ، هنگامی که کلاغ کیفیت مخفی کردن جسد را به او نشان داد، گفت، وای من، آیا به اندازه این کلاغ هم دانشی ندارم که بتوانم جسد برادرم را بخاک سپارم.

أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِيَ سَوْأَةَ أَخِي، سواه چیز مکروه و ناپسند است.

فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ، آن گاه از کشتن برادر دچار ندامت گردید. جبایی گوید، این ندامت، بنحوی که توبه شمرده شود نبوده. درست مثل اینکه کسی بر اثر ناراحتی که پیدا می کند از خوردن شراب پشیمان میشود، از اینرو پشیمانی او بحالش سودی نداشت. برخی گفته اند یعنی از اینکه جسد برادر را حمل کرده بود. پشیمان شد و برخی گفته اند، یعنی از مرگ برادر پشیمان شد نه از گناه.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۰

داستان ... ص : ۱۰

اهل تسنن از امام صادق (ع) روایت کرده اند که، قابیل هابیل را بکشت و او را بروی زمین افکند و نمی دانست چه کند. درندگان خواستند جسدش را پاره

پاره کننـد. وی جسـد را در کیسه ای کرد و بـدوش کشـید تا اینکه متعفن شـد. مرغان و درنـدگان منتظر بودند که جسد را بر زمین افکنـد و طعمه خود سازنـد. خداونـد دو کلاـغ مـامور کرد تا بجان یکـدیگر افتادنـد و یکی دیگری را کشت، آن گاه با منقـار گودالی حفر کرد و مردار کلاـغ را در آن انـداخت و در زیر خـاک پنهـان کرد. قابیل نیز این کار را از کلاغ آموخت و جسـد برادر را بخاک سپرد. ابن عباس گوید، در این وقت درختان خشک شدند و خوراکیها تغییر یافتند و میوه ها ترش شدند و زمین مه آلود شـد. آدم گفت، در روی زمین واقعه ای روی داده است و بهند رفت. فهمید که قابیل هابیل را کشـته است. در مرثیه هابیل چنین گفت،

تغیرت البلاد و من علیها فوجه الارض مغبّر قبیح

تغیر کل ذی لون و طعم و قل بشاشه الوجه الصبیح

یعنی سرزمینها و کسانی که بر آنهایند، دیگرگون شدند و روی زمین مه آلود و بد منظره شده است. رنگها و طعمها تغییر کرد و چهره های گشاده، درهم کشیده شدند.

سالم بن ابی الجعـد گویـد: پس از قتل هابیل، آدم بمـدت یک سال خنده نکرد. آن گاه شخصـی نزد او آمد و گفت: خداوند ترا خنـدان سـازد! گوینـد: پنجسال پس از قتل هابیل که آدم به سن ۱۳۰ سالگی رسـیده بود، حوا شـیث را بدنیا آورد. شیث از آنجا که بجای هابیل بود، بدین نام خوانده شد (یعنی بخشـیده خدا) او وصی آدم و ولیعهدش بود. به قابیل گفته شد تو مطرود و پلید هستی. هر کجا رو می کرد، کسی او را

نمی پذیرفت، تا اینکه به عدن- در یمن- رسید. در آنجا شیطان به او گفت: علت اینکه آتش قربانی هابیل را بسوخت. این بود که وی آتش را می پرستید. تو هم آتشکده ای برای خود و اعقابت بنا کن و آتش را بپرست. قابیل چنین کرد. او اول کسی بود که آتش پرستی را ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۱

رواج داد. فرزندان او در لهو و لهب و شرب خمر سر گرم شدند و آلات طرب نظیر طبل و نای و تار و مزمار را رواج دادند و آتش را بر طبق سنت پدر پرستیدند و زنا و بی بند و باری و هرزگی را بحد اعلا رسانیدند، تا اینکه در طوفان نوح از بین رفتند و نسل شیث باقی ماند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۲

بیان آیه ۳۲ ... ص : ۱۲

قرائت ... ص : ۱۲

ابو جعفر، قرائت کرده است: «من اجل» بفتح نون و اسقاط حمزه. بنا بر این بمنظور تخفیف، همزه حذف شده است. چنان که: بجای «کم ابلک» گویند: «کم بلک»

لغت ... ص : ۱۲

اجل: جنایت. «اجل علیهم شراً» یعنی: بر ایشان جنایت کرد. و به همین معنی است: «جر علیهم جریره» آن گاه می گویند: «فعلت ذلک من اجلک» یعنی این کار را بواسطه جنایت تو انجام دادم. گویی منظورش این است که: تو مرا بر اینکار واداشتی و تو مرا به جنایت کشاندی. «اجل» بمعنای مدت هم از همین اصل است، زیرا زمانی است که هر عقدی و قرار دادی به آنجا کشانیده میشود و همچنین «اجل» به معنای «آری» که رام شدن در برابر چیزی است که انسان بجانب آن کشانیده شده است. این کلمه به معنای گلّه گاو وحشی نیز آمده. عدی بن زید گوید:

اجل ان اللّه قد فضلکم فوق من احکأ صلباً بازارٍ

یعنی به خاطر این که خداوند شما را بر همه مردمی که به نیاکان خود فخر می کنند برتری داده است (یعنی من اجل انّ ...)

اسراف: در مقابل سختگیری و میانه روی است. چنان که اقتصاد، حد میانه روی است که از زیاده روی و سختگیری بر کنار است.

اعراب ... ص : ۱۲

مِنْ أَجْلِ: درباره این کلمه اختلاف است. برخی گفته اند مربوط است به «النادمین» یعنی بخاطر اینکه در موقع قتل برادر، بخاکش نسپرد، نادم شد. روایت شده است که نافع بر سر «مِنْ أَجْلِ ذلِکَ» وقف میکرد و اینجا را خاتمه کلام قرار

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۳

می داد. عموم مفسران معتقدند که: «مِنْ أَجْلِ» آغاز کلام است و متصل بما قبل نیست.

ابن انباری دلیل آورده است که اینجا سر آیه است و سر آیه، فصل است و نیز گوید:

کسی که این کلمه را مربوط به «نادمین» می داند، برای «کتبنا»

علتی باقی نگذارده لکن کسی که آن را مربوط به «کتبنا» می داند، علت ندامت را هم ساقط نکرده و این اولی است.

مقصود ... ص : ۱۳

اکنون خداوند، تکلیف مردم را در باب قتل، بیان کرده، فرمود:

- مِنْ أَجْلِ ذلِکَ: زجاج گوید یعنی: از این جنایت که عبارت است از قتل هابیل بدست قابیل.

کَتَبْنا عَلی بَنِی إِسْرائِیلَ: واجب ساختیم بر بنی اسرائیل أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ، که هر کس دیگری را بدون اینکه مرتکب قتل شده باشد تا سزاوار قصاص باشد، یا بدون اینکه فسادی در روی زمین کرده باشد تا سزاوار کشتن باشد، بقتل برساند، مثل این است که همه مردم را کشته است.

منظور از فساد در روی زمین، این است که به جنگ خدا و رسول بر خیزد یا اینکه در میان مردم ایجاد ترس و ناامنی کند. چنان که می فرماید: «إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ...» (۳۳ همین سوره) فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعاً وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعاً: در اینباره اقوالی است:

۱- یعنی همه انسان های دیگر بواسطه ارتکاب آن قتل، با قاتل دشمن هستند.

در حقیقت مثل اینکه قاتل برای قتل همه انسانها کمر بسته و آنها چنان از دست او پریشان و آشفته هستند که مقتول از دست او! بنا بر این مثل اینکه قاتل همه انسانهاست.

اما کسی که انسانی را از غرق یا سوختن یا آوار یا هر عامل کشنده ای نجات دهد یا او را از گم گشتگی حفظ کند، مثل این است که همه انسانها را زنده کرده است و خداوند اجر احیا کننده همه انسانها را به او می دهد، زیرا وی بخاطر اینکه

برادر مؤمنشان را ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۴

حفظ کرده، گویا همه آنها را حفظ کرده است. این معنی از مجاهد و زجاج و مختار ابن انباری و مروی از امام باقر (ع) است. امام در دنباله بیان خودش فرمود: از آن بهتر، این است که انسانی را از گمراهی حفظ و او را براه راست هدایت کند.

۲- یعنی هر که پیامبری یا امام عادلی بکشد، گویی همه مردم را کشته است و عذاب قتل همه مردم را می بیند و اگر کسی از پیامبری یا امام عادلی حمایت کند، گویی از لحاظ استحقاق ثواب، همه مردم را زنده کرده است. این معنی از ابن عباس است.

۳- یعنی هر که کسی را بنا حق بکشد، گناه همه قاتلان بگردن اوست، زیرا سنت قتل را در میان مردم رواج داده و آن را برای مردم آسان جلوه داده است. بنا بر این در قتل قاتلان دیگر نیز شریک است و هر که جلو قتلی را بگیرد و کاری کند که همچون سنتی بعنوان منع از آدمکشی در میان مردم رواج پیدا کند، بطوری که گناه قتل را بزرگ شمارند و بقتل اقدام نکنند، گویی مردم را احیا کرده، زیرا آنها را از خطری بزرگ حفظ کرده است. این است معنای احیای همه مردم. این معنی از ابو علی جبایی و مختار طبری است. پیامبر گرامی اسلام فرمود: «هر کس سنت پسندیده ای را رواج دهد، اجر آن و اجر کسی که تا روز قیامت به آن عمل می کند، برای اوست و هر کس سنت ناپسندی را رواج دهد گناه آن و گناه هر کس

که تا روز قیامت به آن عمل کند، بگردن اوست» ۴- ابن مسعود و گروهی از صحابه گویند: یعنی از نظر مقتول مثل این است که همه را کشته باشد و از نظر آنکه نجات یافته، مثل این است که همه را احیا کرده باشد.

۵- یعنی قصاص قتل بر قاتل لازم است، چنان که با کشتن همه مردم نیز قصاص او واجب است و کسی که از قاتل در گذرد و از قصاص او چشمپوشی کند، مثل این است که همه را عفو کرده باشد. این معنی از حسن و ابن زید است. در حقیقت حیات دهنده خداوند متعال است و جز او کسی قادر بر احیا نیست. بنا بر این نسبت احیا بدیگری دادن مجاز است. چنان که نمرود گفت: «أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ» (بقره ۲۵۸: من زنده کنم و بمیرانم) و برای اثبات گفتار خود یکی را کشت و یکی را باقی گذاشت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۵

وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَيِّناتِ: بنی اسرائیل که سرگذشت آنها بیان شد، قومی بودند که پیامبران ما با دلایل روشن بسوی ایشان آمدند.

ثُمَّ إِنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ: آن گاه بسیاری از ایشان بوسیله شرک- بقول کلبی- و بوسیله قتل- بقول دیگران- از حد حق تجاوز کردند. بهتر این است که آیه عام و شامل هر گونه تجاوزی باشد. چنان که از امام باقر (ع) روایت است که:

«متجاوزان کسانی هستند که حرام ها را حلال شمرند و خونها را بریزند»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۶

[سوره المائده (۵): آیات ۳۳ تا ۳۴] ... ص : ۱۶

اشاره

إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي

الْأَرْضِ فَساداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ (۳۳) إِلاَّ الَّذِينَ تابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۶

جزای آنان که بجنگ خدا و رسولش پردازند و در روی زمین فساد کنند، تنها کشتن یا بدار آویختن یا قطع دستها و پاهای ایشان بطور مخالف یا تبعید از زمین است.

این است خواری آنان در دنیا و آخرت بر ایشان عذابی عظیم است.

بجز آنان که توبه کنند پیش از آنکه شما بر ایشان قدرت پیدا کنید. پس بدانید که خدا آمرزگار و رحیم است.

---

(۱)- آیه ۳۳ و ۳۴ سوره مائده جزء ششم

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۷

بیان آیه ۳۳- ۳۴ ... ص : ۱۷

لغت ... ص : ۱۷

نفی: اصل معنای این کلمه، هلاک کردن و اعدام است. نفایه، نابود کردن خوراکیهای متعفن. به معنای طرد و تبعید نیز بکار میرود. شاعر گوید:

ینفون من طرق الکرام کما ینفی المطارق مایلی القرد

یعنی: آنان از راه بزرگان طرد میشوند، هم چنان که چوب پنبه زنان ذرات پشم و پنبه را دور میکنند.

خزی: فضیحت و رسوایی «خزی یخزی خزیاً» یعنی افتضاح شد. لبید گوید:

«و اخزها بالبر للّه الاجل»

یعنی نفس را بنیکی برای خداوند بزرگ خوار گردان.

اعراب ... ص : ۱۷

فساداً: مصدر که بجای حال بکار رفته، یعنی «مفسدین» أَنْ یُقَتَّلُوا: محلا- مرفوع و خبر است برای «جزاء» الَّذِینَ تابُوا: ممکن است مرفوع و مبتدا و خبر آن «فاعملوا» و ممکن است منصوب و مستثنای از «یقتلوا» باشد.

شأن نزول ... ص: ۱۷

در سبب نزول این آیه، اختلاف است. ابن عباس و ضحاک گویند: درباره کسانی نازل شده است که با پیامبر خدا پیمان بسته بودند و پیمان خود را شکستند و در روی زمین فساد کردند. حسن و عکرمه گویند: درباره اهل شرک نازل شده است. قتاده و سعید بن جبیر و سدی گویند: درباره عرینیان نازل شد. اینان بمدینه آمده، مسلمان شدند. لکن آب و هوای مدینه با آنها سازگار نبود و رنگ آنها زرد شد. پیامبر به آنها دستور داد که بروند از شیر و بول شتران بنوشند تا بهبود یابند. پس از آنکه از

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۸

شیر و بول شتران استفاده کردند و حالشان بهتر شد، به شبانان حمله ور شدند و شتران بیغما بردند و از اسلام مرتد شدند. پیامبر آنها را گرفت. دست و پایشان را برید و چشمشان را بیرون آورد. اکثر مفسران گویند: آیه درباره راهزنان نازل شده است.

عموم فقها همین نظر را برگزیده اند.

مقصود ... ص : ۱۷

در آیه پیش خداوند به مسأله آدمکشی اشاره کرد، بدنبال آن درباره راهزنان و حکم ایشان فرمود:

- إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللَّهَ: کسانی که با اولیای خدا می جنگند. نظیر «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ» (احزاب ۵۷: آنان که دوستان خدا را می آزارند.)

وَ رَسُولَهُ: و با رسول خدا جنگ میکنند.

وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً: و در روی زمین فساد میکنند. از اهل بیت روایت است که: «محارب» کسی است که سلاح بردارد و در شهر یا خارج شهر، در راه ها ایجاد ناامنی کند، زیرا دزد مسلح، چه در شهر باشد و چه در غیر شهر، تفاوتی ندارد.

مذهب شافعی و اوزاعی

و مالك، نیز همین است: ابو حنیفه و اصحابش گویند: «محارب» کسی است که: در بیرون شهر راهزنی کند. از عطاء خراسانی نیز همین طور روایت شده است.

زجاج گوید: مقصود این است که جزای آنهایی که با خدا و رسول بجنگند و در زمین فساد کنند، فقط همین است که خدا فرمود: زیرا هر گاه کسی بگوید:

جزای تو دیناری است، ممکن است چیز دیگری هم باشد و هر گاه بگوید: جزای تو تنها دیناری است، یعنی غیر از دینار چیز دیگری نیست.

أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ: تنها جزای آنان، کشتن یا بدار آویختن یا بریدن دستها و پاهاست. امام باقر ع و امام صادق ع می فرمایند: جزای محارب، باندازه استحقاق اوست. اگر آدمکشی کرده، باید کشته شود. اگر علاوه بر این مال مردم را هم برده، باید کشته و بدار آویخته شود و اگر تنها مال مردم را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۹

برده است، باید دست و پایش- بطور مخالف- بریده شود و اگر تنها در راه مردم، ایجاد ترس و وحشت کرده است، باید تبعید شود. ابن عباس، سعید بن جبیر، قتاده، سدی و ربیع نیز چنین گفته اند. بنا بر این کلمه «او» برای تخییر و اباحه نیست، بلکه برای مراتب حکم و تفاوت آن با اختلاف جنایت است. شافعی گوید: کسی که مال مردم را می رباید، امام حق دارد که او را بدار آویزد و او را نکشد. گوید:

هر کدام باندازه کردارشان کیفر می بینند. کسی که هم قتلش واجب است و هم بدار آویختنش. ابتداء او را میکشند، سپس سه بار او را بر

سر دار میکنند و پایین می آورند.

ابو عبید گوید: از محمد بن حسن درباره «بدار زدن» سؤال کردم. پاسخ داد: مقصود این است که او را زنده بدار زنند و با نیزه او را بقتل رسانند. رأی ابو حنیفه هم همین است- به ابو حنیفه گفتند: این کار «مثله» است. پاسخ داد مقصود این است که چنین اشخاصی مثله شوند (یعنی اعضای آنها بریده شود) برخی گفته اند: «او» در اینجا برای تخییر و اباحه است: یعنی امام اگر خواست آنها را میکشد و اگر خواست بدار میزند و اگر خواست تبعید میکند. این قول از حسن و سعید بن مسیب و مجاهد است.

از امام صادق ع نیز روایت شده است، مِنْ خِلافٍ. مقصود این است که دست راست و پای چپ ایشان را قطع کنند.

أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ: در اینباره اقوالی است. اصحاب امامی ما معتقدند که باید آنها را از بلدی به بلدی بفرستند، تا توبه کنند و باز گردند. ابن عباس، حسن، سدی سعید بن جبیر و ... نیز چنین گفته اند. شافعی نیز بر همین عقیده است. اصحاب ما گویند: آنها را از رفتن به بلاد شرک باید مانع شد و مشرکان را نیز باید از راه دادن ایشان به سرزمین خود، مانع شد تا توبه کنند. عمر بن عبد العزیز و سعید بن جبیر- بروایتی دیگر- گویند: آنها را باید از بلد خود به بلد دیگر فرستاد. ابو حنیفه و اصحابش گویند: مقصود زندان است. میگویند: کسی که در زندان است، هر گاه میان او و خانواده اش ایجاد مانع کنند و به او اجازه تصرفات در امور زندگی ندهند، مثل این است که

از زندان خارج شده است، در عین حال از سختیهای زندان نیز رنج

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۰

میبرد، اینان شعر زیرا از زبان برخی از زندانیان نقل کرده اند:

خرجنا من الدنیا و نحن من اهلها فلسنا من الاحیاء فیها و لا الموتی

اذا جاءنا السّجان یوماً لحاجه عجبنا و قلنا جاء هذا من الدنیا

یعنی با اینکه اهل دنیا هستیم از دنیا خارجیم. ما نه مرده هستیم و نه زنده! هنگامی که زندانیان برای کاری نزد ما می آید، تعجب میکنیم و میگوییم از دنیا آمده است.

ذلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَهِ عَذابٌ عَظِيمٌ: این است خواری آنها در دنیا و در آخرت بر ایشان عذابی بزرگ است.

این آیه دلالت دارد بر بطلان قول کسانی که میگویند، حد، کیفر معاصی است، زیرا خداوند می فرماید: بعد از کیفرهای دنیوی در آخرت نیز گرفتار عذاب عظیم هستند. با اینکه بر آنها اقامه حد شده است و مقصود این است که با اقامه حد سزاوار کیفر عظیم هستند. در عین حال ممکن است خداوند آنان را به لطف و کرم خود عفو و آن عذاب اکبر را با فضل خود از ایشان اسقاط کند.

إِلَّا الَّذِينَ تابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ: پس از بیان کیفر محارب، در اینجا حکم آنانی که پس از محاربه و فساد توبه کرده و هنوز هم گرفتار نشدند، بیان میکند.

اینان از کیفر مصون هستند. لکن اگر کسی بعد از گرفتاری توبه کند، نفعی ندارد و باید کیفر به بیند.

فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: بدانید که خداوند آمرزگار و رحیم بوده، توبه آنان را می پذیرد و آنها

را ببهشت میبرد.

دلالت آیه: ... ص: ۲۰

بعضی معتقدند که:- توبه از معصیت، با دست زدن به معصیت دیگر صحیح نیست، البته با توجه با اینکه عمل بعدی معصیت است. لکن خداوند متعال در این آیه، حکمی را بر توبه معلق کرده است که معلوم میشود اقدام به معصیت دیگر لطمه ای به آن وارد نمیسازد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۱

[سوره المائده (۵): آیات ۳۵ تا ۳۷] ... ص : ۲۱

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِیَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذابِ یَوْمِ الْقِیامَهِ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ (۳۶) یُرِیدُونَ أَنْ یَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَ ما هُمْ بِخارِجِینَ مِنْها وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِیمٌ (۳۷)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۱

ای مردم مؤمن از معصیت خدا اجتناب کنید و بسوی او وسیله ای بجویید و در راه خدا جهاد کنید، شاید رستگار شوید.

آنان که کافر شدند، اگر برای آنها همه آنچه در زمین است و مثل آن، باشد که برای نجات از عذاب روز قیامت بدهند، از آنها قبول نشود و برای آنها عذابی دردناك است میخواهند از آتش بیرون آیند، اما بیرون نخواهند آمد و برای آنها عذابی همیشگی است.

---

(۱)- آیه ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۲

بیان آیه ۳۵ ... ص : ۲۲

لغت ... ص : ۲۲

اتقوا: فعل امر از باب افتعال. مصدر آن اتقاء و در اصل به معنای ایجاد مانع میان دو چیز است. گویند: «اتقی السیف بالترس» یعنی بوسیله سپر جلو شمشیر را گرفت. یا اینکه «اتقوا الغریم بحقه» یعنی طلبکار از حقش مانع شدند. بنا بر این «اتقوا اللَّه» یعنی میان خود و کیفر خداوند مانع ایجاد کنید.

وسیله: واسطه نزدیک شدن. شاعر عرب گوید:

ان الرجال لهم الیک وسیله ان یأخذوک تلجلجی و تحصنی

یعنی: مردان را بسوی تو وسیله ای است. اگر ترا بگیرند لجاجت کن و خود را نگهدار.

«وسل الیه» یعنی به او تقرب یافت. لبید گوید:

«بلی کل ذی رای الی اللَّه واسل»

یعنی آری هر صاحب رایی به خدا نزدیک است.

مقصود ... ص : ۲۲

از آنجا که در آیات پیش حکم آدمکشی و فساد و ستیزه جویی را بیان کرده بود، در این آیه به موعظه و امر به تقوی پرداخته، فرمود:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ: ای مؤمنان از معصیت خدا اجتناب کنید.

وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ: حسن و مجاهد و عطا و سدی و ... گویند: یعنی بوسیله طاعات، طلب قرب به خدا کنید. گویی می فرماید کاری کنید که سبب خشنودی خدا باشد و شما را بحضرتش نزدیک سازد. عطا نیز گوید: «وسیله» عالیترین درجات بهشت است. از پیامبر گرامی است که: «برای من از خداوند «وسیله» را مسألت کنید که درجه ای است در بهشت که تنها یکی از بندگان خدا به آنجا می رسد و من امیدوارم که ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۳

همان بنده باشم» سعد بن طریف از اصبغ بن نباته از علی ع روایت کند که: «در بهشت دو لؤلؤ

در زیر عرش است یکی زرد و دیگری سفید، در هر یک از آنها هفتاد هزار غرفه است که درها و جامهای آن از یک ماده است. لؤلؤ سفید همان «وسیله» است برای محمد ص و اهل بیتش و لؤلؤ زرد، برای ابراهیم است و اهل بیتش» وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ: و در راه دین خدا با دشمنان جهاد کنید. جهاد در راه دین نیز وسیله ای است برای درک ثواب. دلیل هر چیزی وسیله علم به آن چیز و دست زدن به چیزی وسیله واقع شدن در آن است. لطف حق نسبت به انسان، راهی است بسوی طاعت خدا. جهاد ممکن است بدست یا زبان یا قلب یا شمشیر یا گفتن و نوشتن باشد.

لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ: شاید به نعیم جاودانی دست یابید. مقصود این است که باید عمل را به امید سعادت و رستگاری انجام داد. برخی گویند: «لعل و رجی » از جانب خداوند معنای لزوم را می رساند. یعنی عمل کنید تا رستگار شوید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۴

بیان آیه ۳۶– ۳۷ ... ص : ۲۴

اعراب ... ص : ۲۴

ان: خبر آن «لو» و ما بعد آن وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ: ممکن است حال و ممکن است عطف بر خبر «ان» باشد.

جایز نیست که «جمله شرط» در محل حال و خبر «ان» «یُرِیدُونَ أَنْ یَخْرُجُوا» باشد، زیرا در حقیقت، جمله شرط، مورد اعتماد و فایده کلام است.

بخصوص که «یُرِیدُونَ أَنْ ...» خود در راس آیه ای دیگر قرار دارد.

ما تُقُبِّلَ: جواب شرط. «ما» در جواب «لو» و در جواب «قسم» واقع میشود، لکن در جواب «ان» واقع نمیشود، زیرا حرف «ما» صدارت طلب است و در این موارد به این جنبه آن لطمه ای وارد

نمیشود، زیرا «لو» عملی نمی کند، بر خلاف «ان»

مقصود ... ص : ۲۴

اکنون خداوند از عاقبت شوم کفار خبر داده، می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً: آنان که کافر شدند، اگر هر کدام از آنها را حکومت و ثروت تمام زمین باشد ... وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ: و مثل آن را نیز اضافه داشته باشند و همه را بدهند برای نجات از کیفر روز قیامت ...

مِنْ عَذابِ يَوْمِ الْقِيامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ: از آنها پذیرفته نمیشود.

وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ: و برای آنها عذابی دردناک است.

يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ: ابو علی جبایی گوید: یعنی آرزو می کنند که از آتش دوزخ خارج شوند، زیرا اراده، در اینجا به معنای تمنی است. حسن گوید: اراده در اینجا به معنای حقیقی است. یعنی هر چه آتش آنها را به شعله خود می سوزاند، میل می کنند که از آن خارج شوند. مثل: «كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها أُعِيدُوا فِيها»

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۲۵

(حج ۲۲: هر گاه بخواهند از آتش بیرون روند به آن بازگردانده میشوند) و بقولی:

یعنی وقتی آتش آنها را می سوزاند، نزدیک است که از آن خارج شوند مثل: «جِداراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقامَهُ» (کهف ۷۷: دیواری که نزدیک بود خراب شود و او بر سر پایش آورد) اگر کسی بگوید: چگونه میخواهند از دوزخ خارج شوند، با اینکه علم دارند که خارج نخواهند شد؟

گوییم: صرف علم به اینکه چیزی ممکن نیست، انسان را از خواستن آن باز نمی دارد، زیرا خواهش انسان به چیزی تعلق می گیرد که مورد نیازش باشد.

وَ ما هُمْ بِخارِجِينَ مِنْها وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ: آنها از دوزخ خارج

نمی شوند و برای آنها عذابی همیشگی است. شاعر گوید

فان لكم بيوم الشعب منى عذاباً دائماً لكم مقيماً

یعنی شما راست در روز شعب، از جانب من عذابی همیشگی و پایان ناپذیر.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۶

[سوره المائده (۵): آیات ۳۸ تا ۴۰] ... ص : ۲۶

اشاره

وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما جَزاءً بِما كَسَبا نَكالاً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۳۸) فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۹) أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ (۴۰)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۶

مرد و زن دزد را بمنظور جزا و عقوبتی از جانب خداوند، دست ببرید و خداوند قادر و حکیم است کسی که پس از دزدی توبه و اصلاح کند، خداوند توبه او را می پذیرد، خداوند آمرزگار و رحیم است آیا نمی دانی که خدا راست ملك آسمانها و زمین، هر که را خواهد عذاب کند و هر که را خواهد شکنجه دهد و خداوند بر هر چیزی قادر است؟

---

(۱)- آیه ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۷

بیان آیه ۳۸- ۳۹- ۴۰ ... ص : ۲۷

اعراب ... ص : ۲۷

السَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ: سیبویه و بسیاری از علمای نحو گویند «السَّارِقُ وَ السَّارِقَهُ» به تقدیر: «و فیما فرض علیکم السارق و السارقه» (یعنی حکم السارق و ...)

مرفوع شـده انـد. نمونه های دیگر آن: «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِی فَاجْلِدُوا» (نور ۲) و همچنین «وَ الَّذانِ يَأْتِيانِها مِنْكَمْ فَآذُوهُما» (نساء ۱۶) میباشد.

سیبویه میگوید: در این موارد عرب نصب می دهد. لکن عموم اهل تسنن به رفع خوانده اند. تنها عیسی بن عمر به نصب قرائت کرده است.

ابو العباس مبرد گوید: باید به رفع خواند، زیرا نظر به شخص معینی نیست.

درست مثل این است که گفته شود: «من سرق فاقطع یده» و «من زنی فاجلده» زجاج گوید همین قول صحیح است، علت اینکه بر سر خبر «فاء» در آمده، همان شرط مقدر است. میگویند در قرائت ابن مسعود «السارقون و السارقات فاقطعوا ایمانهم» آمده است.

علت اینکه «ایدی» را جمع آورده، نه مثّنی، این است که: مقصود قطع دست راست هر زن و مرد دزدی است. بدیهی است که هر کسی بیشتر از یک دست راست ندارد.

فراء گوید: اعضای بدن، هر وقت به مثنی یا

جمع، اضافه شوند، به لفظ جمع می آیند مثل: «رؤوسهما، ظهورهما، بطونهما» و در قرآن کریم، «إِنْ تَتُوبا إِلَی اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُما» (تحریم ۴) وی اضافه می کند که: علت جمع آوردن این است که اکثر اعضای بدن، زوج هستند، بنا بر این وقتی که اضافه به مثنی و جمع شوند، حتماً بیشتر از دو تا خواهند بود. در مواردی هم که اعضا به

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۸

صورت زوج نیستند، بر همین منوال، رفتار و همه را هماهنگ می کنند.

البته مثنی آوردن هم جایز است، زیرا مطابق اصل است. هذلی گوید:

فتخالسا نفسیهما بنوافذ کنوا فذا لعبط التی لا ترقع

یعنی نفس های ایشان در برابر ضربتهای مهلکی که جراحت آن قابل بخیه و التیام نبود، تسلیم شدند. این مطلب در مورد غیر از اعضا هم جایز است مثل:

«خلّیتما نساء کما» یعنی زنان تان را رها کردید. در مورد آیه شریفه، مفرد آوردن هم جایز است که گفته شود: «فاقطعوا یمینهما» شاعر گوید: «کلوا فی بعض بطنکم تعیشوا» یعنی به اندازه مقداری از ظرفیت شکم بخورید تا زنده بمانید. جَزاءً بِما کَسَبا: نصب جزاء بنا بر این است که مفعول له باشد و همچنین «نکالا» ممکن است مفعول مطلق باشد برای «فاقطعوا» به معنای «جازوهم و نکلوا بهم»

مقصود ... ص : ۲۸

در آیه پیش حکم راهزنی ها و سرقتهای آشکار، بیان شد، اکنون در این آیه شریفه، حکم سرقتهای پنهانی، بیان کرده، می فرماید:

وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ: «الف و لام» برای جنس است یعنی هر زن و مرد دزدی، علت اینکه مرد سارق را پیش از زن سارق ذکر می کند، این است که اغلب، دزدی، از طرف

مردان صورت میگیرد. در آیه زنـا (نور ۲) زن زناکار را بر مرد زناکار مقدم میدارد، زیرا اغلب «زنان هستند که بمردان امکان زناکاری می دهند.

فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما: ابن عباس، حسن، سدی و عموم تابعان گویند: یعنی دست راستشان را قطع کنید.

ابو علی گوید: علت اینکه مسلمانان بعد از قطع دست راست، پای چپ را قطع می کنند نه دست چپ، این است که مقصود از «فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما» دست چپ نیست. بدیهی است که اگر مقصود دست چپ بود، نص قرآن را رها نمیکردند. این مطلب شاهد این است که: جمع آوردن کلمه «ایدی» در این آیه، مثل جمع آوردن

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۹

«قلوب» در آیه «صَغَتْ قُلُوبُكُما» (تحریم ۴) است. قرائت ابن مسعود نیز دلیل این است که مقصود قطع دست راست است.

علمـا گوینـد: این آیه درباره بریـدن دست سارق، مجمل است و بایـد کیفیت آن را از سـنت، اقتباس کرد، در این که چه مبلغ دزدی سـبب بریـدن دست میشود، اختلاف است. اصـحاب مـا گوینـد: ربع دینـار یا بیشتر. شافعی و اوزاعی و ابو ثور نیز چنین گوینـد: عـایشه از پیـامبر گرامی روایـت کرده اسـت که دست دزد را بخـاطر ربـع دینـار یـا بیشـتر بایـد قطـع کرد، ابـو حنیفه و اصـحابش گوینـد: ده درهم یـا بیشتر، دلیـل ایشـان، روایتی است از ابن عبـاس که: «کمترین مبلغی که باعث قطع دست میشود قیمت یک سپر است» و قیمت سپر در زمان پیامبر، ده درهم بوده است.

مالـک گویـد: سه درهم یـا بیشـتر. نـافع از ابن عمران روایت کرده است که پیـامبر دست دزدی را به خـاطر دزدیـدن سپری به ارزش سه درهم

قطع کرد. برخی گفته اند:

قطع انگشتان دست، هنگامی است که شخص پنج درهم بدزدد. ابو علی جبایی با قبول این قول گوید: چنین کسی بمنزله کسی است که از دادن پنج درهم زکات خود- داری کند و فاسق است. برخی گویند: دست دزد را در هر حال- چه کمی بدزدد یا زیاد- باید قطع کرد. خوارج نیز بر همین عقیده بوده اند. دلیل آنها عموم آیه و روایتی است از پیامبر: «خداوند لعنت کند دزد را که تخم مرغی می دزدد و دستش قطع میشود و ریسمانی بسرقت می برد و دستش بریده میشود.

اساتید فن حدیث، درباره سند این حدیث، ایراد دارند، همچنین در دلالت آن. گویند «کلمه بیضه» در حدیث بمعنای «تخم مرغ» نیست، بلکه سفیدی سپر است که در موقع جنگ بر سر میگیرند، همچنین کلمه «حبل» بمعنای بند کشتی است.

در کیفیت قطع دست نیز اختلاف است:

- اکثر فقها میگویند: باید تا مچ قطع کرد. شافعی میگوید: بار اول دست ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۳۰

راست و بار دوم پای چپ و بار سوم دست چپ و بار چهارم پای راست را قطع می کنند و برای بار پنجم او را بزندان می افکند. ابو حنیفه میگوید: در مرتبه سوم دست را قطع نمی کنند.

بعقیده شیعه، باید چهار انگشت دزد را از بیخ قطع کرد و کف دست و انگشت ابهام را باقی گذاشت، در مرتبه دوم پای چپ او را از اصل ساق باید قطع کرد و عقب پا را باقی گذاشت در مرتبه سوم باید او را برای همیشه زندانی کرد، از علی ع این مطلب بحد شهرت، نقل شده است و شیعه بر

آن اجماع دارند، برای اثبات این مطلب باین آیه استدلال کرده اند: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ» (بقره ۷۹:

وای بر آنان که کتاب را بدستهای خود می نویسند) بدیهی است که کتاب به انگشتان نوشته میشود، بنا بر این هر گاه انگشتان کسی قطع شود، دستش قطع شده است.

در این مطلب، خلافی نیست که قطع دست دزد، هنگامی واجب است که از «حرز» و محلی محفوظ بماند؟ دزدی کند. تنها از داود روایت شده است که قطع دست دزد لازم است، اعم اینکه از حرز و محفظه دزدی کند یا از جای دیگر، حرز، محلی است که معمولا- برای نگهداری چیزها مورد استفاده قرار میگیرد و مطابق آداب و رسوم اجتماعی، نسبت بچیزهای مختلف، تفاوت میکند، از نظر ما تعریف حرز این است: جایی که فقط مالک حق داخل شدن داشته باشد و دیگران باید باذن او در آنجا تصرف کنند.

جَزاءً بِما كَسَبا نَكالًا مِنَ اللَّهِ: قطع دست را بمنظور کیفر دزدان و مجازاتی از جانب خداوند، بمرحله اجرا در آورید، کلمه نکال به معنای عقوبت است. زهیر گوید:

و لو لا ان ینال ابا طریف عذاب من خزیمه او نکال

یعنی: چرا از خزیمه عذابی و عقوبتی به ابو طریف، نرسد؟! وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ: خداوند قادر غیر مغلوب و کارهایش از روی حکمت است.

فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ: کسی که پس از سرقت، توبه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۳۱

کند و کارهای شایسته و پسندیده را در پیش گیرد، خداوند توبه اش را قبول و کیفر معصیتی که از آن توبه کرده است، اسقاط می کند، این

که خداوند خود را به توبه پذیری وصف میکند، فایده ای بزرگ دارد، زیرا بدین ترتیب، عاصی، برای توبه کردن، بر سر میل می آید، کلمه «تواب» از صفاتی است که هم به خداوند در قرآن کریم، نسبت داده است، هم به بندگان، در مورد خداوند، معنای آن توبه پذیر و در مورد بندگان، معنای آن رجوع کننده بسوی خداست و بهر حال از صفات مدح است.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: اشاره به اینکه قبول توبه، تفضل و لطفی است از جانب خداوند.

أَ لَمْ تَعْلَمْ: برخی گویند: خطاب به پیامبر و مقصود امت اوست. مثل «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ» (طلاق ۱: ای پیامبر، هنگامی که زنان را طلاق دهید). برخی گویند: خطاب به افراد مکلف است. یعنی: ای انسان، آیا نمی دانی؟! علت اتصال این خطاب به ما قبل، این است که می خواهد بگوید: وعده ها و وعیدها و احکامی که بیان شده صحیح است. یعنی مگر ای انسان نمی دانی که: ...؟

- أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ: خداوند راست تصرف در آسمانها و زمین، بدون اینکه مانع و مزاحمتی داشته باشد.

يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ: او عذاب می کند بندگان گناهکاری را که بخواهد و می آمرزد بنده گنهکاری که توبه نکرده باشد، زیرا اگر توبه کند، وعده خداست که او را مؤاخذه نکند. بعقیده برخی مؤاخذه بنده توبه کار بر خداوند قبیح است. در هر صورت، گنهکاری که توبه کند، مشمول این آیه نیست.

وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: معنای آن گذشت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۳۲

[سوره المائده (۵): آیه ۴۱] ... ص : ۳۲

اشاره

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ لا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ

تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هادُوا سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هذا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ (۴۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۳۲

ای پیامبر، آنان که بسوی کفر می شتابند، از منافقانی که بزبان گویند ایمان آوردیم و بدل ایمان نیاورده اند و از یهودیان که سخن ترا برای دروغ پردازی میشنوند و برای مردی که نزد تو نیامده اند جاسوسی کرده سخن خدا را که در جاهای خود صحیح بیان شده است، جابجا و تحریف میکنند. به آنها گویند: اگر اینطور به شما امر شد، بپذیرید و اگر طور دیگری شد: اجتناب کنید و کسی که خداوند عذاب و هلاکش را بخواهد، تو قادر بدفاع از او در برابر امر خدا نیستی. خداوند اراده نکرده است که دلهای آنان را پاک کند. در دنیا برای آنها خواری و در آخرت عذابی بزرگ است.

---

(۱)- آیه ۴۱ سوره مائده جزء ششم سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۳۳

بیان آیه ۴۱ ... ص: ۳۳

لغت ... ص : ۳۳

سماعون للكذب: پذیرندگان دروغ. «لا تستمع من فلان» یعنی از او قبول مکن. «سمع اللَّه لمن حمده» یعنی خداوند حمد بنده خود را قبول کرد. ممکن است معنای کلمه این باشد که: بتو گوش می دهند تا سخن ترا بشنوند و به تو دروغ دهند. سماع به معنای جاسوس نیز آمده است. (چنان که در مورد دوم بهمین معنی است.)

فتنه: آزمایش و اصل آن خالص کردن است مثل: «فتنت الذهب من النار» یعنی طلا را در آتش خالص گردانیدم.

اعراب ... ص : ۳۳

سماعون: خبر مبتدای محذوف. یعنی «هم سماعون» ممکن است مبتدای مؤخر و خبر آن «مِنَ الَّذِينَ هادُوا» باشد.

لَمْ يَأْتُوكَ: صفت برای قوم و محل آن مجرور است، يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ: محلا مرفوع و صفت برای «سماعون» است. ممکن است

محل آن نصب و حال از ضمیر «سماعون» باشد. یعنی سخن نبی را میشنوند، حال آنکه در خاطر خود نقشه تحریف آن را میکشند. مثل «معه صقر صائداً به غداً» او را پرنده ای ست شکاری که فردا با آن شکار کند.

مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ: به تقدیر: «من بعد وضعه کلامه مواضعه» اگر گفته شده بود: «عن مواضعه» هم صحیح بود.

شأن نزول ... ص : ۳۳

از امام باقر (ع) و جماعتی از مفسران است که: زنی شرافتمند از یهود خیبر با ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۳۴

مردی از اشراف یهود، زنا کرد. این زنا محصنه بود و یهودیان خیبر از سنگسار کردن ایشان دلخوش نبودند. نوشتند به یهودیان مدینه، که این موضوع را از پیامبر گرامی اسلام سؤال کنند، شاید آن بزرگوار، حکم سنگسار را تغییر دهد. کعب بن اشرف، کعب بن اسید، شعبه بن عمرو، مالک بن صیف، کنانه بن ابی الحقیق و ... خدمت او آمده، عرض کردند: حکم زنای محصنه را برای ما بیان کن. فرمود: آیا بحکم من راضی خواهید شد؟ گفتند:

- آری.

جبرئیل نازل شد و حکم سنگسار را بیان کرد و پیامبر گرامی، حکم را باطلاع آنها رسانید ولی آنها از قبول آن خودداری کردند.

جبرئیل گفت:

- ابن صوریا را میان خود و ایشان، قرار ده. ضمناً خصوصیات وی را برای پیامبر وصف کرد.

پیامبر فرمود:

- آیا ابن صوریا را که ساکن فدک است و مردی سفید

رو و بیمو و یک چشم است، می شناسید؟

گفتند:

- آری.

فرمود:

- او چگونه مردی است در میان شما؟

گفتند:

- او عالمترین مردی است که در روی زمین باقی مانده و بدستورات دینی موسی آگاه است.

فرمود:

- بدنبال او بفرستید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۳۵

آنها شخصی را فرستادند و ابن صوریا را بیاورد.

پیامبر گرامی به او فرمود:

ترا سوگند می دهم به خدای یکتایی که تورات را بر موسی نازل کرد و دریا را برای شما شکافت و شما را نجات بخشید و آل فرعون را غرق کرد و سایه ابر را بر شما گسترد و ترنجبین و بلدرچین برای شما فرستاد آیا در کتاب شما حکم سنگسار کردن در مورد زنای محصنه، وجود دارد، گفت:

- آری. به خدایی که مرا بیاد او افکندی، اگر نمی ترسیدم که خدای تورات مرا بسوزاند، دروغ میگفتم یا مطلب را تغییر می دادم، ولی بگو که این مطلب، در کتاب تو چگونه آمده است؟

فرمود:

هنگامی که چهار شاهد عادل، بر این عمل زشت، گواهی دهند و بگویند که آلت تناسلی مرد را- همچون میل در سرمه دان- دیده اند، سنگسار کردن واجب میشود.

ابن صوریا گفت:

– در تورات نیز خداوند همین طور دستور داده است.

پیامبر به او فرمود:

– برای اولین بار چگونه حکم خدا را زیر پا گذاشتید؟

پاسخ داد:

– هر گاه بزرگی زنا می کرد، او را وامیگذاردیم و هر گاه بیچاره ای زنا می کرد، حدّ را بر او جاری می کردیم، سرانجام زنا در میان اشراف شایع شد، تا اینکه پسر عموی پادشاه ما نیز زنا کرد. ما او را سنگسار نکردیم. دیگری زنا کرد. شاه میخواست او را سنگسار کند، قبیله او گفتند:

– نباید این مرد

را سنگسار کنی، جز اینکه نخست پسر عمویت را سنگسار کنی. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۳۶

در این وقت ما جمع شدیم و گفتیم: باید حکمی درست کنیم که پایین تر از سنگسار و در حق شریف و غیر شریف، قابل اجرا باشد. از اینرو قرار بر این شد که زنا کاران را چهل ضربه شلاق بزنیم و رویشان را سیاه کنیم، آن گاه آنها را وارونه سوار بر الاغی کنیم و در شهر بگردانیم.

یهودیان به ابو صوریا گفتند:

- تو شایسته نیستی که این مطالب را برای او بگویی، لکن چون غایب بودی نخواستیم از تو غیبت کرده باشیم.

ابن صوریا گفت:

- او مرا به تورات سوگند داد و اگر سوگند نداده بود، این مطالب را با او در میان نمی گذاشتم.

پیامبر دستور داد:

- آن زن و مرد یهودی اشرافی را در جلو در مسجد، سنگسار کردند و گفت:

- خدایا، من نخستین کسی هستم که حکم ترا- پس از آنکه یهود از بین برده بودند- زنده کردم.

از اینرو این آیه نازل شد:

- یا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً مِمَّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتابِ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ (آیه ۱۵ همین سوره) ابن صوریا برخاست و دست بر زانوان پیامبر نهاد و گفت:

- اینجا جایی است که بخدا و تو پناه آورده ام، سایر چیزها و مطالبی که از بیان آنها خود داری کرده ای، برای ما بیان کن.

پیامبر از این کار خود داری کرد.

سپس ابن صوریا درباره خواب پیامبر سؤال کرد.

فرمود:

- چشمان من بخواب می روند ولی دلم بیدار می ماند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۳۷

ابن صوریا گفت،- راست گفتی.

اکنون درباره کودکی مرا خبر ده، که فقط شبیه پدر است یا مادر.

فرمود:

- نطفه هر یک از پدر و مادر، بر دیگری سبقت گرفت، طفل شبیه او میشود.

ابن صوریا گفت:

- راست گفتی. اکنون بگو که پدر را از فرزند چیست و مادر را چه؟

در این وقت پیامبر بیهوش شد و چون بهوش آمد- در حالی که صورتش سرخ شده بود و عرق می ریخت- فرمود: گوشت و خون و ناخن و پیه برای مادر و استخوان و اعصاب و عروق مال پدر است.

ابن صوریا گفت:

- راست گفتی. تو فرستاده خدایی.

ابن صوریا اسلام را پذیرفت و پرسید:

- کدام یک از فرشتگان بر تو نازل میشود؟

فرمود:

- جبرئیل گفت:

- جبرئیل را برای من وصف کن پیامبر جبرئیل را وصف کرد. ابن صوریا گفت:

- گواهی می دهم که جبرئیل در تورات نیز همین طور وصف شده است و تو پیامبر بر حق خدایی.

پس از اسلام ابن صوریا، یهود زبان به بدگویی او گشودند. هنگامی که خواستند برخیزند، بنی قریظه به بنی النضیر آویخته، گفتند:

- ای محمد، بنی النضیر برادران ما هستند، پدر ما یکی و دین ما و پیامبر ما ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۳۸

هم یکی است. هر گاه آنها یکی از ما را بکشند، زیر بار قصاص نمی روند و ۷۰ بار شتر خورما، بعنوان خونبها می دهند. ولی هر گاه ما یکی از آنها را بکشیم، قاتل را می کشند و ۱۴۰ بار شتر خورما از ما می گیرند. هر گاه مقتول زنی باشد، در برابر او مردی از ما را می کشند و هر گاه مردی باشد، دو مرد از ما را می کشند و هر وقت بنده ای باشد،

آزادی از ما را می کشند. جراحاتی که بر ما وارد می کنند، از لحاظ دیه نصف جراحاتی که ما بر آنها وارد می کنیم، حساب می کنند. تو میان ما و ایشان حکم کن. در این وقت خداوند آیه سنگسار و آیه قصاص را نازل کرد.

مقصود ... ص : ۳۸

اشاره

در آیات پیش در پیرامون یهودیان و مسیحیان سخن گفته شد، اکنون بمنظور تسلی خاطر پیامبر و ایمنی او از نیرنگ ایشان می فرماید:

یا أَيُّهَا الرَّسُولُ لا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسارِعُونَ فِي الْكُفْرِ: «یحزن» برفع هم خوانده شده و تفاوتی ندارد ای پیامبر، مبادرت آنانی که بسوی کفر می شتابند، ترا محزون نگرداند.

مِنَ الَّذِينَ قالُوا آمَنَّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هادُوا: از منافقانی که بزبان اظهار ایمان می کنند و در دل ایمانی ندارند و یهودیان.

سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ: برخی گویند مقصود یهود و منافقان و برخی گویند تنها مقصود یهود است. یعنی سخن ترا میشنوند که نسبت دروغ بتو دهند و از زبان تو دروغ جعل کنند.

سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ: و بگوش قوم دیگری که نزد تو نیامده اند، برسانند.

یعنی اینها جاسوسانی هستند که نزد تو می آیند برای جاسوسی کردن، زیرا آنان فرستادگان یهودیان خیبر بودند و خود اهل خیبر، در مجلس پیامبر حاضر نبودند. این معنی از حسن و زجاج و مختار ابو علی است.

برخی گویند: یعنی اینها دروغهایی می گویند و بگوش آن عده ای که نیامده اند می رسانند. این دروغ مربوط به داستان زنای محصنه است که شرح آن گذشت. به آنها ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۳۹

یاد داده بودند که اگر محمد ص درباره زنای محصنه حکم به تازیانه کرد، قبول کنند و اگر حکم به سنگسار کرد،

نپذیرند، زیرا حکم سنگسار را که در تورات آمده بود، تحریف کرده بودند. این قول از ابن عباس و جابر و سعید بن مسیب و سدی است.

قتاده گوید: آمدند تا درباره قتلی که اتفاق افتاده بود، سؤال کنند. بآنها گفته بودند که اگر محمد بخونبها حکم کرد قبول کنید و اگر بقصاص حکم کرد قبول نکنید.

ابو جعفر گوید: این قضیه در باره یهودیان بنی النضیر و یهودیان بنی قریظه بود.

یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ: آنان سخن خدا را بعد از آنی که خداوند آنها را در محل خود قرار داده، حلال و حرام خود را ذکر کرده بود، تغییر دادند. جماعتی از مفسران گویند: مقصود تغییر حکم سنگسار کردن در مورد زنای محصنه است به شلاق زدن. قتاده گوید: مقصود، تغییر حکم قصاص قتل به خونبهاست که در نتیجه، آدمکشی بالا گرفت. برخی گویند: منظور این است که تورات را تحریف، حلال را حرام و حرام را حلال کردند. حسن و ابو علی جبایی گویند: منظور این است که سخن پیامبر را بعد از شنیدن، تحریف می کردند و از زبان او دروغهایی می پرداختند و برای یهودیان خیبر می نوشتند. خیبریان با پیشوای بزرگ اسلام، سر جنگ داشتند. بدین ترتیب خداوند پیامبرش را تسلیت داده، می فرماید:

- آنها چگونه بتو ایمان می آورند، حال آنکه تورات که کلام خداست و گفتار ترا تحریف می کنند؟

یَقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هذا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا: یهودیان خیبر به یهودیان مدینه گویند: اگر در مورد زنانی محصنه شما را به تازیانه امر کرد، قبول کنید و اگر شما را به سنگسار کردن امر کرد، قبول نکنید. این معنی از حسن است.

و بقولی:

یعنی اگر در مورد قتل شما را بخونبها امر کرد، قبول کنید و اگر شما را به قصاص امر کرد، قبول نکنید.

وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ: در این باره اقوالی است:

۱- یعنی هر کس که خداوند اراده عذابش کند. نظیر «عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ» ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۴۰

(ذاریات ۱۳: بر آتش عذاب میشوند و «ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ» (ذاریات ۱۴: عذابتان را بچشید) این قول، از حسن و قتاده و مختار جبایی و ابو مسلم است.

۲- سدی و ضحاک گویند: یعنی کسی که خداوند اراده عذابش کند.

۳- زجاج گوید: یعنی هر کس که خداوند اراده خواری و رسواییش کند.

۴- یعنی: کسی که خداوند او را امتحان کند به اینکه به او دستور دهد که حدودش را جاری کند و او براه تحریف و بدعت رود. معنای اول صحیح تر است.

فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً: تو هرگز نمی توانی او را در برابر امر خداوند از او دفاع کنی و او را از عذاب و هلاکت و رسوایی و خواری نجات بخشی.

أُولئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ: این یهودیان کسانی هستند که خداوند اراده نکرده است که دلهایشان را از عقوبتهای کفر، پاک گرداند. این عقوبتها عبارت از مهر زدن و تنگ کردن دلهاست. لکن دلهای مؤمنان را پاک ساخته، در دلشان خطوط نورانی ایمان نقش کرده و سینه هایشان را برای اسلام گشایش بخشیده است. این معنی از جبایی و حسن است.

بلخی گوید: یعنی خداوند اراده نکرده است که دلهای آنها را از کفر پاک و حکم کند که از کفر بری و به ایمان ستوده اند.

قاضی گوید: این آیه دلالت نمی کند بر

اینکه خداونـد ایمـان آنها را نمی خواهـد، زیرا چنین چیزی معقول نیست. آیه شـریفه دلالت دارد بر اینکه خداونـد اراده پاکی دلهای آنان نکرده است ولی متعرض علت آن نشـده است. مقصود این است که: خداوند اراده تطهیر دلها نکرده، زیرا اندوهها و خواری و کیفر آنها را فرا می گیرد، از اینرو بدنبال آن فرمود:

- لَهُمْ فِي الدُّنْيا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ: آنها راست در دنیا خواری و در آخرت، عذابی بزرگ.

ردی بر جبریان ... ص : ۴۰

اگر عقیـده جبریـان صـحیح بود، آنها را به ناپاکی دلها مـذمت نمی کرد و بـدنبال ترجمه مجمع البیان فی تفسـیر القرآن، ج ۷، ص: ۴۱

آن مذمتی دیگر بعنوان کیفر کردارشان نمی آورد.

خواری یهودیان در دنیا، همان ملزم ساختن آنان بدادن جزیه و آشکار شدن دروغشان در مساله سنگسار و اخراج یهودیان بنی النضیر از مدینه است. خواری منافقان اطلاع پیامبر بر کفرشان است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۴۲

[سوره المائده (۵): آیات ۴۲ تا ۴۳] ... ص : ۴۲

اشاره

سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (۴۲) وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْراةُ فِيها حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ ما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۳)

«۱»

ترجمه ... ص : ۴۲

این دروغ پردازان، خورندگان حرامند. اگر پیش تو آیند، در میان آنها حکم کن یا از ایشان اعراض کن. اگر از ایشان اعراض کنی، تو را ضرری نمی رسانند و اگر حکم کنی، در میانشان به عدالت حکم کن که خدا دوستدار عادلان است چگونه بحکم تو راضـی میشونـد، حـال آنکه پیش آنهـاست تورات، که در آن حکم خـداست؟! آن گاه بعـد از حکم کردن تو روی گردان میشوند و اینان مؤمن نیستند.

(۱)- آیه ۴۲ و ۴۳ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۴۳

بیان آیه ۴۲- ۴۳ ... ص : ۴۳

قرائت ... ص : ۴۳

سحت: مکی و بصری و کسایی و ابو جعفر بضم سین و حاء قرائت کرده اند و دیگران به سکون سین. ابو علی گوید: هر دو صورت آن بیک معنی است که به منظور تخفیف «حاء» را ساکن کنند. این کلمه مثل ضرب که به معنای مضروب و صید که بمعنای مصید بکار رفته اند به معنای مسحوت است.

لغت ... ص : ۴۳

سحت: اصل معنای این کلمه استیصال است. چنان که فرزدق گوید:

وعض زمان یا بن مروان لم یدع من المال الا مسحتاً او مجلّف

یعنی: ای پسر مروان، سختی روزگار، جز افرادی مستاصل و تهیدست باقی نگذارده است.

در آیه شریفه، این کلمه بمعنای مال حرام است، زیرا مال حرام، فاسد است و معنای سحت نیز فساد مال است.

حکم: فیصله دادن امری از راه حکمت. گاهی حکم، فقط بیان و گاهی الزام هم با آن همراه است.

تولی از حق: ترک آن و تولی بسوی حق، توجه به آن و تولی برای حق، یاری و کمک آن است.

مقصود ... ص : ۴۳

مجدداً خداوند متعال، در این آیه، به وصف آنان پرداخته، فرمود:

سَمَّاعُونَ لِلْکَذِبِ: تفسیر این کلمه گذشت. بار دیگر خداوند آنها را باستماع دروغ یا قبول آن، مذمت می کند، تا در سرکوبی و ملامت آنان، مبالغه و تاکیدی باشد. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۴۴

أَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ: در خوردن مال حرام، اصرار و مبالغه می کنند. از پیامبر گرامی روایت است که: «سحت، گرفتن رشوه در برابر حکم است» از ابن مسعود و حسن نیز همین طور روایت شده است. از علی (ع) است که: سحت، عبارت است از رشوه،

مهر زناکـار، اجرت حجـامت، پولی که در مقابل جفت شـدن حیوان نر با ماده، می پردازنـد، قیمت سگ، قیمت شـراب، قیمت مردار، اجرت کاهن و جایزه ای که برای عمل معصـیت، قرار داده میشود. از امام باقر (ع) روایت شده است که: سحت را انواع بسیاری است، اما رشوه، کفر بخداست. درباره اشتقاق کلمه سحت، اقوالی است:

۱- حرام را باین جهت «سحت» نامیده اند که بدنبال آن عذاب استیصال و هلاکت، دامنگیر

انسان میشود. این قول از زجاج است.

۲- جبایی گوید: مال حرام را «سحت» نامند، زیرا برکتی ندارد و به استیصال کشانده میشود.

۳- خلیل گوید: «سحت» است به خاطر اینکه قیمت سگ و شراب و ... ننگین است و مروت و شخصیت انسان را فاسد می کند.

فَإِنْ جاءُوکَ فَاحْکُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ: ابن عباس و حسن و مجاهد گویند: مقصود یهودیانی است که برای تعیین حکم زنا نزد پیامبر آمده بودند.

ابن عباس بنا بر روایتی دیگر و حسن و مجاهد گویند: مقصود یهودیان بنی قریظه و بنی النضیر است که میخواستند پیامبر در میان ایشان حکم کند و خداوند او را مخیر ساخت که حکم کند یا نکند. از روایات ما ظاهر میشود که این تخییر برای ائمه و حاکمان شرع نیز ثابت است. قول قتاده و عطا و شعبی و ابراهیم نیز همین است. حسن و مجاهد و عکرمه گویند: این حکم به آیه «أَنِ احْکُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ» (آیه ۴۹) منسوخ است.

وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوکَ شَيْئاً: اگر از حکم میان آنها خودداری کنی، آنها قادر نیستند که بدین یا دنیای تو ضرری برسانند، بنا بر این اگر خواستی از آنها اعراض کن. ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۴۵

وَ إِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ: و اگر خواستی میان آنها حکم کنی، به عدالت و بقولی بر طبق قرآن و شریعت اسلام، حکم کن.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ: خداوند عادلان را دوست می دارد.

وَ کَيْفَ يُحَکِّمُونَکَ: چگونه این یهودیان بحکومت تو راضی میشوند و ترا حکم قرار می دهند؟

وَ عِنْدَهُمُ التَّوْراةُ: در حالی که پیش آنان توراتی است که بر موسی نازل

کرده ایم و به اقرار خودشان، همان کتاب موسی می باشد و حق است و مطالب آن گفته من و حکم من است. آنها این مطالب را قبول دارنـد و انکار نمی کنند! فِيها حُكْمُ اللَّهِ: ابو علی گوید: یعنی در تورات، احکامی است از خداوند که نسخ نشده است. حسن گوید: منظور این است که حکم رجم (سنگسار) در تورات است.

قتاده گوید: منظور این است که حکم قصاص در تورات است.

ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ: آن گـاه از حکم کردن بر طبـق تورات از راه جرات و جسـارت، خودداری می کننـد. این آیه برای پیامبر شگفتی آور و برای یهودیان سرکوبی است. گویی می فرماید: چگونه شما یهودیان بحکم پیامبر من، تسلیم می شوید، با اینکه منکر نبوت او هستیـد و او را تکـذیب می کنیـد و حکم مرا که بوجوب اطاعت آن اقرار داریـد و اعتراف می کنید که از جـانب من است، زیرا پـا می گذاریـد؟! «ذلـک» اشـاره به حکم خداونـد در تورات است. این معنی از عبـد اللّه بن کـثیر است. برخی گفته انـد: اشاره به حکم پیامبر است برجم. یعنی: بعـد از حکم قرار دادن تو یا بعـد از حکم کردن تو به سـنگسار، روی گردان میشوند، زیرا به آن اعتمادی ندارند و میخواستند راه گریزی پیدا کنند.

وَ ما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ: آنها ایمان ندارند که حکم تو از جانب خداست، زیرا منکر نبوت تو هستند.

برخی گفته اند: این جمله خبری است از جانب خداوند متعال به اینکه این یهودیان به پیامبر و حکمش ایمان نخواهند آورد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۴۶

[سوره المائده (۵): آیه ۴۴] ... ص : ۴۶

اشاره

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فِيها هُدىً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ

الْأَحْبارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اللَّهِ وَ كانُوا عَلَيْهِ شُهَداءَ فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآياتِی ثَمَناً قَلِیلًا وَ مَنْ لَمْ یَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ (۴۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۴۶

ما تورات را كه در آن هدايت و نور است، نازل كرديم. پيامبرانى كه اسلام آورده بودند براى يهوديان به تورات حكم ميكردند و ربانيون و علمايى كه كتاب خدا پيش آنها بوديعت گذارده شده بود و بر آن گواه بودند. پس از مردم نترسيد و از من بترسيد و آيات مرا بقيمت كم نفروشيد و آنان كه به آنچه خدا نازل كرده، حكم نكنند، كافرند.

---

(۱)- سوره مائده آيه ۴۴ جزء ۶

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۴۷

بيان آيه ۴۴ ... ص : ۴۷

قرائت ... ص : ۴۷

اهل بصره و ابو جعفر و اسماعيل از نافع، «و اخشونى» به ياء در وصل و يعقوب به ياء در وقف و ديگران بدون ياء در موقع وصل و در موقع وقف، قرائت كرده اند.

ابو على گويد: اثبات ياء در موقع وقف نيكوست. زيرا فاصله ها مثل قافيه هاى آخر بيت هستند.

لغت ... ص : ۴۷

ربانيون: تفسير اين كلمه را قبلا گفته ايم. منظور علمايى است كه به امور و تدبير مردم بصير بوده اند.

احبار: جمع حبر، عالمان. تحبير يعنى تحسين. شخص عالم نيز نيكو را تحسين و زشت را تقبيح مى كند. فراء گويد: بيشتر «حبر» را بكسر شنيده ام.

اعراب ... ص : ۴۷

بِمَا اسْتُحْفِظُوا: حرف جر، متعلق است به «الاحبار» یعنی «العلماء بما استحفظوا» زجاج گوید: تقدیر آن «یحکمون للتائبین من الکفر بما استحفظوا است.

مقصود ... ص : ۴۷

چون روی گردانی یهودیان را از احکام تورات، شرح داد، اکنون به وصف تورات و آنچه در آن نازل کرده است، پرداخته، می فرماید:

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فِيها هُدىً وَ نُورٌ: ما تورات را فرستادیم که در آن بیان حق و دلالت بر احکام و نوری است برای هر چه که مشتبه و تاریک شود. این معنی از ابن عباس است.

زجاج گوید: یعنی تورات هدایت است که بیان حکمی می کند که آنها آمدند از پیامبر ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۴۸

سؤال کردند و نور است که بیان حقانیت پیامبر می کند.

يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا: تورات کتابی است که پیامبران خدا که به حکمش اذعان و اعتراف داشتند، بر طبق آن حکم می کردند. پیامبر ما نیز داخل در آنهاست.

این معنی از حسن، قتاده، عکرمه، سدی و زهری است. اکثر مفسران گویند: پیامبر اسلام نیز مقصود است، زیرا حکم کرد که باید زناکار را سنگسار کرد. این آیه، دلالت ندارد بر اینکه: پیامبر، تابع شریعت موسی است، زیرا خداوند، سنگسار را بوسیله وحی، واجب گردانید و پیامبر این مطلب را از وحی الهی آموخت نه از کتاب تورات، بنا بر این حکم سنگسار، یکی از احکام اسلام است، اگر چه با تورات هم موافق است. از این راه، خداوند یهود را بصحت نبوت پیامبر اسلام آگاه گردانید، زیرا بدون قرائت تورات و بدون سؤال از علمای یهود، این مطلب که بر آنها غامض شده بود و بسیاری از آنها به اشتباه افتاده

بودند، برای ایشان بیان کرد و این از دلائل صدق آن بزرگوار است.

ابن عباس گوید: منظور از انبیاء پیامبرانی است که بعد از موسی آمده اند. آنان هزاران نفر بوده اند که خداوند آنها را برای ترویج تورات و تعیین حدود و بیان حلال و حرام آن، مامور کرده است، بنا بر این معنای آیه این است که پیامبرانی که از عصر موسی تا عصر عیسی می آمدند، بر طبق تورات حکم میکردند.

علت اینکه انبیا را مسلمان خوانده، این است که: اسلام دین خداست، بنا بر این هر پیامبری مسلمان است، اما هر مسلمانی پیامبر نیست.

لِلَّذِينَ هادُوا: ابن عباس گويد: يعنى كسانى كه از كفر توبه كردند. برخى گويند:

یعنی یهود. منظور این است که پیامبران برای توبه کاران یا یهودیان به تورات حکم می کردند. زجاج گوید: ممکن است در کلام تقدیم و تاخیری باشد. یعنی:

- انا انزلنا التوراه فيها هدى و نور للذين هادوا يحكم بها النبيون: تورات را که در آن هدایت و نور است برای یهودیان فرستادیم و پیامبران بر طبق آن حکم می کردند.

وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اللَّهِ: ربانیون کسانی هستند که مقام علمی آنها بالاست و بقولی کسانی که بعلم خود عمل می کنند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۴۹

احبار علمای برگزیده هستند (بقول زجاج) ابن عباس گوید: یعنی ربانیون و احبار نیز به کتاب خدا که پیش آنان ودیعه بود حکم می کردند. جبایی گوید: یعنی امر شده بودند که کتاب را حفظ و به آن عمل و از تضییع آن جلوگیری کنند.

وَ كانُوا عَلَيْهِ شُهَداءَ: ابن عباس گوید: یعنی آنها گواه بودند که حکم پیامبر به رجم

زناکار، در تورات ثابت است. عطا گوید: یعنی آنها گواه بودند که کتاب تورات از جانب خداوند بیهمتاست.

فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ: ای علمای یهود، در اظهار صفات پیامبر و بیان حکم رجم، از مردم نترسید، از من بترسید و آن را کتمان نکنید. این معنی از سدی و کلبی است.

حسن گوید: خطاب به پیامبر اسلام و امت اوست. یعنی هرگز در اقامه حدود نسبت به کجروان، ترسی نداشته باشید. از من بترسید و امر مرا ترک نکنید که سود و زیان همه در دست من است.

وَ لا تَشْتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلًا: ای علمای یهود، در عوض حکمی که در تورات بر موسی نازل کرده ام عوضی ناچیز نگیرید و آن را زیر پا نگذارید.

بدینترتیب، خداوند آنها را از تعییر احکام تورات و گرفتن مال و خوردن «سحت» منع می کند.

وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ: کسی که حکم خدا را مخفی کند و حکم سنگسار زناکار و قصاص قاتل را تغییر دهد.

فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ: در این باره اختلاف است. ابن مسعود و حسن و ابراهیم، بظاهر آن حکم کنند. ابن عباس گوید: مخصوص کسی است که منکر حکم خدا شود.

جبایی گوید: تنها مخصوص یهود است، او می گوید: خوارج نمی توانند به این آیه استدلال کنند، زیرا به یهود اختصاص دارد. علی بن عیسی قول اول را اختیار کرده است.

وی گوید:

هر کس بغیر حکم خدا حکم کند و این کار را حلال شمارد، کافر است. براء بن ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۵۰

عازب از پیامبر گرامی اسلام روایت کرده است که «مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ» و آیه بعد

آن «فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» و آیه بعد آن «فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ» به کفار اختصاص دارد.

این روایت را مسلم در صحیح خود آورده است. قول ابن مسعود و ابو صالح و ضحاک و عکرمه و قتاده نیز همین است.

[سوره المائده (۵): آیه ۴۵] ... ص : ۵۱

اشاره

وَ كَتَبْنا عَلَيْهِمْ فِيها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۴۵)

«۱»

ترجمه ... ص : ۵۱

و در تورات بر آنها نوشتیم که نفس در مقابل نفس و چشم در مقابل چشم و بینی در مقابل بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در مقابل دندان و جراحت را قصاص است.

و کسی که از قصاص عفو کند، کفاره گناهانش خواهد بود و آنان که بر طبق حکم خدا حکم نکنند، ستمکار خواهند بود.

---

(۱)- آیه ۴۵ سوره مائده جزء ششم

بیان آیه ۴۵ ... ص : ۵۲

قرائت ... ص : ۵۲

کسایی «العین» و کلمات بعدی که بر آن عطف شده اند، به رفع و ابو جعفر و ابن کثیر و ابن عامر و ابو عمر به نصب خوانده اند، بجز «و الجروح قصاص» که برفع خوانده اند، دیگران همه را به نصب خوانده اند. همه قراء «اذن» را بدو ضمه خوانده اند بجز نافع که همه جا به سکون حرف دوم خوانده است.

ابو علی گوید: نصب «العین» و ما بعد آن به ملاحظه این است که عطف بر اسم «انّ» هستند و از سابق جدا نیستند. اما در باره

علت رفع، سه احتمال است:

۱- عطف شده است جمله ای بر جمله ای. ۲- جمله اول حمل بر معنی شده، یعنی: «قلنا لهم النفس بالنفس ...» ۳- عطف شده است بر ضمیر مستقر در ظرف.

در مورد «و الجروح قصاص» هر گاه برفع خوانده شود، همین سه احتمال نیز جاری است. ممکن است این جمله مستقل و حکم تازه ای باشد از قرآن و در کتاب تورات، نیامده باشد.

در مورد کلمه «اذن» ممکن است مثل کلمه «سحت»، بدو ضمه یا بیک ضمه، تفاوتی نداشته باشد.

مقصود ... ص : ۵۲

اکنون خداوند حکم تورات را درباره قصاص نقل کرده، می فرماید:

وَ كَتَبْنا عَلَيْهِمْ فِيها: ما بر یهودیان که شرحشان گذشت در تورات، واجب کردیم.

أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ: هر گاه شخص عاقل و ممیزی دیگری را عمداً بکشد و مقتول با قاتل برابر باشد- یعنی هر دو مسلمان و آزاد یا هر دو کافر یا هر دو مملوک باشند- باید قاتل را کشت. اما اگر قاتل مسلمان آزاد و مقتول کافر یا برده باشد، در وجوب ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۵۳

قصاص، اختلاف است. از نظر ما و فقهای

دیگر قصاص واجب نیست. عقیده شافعی نیز همین است. ضحاك گوید: در تورات، حکم دیه (خونبها) و جراحت ذکر نشده است، تنها عفو یا قصاص است.

وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ: علما گویند: هر دو نفری که حکم قصاص قتل درباره آنها اجرا شود، حکم قصاص چشم، بینی، گوش و دندان نیز درباره شان اجرا میشود. این اعضا باید در هر دو نفر از لحاظ سلامت مساوی باشند. هر گاه قصاص قتل اجرا نشود، این قصاصها نیز اجرا نمیشود. مثل اینکه مسلمانی گوش کافری را ببرد.

وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ: این جمله عام است و شامل میشود هر چه را که قابل قصاص باشد. مثل: لبها، ذکر، بیضه ها، دستها، پاها و ... زخمها را هم باید قصاص کرد. زخم آشکار را به زخم آشکار (یعنی آنکه به استخوان برسد) و خراش را بخراش و شکستن استخوان را به شکستن استخوان. بجز زخمهایی که به مغز سر و جوف انسان سرایت کند، زیرا اگر بخواهند چنین زخمهایی را قصاص کنند، ممکن است بجان شخص لطمه بخورد. زخمهایی از قبیل کوبیدن گوشت یا جدا شدن استخوان یا جراحتی که خطر تلف داشته باشد، قصاص پذیر نیستند و باید دیه آنها پرداخته شود. تفصیل این مطلب را باید در کتب فقهی مطالعه کرد.

فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ: کسی که قصاص را صدقه کند، یعنی از آن چشمپوشی و عفو کند، کفاره گناهش خواهد بود. عفو، کسی می کند که مجروح شده باشد یا کسی که صاحب اختیار خون مقتول باشد. این معنی از اکثر مفسران است.

ابن عمر و ابن عباس- در روایت عطا- و حسن

و شعبی گویند: یعنی: کسی که از قصاص در گذرد، از آمرزش خداوند و پاداش عظیم او برخوردار خواهد شد. از امام باقر ع روایت است که: خداوند باندازه عفو او از قصاص، گناهانش را می آمرزد.

عباده بن صامت از پیامبر گرامی روایت کند که: کسی که قسمتی از جسد خود را صدقه کند- یعنی از قصاص آن در گذرد- خداوند بهمان اندازه از گناهش در می گذرد. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۵۴

ابن عباس- بنا بروایت سعید بن جبیر- و مجاهد و ابراهیم و زید بن اسلم گویند:

مقصود این است که: عفو، کفاره گناه جانی خواهد بود و خداوند در آخرت او را مؤاخذه نخواهد کرد، لکن معنای اول ظاهرتر است. زیرا ضمیر بنا بر معنای اول به «من» که در کلام است باز می گردد و بنا بر معنای دوم به کسی که قصاص بخاطر او انجام میشود، باز می گردد و مدلول کلام است (در معنای اول، ثواب برای عفو کننده است. در معنای دوم ثواب، برای صاحب حق است) وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ: برخی گفته اند:

- منظور یهودیان است که بر طبق دستور خداوند، حکم نکردند برخی گویند:

- منظور هر کسی است که بر خلاف دستور خدا حکم کند.

چنین کسی در حق خود ظلم کرده است و مستوجب عقاب خواهد بود.

بنا بر معنای دوم، واجب است که به احکامی که در کتابهای آسمانی پیشین آمده است، عمل کرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۵۵

[سوره المائده (۵): آیات ۴۶ تا ۴۷] ... ص : ۵۵

اشاره

وَ قَفَّیْنا عَلی آثارِهِمْ بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراهِ وَ آتَیْناهُ الْإِنْجِیلَ فِیهِ هُدیً وَ نُورٌ

وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراهِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَهً لِلْمُتَّقِينَ (۴۶) وَ لْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ (۴۷)

«۱»

ترجمه ... ص : ۵۵

و بدنبال آثار ايشان، عيسى بن مريم را بياورديم كه تصديق كننده كتاب پيش از خود تورات بود و باو انجيل داديم كه در آن هدايت و نور است و تصديق كننده كتاب پيش از خود تورات و هدايت كننده و پند دهنده پرهيزكاران است. و اهل انجيل بايد به آنچه خداوند در آن نازل كرده، عمل كنند و هر كس بفرمان خدا حكم نكند، فاسق است.

---

(۱)- آيه ۴۶ و ۴۷ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۵۶

بيان آيه ۴۶- ۴۷ ... ص : ۵۶

قرائت ... ص : ۵۶

و ليحكم: حمزه بكسر لام و فتح ميم و ديگران به سكون لام و ميم قرائت كرده اند.

بنا بر قرائت حمزه، لام، حرف جر و متعلق به «آتيناه» مى باشد. يعنى: انجيل را بر عيسى فرستاديم براى اينكه پيروان انجيل بر آن حكم كنند. مثل «أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ» (نساء ۱۰۵) و بنا بر قرائت ديگران نظير: «وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ» (آيه ۴۹) است.

لغت ... ص : ۵۶

قفو: دنبال اثرى رفتن. فعل آن «قفا يقفو». تقفيه: تابع ساختن. قفينا:

بدنبال آورديم. قافيه شعر را به اين جهت مى گويند كه تابع وزن است.

آثار: جمع اثر، نشانه آشكار. آثار قوم: بقاياى ايشان. ماثره: بزرگيى كه انسان از نياكان خود بارث مى برد.

اثير: كريم و بزرگ قوم كه درباره اش نيكى كنند. ايثار: ترجيح عملى بر ديگرى.

انجیل: در اول سوره آل عمران، تفسیر آن گذشت.

وعظ و موعظه: وادار کردن شخص بکاری که مورد پسند خداست و بیم دادن او از کارهای ناپسند.

اعراب ... ص : ۵۶

مصدقا: حال (در هر دو مورد. البته این کلمه تکرار نشده است، زیرا در اول، حال برای عیسی و معنای آن تصدیق وی از تورات و در مرحله دوم حال است از انجیل و عطف است بر جمله «فِيهِ هُدىً» که محلا منصوب و حال است)

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۵۷

هدی: مبتدای مؤخر. خبر آن «فيه» است.

نور: عطف بر «هدی» و هدی: در محل نصب و عطف بر «مصدقا» و موعظه: عطف بر «هدی» یعنی «و هادیاً و واعظاً»

مقصود ... ص : ۵۷

قبلا درباره یهود، سخن گفت، اکنون درباره مسیحیان سخن می گوید:

وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ: اكثر مفسران گويند: يعنى بدنبال آثار پيامبرانى كه اسلام آورده بودند، عيسى را آورديم. على بن عيسى و بلخى نيز همين معنى را برگزيده اند.

جبایی گوید: یعنی عیسی را بدنبال کسانی آوردیم که حکم گذشته را بر آنها واجب کرده بودیم. لکن معنای اول، از لحاظ عربیت، بهتر و از لحاظ معنی واضحتر است.

بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ: عيسى را به پيامبرى برگزيديم، در حالى كه به تورات موسى تصديق و ايمان داشت. علت اينكه كتاب تورات را- كه قبلا نازل شده بود- به «لِما بَيْنَ يَدَيْهِ» (يعنى پيش رويش) تعبير كرده، اين است كه:

معمولا چیزی که بعد آید، گویند: پشت سرش آمد. پس اگر چیزی قبلا آمد، گویند:

پیش رویش آمد.

وَ آتَيْناهُ الْإِنْجِيلَ: و بر او كتابى بنام انجيل نازل كرديم فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ: در اين كتاب، بيانات و دلايلى براى احكام وجود دارد و نورى كه وسيله هدايت مردم از سرگردانى باشد.

وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ: اين كتاب، تورات را تصديق

می کرد، زیرا در آن نوشته شده بود که: تورات، حق است. برخی گویند: یعنی انجیل، دستور می داد که باید بر طبق احکام تورات، عمل کرد و می گفت: تورات، نسخ نشده است. برخی گویند: مقصود این است که انجیل، آن چنان که در تورات، وصف شده است، نازل شده.

وَ هُدىً: و هدایت کننده و راهبر است.

وَ مَوْعِظَةً: و پند دهنده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۵۸

لِلْمُتَّقِینَ: مردم متقی را از معصیتها باز می دارد و آنها را بطاعت وادار می کند.

اگر چه انجیل، برای همه مردم هدایت است، لکن می فرماید: هدایت و موعظه، برای مردم متقی است. زیرا تنها اینها هستند که از هدایت آن بهره مند میشوند.

وَ لْیَحْکُمْ أَهْلُ الْإِنْجِیلِ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فِیهِ: فرمانی است برای مسیحیان که درباره آن دو قول است:

۱- یعنی: ما گفتیم که اهل انجیل باید حکم کنند به آنچه در انجیل آمده است.

بنا بر این حکایت است از آنچه بر آنان واجب شده است، علت اینکه فعل «گفتیم» حذف شده، این است که بقرینه سابق «وَ قَفَّیْنا» معلوم است. مثل «وَ الْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ (یقولون) سَلامٌ عَلَیْکُمْ» (رعد ۲۳: ملائکه از هر دری بر ایشان داخل شده، گویند: سلام بر شما) ۲- این آیه، با شروع مطلب دیگری درباره اهل انجیل آغاز میشود و منظور حکایت نیست. می گوید: اهل انجیل باید بآنچه خدا امر کرده، حکم کنند. زیرا در آن زمان انجیل نسخ نشده و احکام آن موافق قرآن بود. این قول از ابو علی جبایی است.

لکن قول اول قوی تر است و علی بن عیسی نیز همان را اختیار کرده است.

وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ

بِمـا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ: ابو على جبایى گويـد: كلمه «من» موصوله و كنايه از قوم يهود است. برخى گوينـد: كلمه «من» برای شرط و منظور اين است كه هر كس، بر طبق دستور خدا حكم نكند، فاسق است: زيرا از اين عبارت چنين می فهميم كه هر كس قائل شود كه حكمت و حقيقت، در خلاف امر خداوند است. از اينرو قبلا چنين كسانى را كافر خوانده و در اينجا آنها را فاسق مى خواند و فاسق، يعنى خارج از دين. بنا بر اين، كفر و ظلم و فسق، صفات براى موصوفى واحد، هستند.

برخى گويند: اول درباره منكر و دوم و سوم درباره كسى است كه منكر نيست ولى تارك است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۵۹

[سوره المائده (۵): آيه ۴۸] ... ص : ۵۹

اشاره

وَ أَنْزَلْنـا إِلَيْـكَ الْكِتـابَ بِـالْحَقِّ مُصَـدِّقاً لِمـا بَيْنَ يَـدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنـا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجـاً وَ لَوْ شـاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِـدَةً وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مـا آتـاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۴۸)

«۱»

ترجمه ... ص : ۵۹

و مـا كتاب را به حق و عـدالت بسوى تو فرسـتاديم، در حالى كه تصـديق كننـده است كتابهاى آسـمانى پيشـين و بر آنها گواه است. پس در ميـان ايشـان به آنچه خـدا نـازل كرده، حكم كن و بـا پيروى هواهـاى آنها از حق كه بسوى تو نازل شـده، روى مگردان.

براى هر يك از شما راه و رسمى قرار داديم و اگر خدا خواسته بود، شما را امتى واحد قرار می داد، لكن براى اينكه شما را در آنچه بسـوى شـما فرسـتاده است، بيازمايـد، امت واحـد قرار نـداد. بسوى نيكى هـا سـبقت بگيريـد. بـاز گشت همه شـما بسوى خداست و شما را به آنچه درباره آن اختلاف می كرديد، آگاه خواهد كرد.

---

(۱)- آيه ۴۸ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۶۰

بيان آيه ۴۸ ... ص : ۶۰

لغت ... ص : ۶۰

مهیمنا: در اصل «مؤیمن» است که همزه آن به هاء بدل شده است نظیر «ارقت الماء» که گفته اند: «هرقت ...» بوده این کلمه اسم فاعل است از: «همین یهیمن هیمنه» مثل: «مسیطر و مبیطر» ازهری گوید: اصل آن «ایمن یؤیمن» بوده است از باب افعال که همزه آن در فعل مضارع باقی مانده، سپس قلب به هاء شده است. این کلمه را برخی به صیغه اسم مفعول قرائت کرده اند.

شرعه: شریعت، راه واضح، راهی که انسان را به آب- که وسیله زندگی است می رساند. علت اینکه: دین را شریعت، گفته اند این است که انسان را به حیات و نعمت جاودانی رهنمون میشود. منظور از شریعت، اموری است که بوسیله آنها خداوند پرستیده میشود. شاعر گوید:

أ تنسوننی یوم الشریعه و القنا بصفین من لباتکم تتکسر

یعنی: آیا مرا در روز شریعه

فرات، فراموش میکنید که در صفین، نیزه ها از سینه های شما می شکست.

اصل این کلمه، بمعنای ظهور است چنان که شروع در کار، به معنای آغاز کردن و ظاهر کردن آن است.

منهاج: راه مستمر و واضح. نهج و منهج نیز به همین معنی است. شاعر گوید:

من یک ذا شک فهذا فلج ماء رواء و طریق نهج

یعنی: هر که شک دارد، این است نهر و آب زلال و راه واضح.

مبرد گوید: شرعه آغاز راه و منهاج راه راست است. تکرار اینگونه الفاظ برای فائده و منظوری است مثل قول حطیاه: «و هند اتی من دونها النأی و البعد» ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۶۱

نای و بعد به یک معنی هستند، لکن در «نای» دوری کمتری است. گاهی هم هیچ فایده ای در تکرار آنها نیست مثل:

حییت من طلل تقادم عهده اقوی و اقفر بعد ام الهیثم

یعنی: از جایگاهی مرتفع که عهد آن قدیم و بعد از ام هیثم از سکنه خالی بود، مورد احترام واقع شدی. کلمه های «اقوی و اقفر» بیک معنی هستند.

استباق: مسابقه ای که میان دو نفر یا بیشتر باشد. می فرماید: «وَ اسْتَبَقَا الْبابَ» (یوسف ۲۵: یوسف و زلیخا برای رسیدن بدر، بر یکدیگر پیشی می گرفتند)

اعراب ... ص : ۶۱

مصدقاً: حال از کتاب مهیمناً: نیز حال از کتاب. برخی گفته اند: حال است از «الیک» لکن، اول بهتر است، زیرا بوسیله حرف عطف، نمی توان حال را بر حال عطف کرد، در حالی که صاحب حال آنها مختلف باشد. ممکن است «مصدقا» را حال از پیامبر و «مهیمنا» نیز عطف بر آن باشد.

مقصود ... ص : ۶۱

در آیات پیش، شرحی در پیرامون نبوت موسی و عیسی داده شد، اکنون برای اینکه برای یهودیان و مسیحیان استدلال کند که نبوت حضرت محمد نیز ثابت و راه او از لحاظ وحی و اعجاز، راه ایشان است، می فرماید:

وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ: ما قرآن را به حق و عدل، بر تو نازل کردیم، حال آنکه مطالب تورات و انجیل را در خصوص توحید و عدل خدا و دلالت بر نبوت و حکم رجم و قصاص، تصدیق می کند. ابو مسلم گوید:

منظور از کتاب، مکتوب است مثل ضرب بمعنای مضروب. یعنی قرآن، کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند.

وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ: ابن عباس، حسن، قتاده و مجاهد گویند: یعنی قرآن مجید، نسبت بتورات و انجیل، امین و به حق بودن آنها گواه است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۶۲

سعید بن جبیر، ابو عبیده و ابن جریج گوید: یعنی قرآن کریم برای کتابهای پیشین امانتدار است. ابن جریج اضافه می کند که: امانتداری قرآن به این معنی است که مطالب آن کتابها اگر موافق قرآن است باید قبول و اگر مخالف است باید رد کرد.

حسن و ابو عبیده گویند: یعنی قرآن حافظ و مراقب کتابهای پیشین است. «۱»

گویند: این آیه دلالت دارد بر اینکه: آنچه خداوند

حکایت کرد که در تورات، بر ایشان واجب کرده بود، بایـد به آن عمل کنیم زیرا قرآن را تصـدیق کننده و گواه آن قرار داده است.

فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ: در میان یهود، درباره رجم زنا کاران، بر طبق قرآن حکم کن. این معنی از ابن عباس است. گویـد: هر گـاه اهل کتاب به قضات مسـلمان رجوع کننـد، بایـد در میان ایشان بر طبق شـریعت اسـلام، حکم کننـد. زیرا امر دلالت بر وجوب دارد. حسن و مسروق نیز چنین گوینـد: جبایی گویـد: این آیه، تخییری را که از آیه ۴۲ نسـبت به حکم کردن و ترک آن، استفاده می شد، نسخ کرده است.

وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ: ابن عباس گوید: یعنی از هوی و هوس آنها نسبت به تحریف حکم رجم، پیروی مکن.

عَمَّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ: ممکن است کلمه «عن» متعلق به «لا تَتَّبِعْ» باشـد، از این کلمه معنـای انحراف اسـتفاده میشود. یعنی: به سبب پیروی از هوی و هوس ایشان از حق- که بر تو نازل شده است- انحراف مجوی.

پرسـش چگونه پیـامبر ممکن است از هواهای ایشان پیروی کنـد، با اینکه او معصوم است؟! پاسـخ مانعی نـدارد که پیامبر را از کاری که می دانند انجام نمی دهد منع کنند. ممکن

---

(۱)- خلاصه معنای کلمه این است که قرآن، بر کتابهای دیگر تسلط دارد و آنها را حفظ و مراقبت می کند.

است این خطاب به پیامبر و منظور همه قضات و حکام باشد.

لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً: این خطاب به سه امت یهود و نصاری و مسلمان است. بدیهی است که منظور قوم هر پیامبری نیست. ملاحظه کنیم که: ذکر

یهود و نصاری در آیات ۴۴ تا ۴۷ به میان آمد و ذکر مسلمانان در همین آیه. اکنون بدنبال مطالب آن آیات، می فرماید: ما برای هر یک از یهودیان و مسیحیان و مسلمین، شریعت و راه و رسمی قرار داده ایم. بدینترتیب، غایبان و حاضران را ضمن تغلیب و ترجیح جانب حاضران، به صیغه خطاب، مورد توجه قرار داده است.

کلمه «شرعه» بمعنای شریعت است. تورات را شریعتی و انجیل را شریعتی دیگر و قرآن را شریعتی ثالث است. چنان که قتاده و جماعتی از مفسران گویند.

این آیه دلیل جواز نسخ و دلیل این است که پیامبر ما فقط تابع شریعت خود بوده، امت او نیز چنین است.

مجاهد گوید: این خطاب تنها متوجه امت پیامبر ماست. لکن قول اول، قوی تر است، زیرا خداوند متعال بیان می کند که برای هر پیامبری شریعت و راه و رسمی است.

مؤید آن دنباله همین آیه است که می فرماید:

- وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً: اگر خداوند خواسته بود، آیین و شریعت همه انبیا را یکی میکرد و شما را تابع یک شریعت قرار می داد- شریعتی که هرگز نسخ نشود. این معنی از ابن عباس است. حسن و قتاده گویند: مقصود این است که اگر خواسته بود شما را بر آیین حق، جمع می کرد. نظیر: «وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها» (سجده ۱۳: اگر می خواستیم، هر نفسی را بهدایت خود در می آوردیم) وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ: لکن شما را تابع شریعتهای مختلف قرار داد تا شما را در آنچه واجب ساخته و شریعت قرار داده، بیازماید. برخی گویند: یعنی شما را در راه سنتها و کتاب، آزمایش کند. حسین

بن علی مغربی گوید:

- یعنی: اگر خدا خواسته بود، پیامبری بسوی شما نمی فرستاد، تا خدا را بر طبق قواعد عقل، پرستش کنید و همگی یک امت باشید، لکن برای اینکه شما را از لحاظ ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۶۴

عباداتی که برای شما مقرر کرده است، آزمایش کند، پیامبرانی فرستاد و شرایعی تعیین کرد. با اینکه او از سرانجام کار شما آگاه است.

فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ: بسوی نیکی ها سبقت بگیرید و نگذارید که از دست شما فوت شوند. جبایی گوید:

- پیش از آنی که مرگ گریبان شما را بگیرد، بسوی نیکی ها سبقت بگیرید و امر مرا اطاعت کنید، زیرا امر من بصلاح شماست.

کلبی گوید:

- یعنی شما مسلمانان باید در اطاعت و کارهای پسندیده، بر امتهای پیشین، سبقت بگیرید.

این جمله دلالت می کند بر اینکه، مبادرت بسوی افعال خیر، واجب است، بنا بر این منظور از افعال خیر همان واجبات است. کسی که: امر را بر استحباب حمل کرده، افعال خیر را اعم از واجبات و مستحبات، می داند.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً: بازگشت همه شما به سوی خداست.

فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ: و شما را آگاه خواهد کرد به آنچه درباره آن اختلاف می کردید. آن گاه بر حسب استحقاقتان شما را کیفر خواهد داد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۶۵

[سوره المائده (۵): آیات ۴۹ تا ۵۰] ... ص : ۶۵

اشاره

وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ ما أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّما يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ لَفاسِقُونَ (۴۹) أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۵۰)

«۱»

ترجمه ... ص : ۶۵

و در میان آنها به آنچه خدا نازل کرده است حکم کن و از هواهای ایشان پیروی مکن و از ایشان اجتناب کن که ترا از بعضی از چیزهایی که خداوند بر تو نازل کرده است، گمراه کنند و اگر روی گردان شوند، بدان که خداوند میخواهد کیفر پاره ای از گناهانشان را دامنگیرشان سازد و بسیاری از مردم فاسقند آیا حکم جاهلیت را می طلبید؟ و پیش مردم با ایمان، حکم چه کسی از حکم خدا بهتر است؟

---

(۱)- آیه ۴۹ و ۵۰ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۶۶

بیان آیه ۴۹- ۵۰ ... ص : ۶۶

قرائت ... ص : ۶۶

یبغون: ابن عامر به تاء و دیگران به یاء خوانده اند. قرائت یاء به صیغه غایب است به خاطر اینکه «ان کثیرا من الناس لفاسقون» غایب است و قرائت تاء به صیغه مخاطب است به تقدیر: «قل لهم یا محمدا فحکم الجاهلیه تبغون»

اعراب ... ص : ۶۶

أَنِ احْکُمْ: در محل نصب و عطف بر «الکتاب» به تقدیر: «و انزلنا الیک الکتاب و ان احکم بینهم بما انزل اللَّه» ممکن است در محل رفع باشد به تقدیر: «و من الواجب ان احکم بینهم بما انزل اللَّه» فعل امر می تواند صله «ان» واقع شود ولی نمی تواند صله «الذی» واقع شود، زیرا «ان» حرف و با ما بعد خود بمنزله یک کلمه است، لکن «الذی» اسم ناقص و صله آن بمنزله صفت آن و محتاج ضمیری است که به آن باز گردد.

فَحُکْمَ الْجاهِلِیَّهِ: مفعول به برای «یبغون».

حکماً: تمیز نسبت.

مقصود ... ص : ۶۶

وَ أَنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ: بار دیگر پیامبر گرامی را مامور می کند که در میان اهل کتاب بر طبق فرمان خدا حکم کند و از هواهای آنها پیروی نکند.

این تکرار دارای دو فایده است:

۱- آنها دو بار از پیامبر خدا نظر خواستند: یکی درباره زنای محصنه، دیگری درباره قصاص قتل. خداوند هم دو بار به پیامبر دستور داد که در میان آنها بفرمان خدا حکم کند. این وجه از جبایی و جماعتی از مفسران است. از امام باقر ع نیز روایت

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۶۷

شده است.

۲- امر اول مطلق بود. از اینرو امر دوم دلالت می کند که آن امر مقید بمورد خاص است و شامل همه موارد نمیشود «۱» وَ احْذَرْهُمْ أَنْ یَفْتِنُوکَ عَنْ بَعْضِ ما أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیْکَ: گویند: در اینباره دو قول است:

۱- یعنی: از آنها بپرهیز که ترا از راه قرآن گمراه کنند و بسوی احکام هوا پسندانه خود، بکشانند. این کار را از این راه انجام می دهند که ترا

بمسلمانی خود امیدوار سازند. این قول از ابن عباس است.

۲- یعنی: به پرهیز از آنها که ترا بوسیله مطالب دروغی که بتورات می بندند، گمراه سازند. زیرا حکم تورات نه این است که آنها می گویند: و من حکم آن را برای تو بیان کردم. این قول از ابن زید است.

این آیه دلالت دارد بر اینکه: باید از بدعتگذاران و گمراهان و هوی پرستان دوری و از آمیزش با آنها خودداری کرد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّما يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ: در اینباره نیز گفته اند: اقوالی است:

۱- یعنی: اگر آنها اعراض کنند، بدان ای محمد، که خداوند می خواهد آنان را بپاره ای از جرمهایشان کیفر دهد. البته مقصود، همه جرمهای آنهاست. چنان که گاهی کل می گویند و مقصود بعض است. این قول از جبایی است.

۲- اینکه بعضی از گناهان را ذکر می کند، بمنظور تشدید کیفر است. مقصود

---

(۱)- استاد علامه طباطبایی ذیل این آیه میفرماید:

صدر این آیه با آنچه در آیه سابق آمده بوده، اتحاد دارد. نتیجه ای که از آنها در دو آیه گرفته شده، مختلف است. معلوم است که تکرار، بمنظور همین فایده است.

آیه اول، امر می کند که پیامبر به فرمان خدا حکم و از پیروی هواهای ایشان خود داری کند.

زیرا شریعت اسلام، برای پیامبر و امت اوست. بنا بر این واجب است که بسوی خیرات آن بر یکدیگر سبقت بگیرند. این آیه هم همان امر را تکرار می کند، سپس می گوید: اگر اهل کتاب از قرآن کریم روی گردانی می کنند، این خود کشف می کند از اینکه بر اثر گناه و تبهکاری، خداوند آنها را گمراه کرده است. (المیزان ج ۵ ص ۳۸۴، ۳۸۵)

القرآن، ج ۷، ص: ۶۸

این است که برای هلاك و سرکوبی آنها بعضی از گناهانشان کافی است.

۳- منظور این است که آنها چون تمرد امر خدا کرده اند، خداوند می خواهد قسمتی از کیفر آنها را در همین دنیا قرار دهد، زیرا کیفر دنیوی در مقابل همه گناهان نیست ولی کیفر آخرت، برای همه گناهان است.

حسن گوید: این کیفر همان اخراج یهودیان بنی النضیر از مدینه است. آنها بخاطر اینکه کافر شدند و کتمان حق کردند، بکیفر جلای وطن، مبتلا شدند و بقولی منظور یهود بنی قریظه است که بر اثر پیمان شکنی در جنگ خندق، بکیفر قتل گرفتار شدند.

وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ لَفاسِقُونَ: در اینجا خداوند پیامبر را تسلی می دهد به اینکه از اقرار نکردن آنان به نبوتش ناراحت نشود، زیرا اهل ایمان کم و اهل فسق بسیارند، بنا بر این سزاوار نیست که رفتار آنان بر حضرتش دشوار و گران آید.

آن گاه بمنظور انکار رفتار آنان می فرماید:

- أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ: مجاهد گوید: منظور یهودیان است. جبایی نیز همین معنی را اختیار کرده، گوید: روش آنها جاهلانه بود، زیرا هر گاه ضعیف و مستمندی خطا میکرد، او را بکیفر می رسانیدند و هر گاه یکی از اعیان و اشراف، مرتکب خطایی می شد، از کیفرش خودداری می کردند، از اینرو به آنان گفته شد: آیا شما حکم جاهلیت- یعنی بت پرستان- را طلب می کنید، در حالی که شما پیروان کتاب آسمانی هستید؟! و بقولی: منظور هر کسی است که دنبال حکم غیر خدا را بگیرد، زیرا او با اینکارش، حکم جاهلیت را طلب کرده است. در خواری و فرومایگی او همین بس که حکمی را طلب کند که

از روی جهل است نه علم! وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ: پیش مردمی که اهل یقین و ایمان هستند، حکم احدی بهتر از حکم خدا نیست. جبایی گوید «لام» به معنای «عند» است. در صورتی که معنی بهم باشد و اشتباهی در میان نباشد، آمدن «لام» به معنای «عند» ضرری ندارد. هر گاه گفته شود: «الحکم لهم» بخاطر این است که آنها حکم را می پسندند و هر گاه گفته شود: «الحکم عندهم» به خاطر این است که به صحت آن علم دارند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۶۹

[سوره المائده (۵): آیات ۵۱ تا ۵۳] ... ص : ۶۹

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصارى أَوْلِياءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۱) فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشى أَنْ تُصِيبَنا دائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلى ما أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نادِمِينَ (۵۲) وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَ هؤُلاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خاسِرِينَ (۵۳)

«۱»

ترجمه ... ص : ۶۹

ای مردم مؤمن، یهودیان و مسیحیان را دوست نگیرید. برخی دوست برخی هستند. هر کس از شما ایشان را دوست دارد، از ایشان خواهد بود. خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی کند می بینی کسانی را که در دلهایشان بیماری شک و نفاق است، در دوستی ایشان شتاب کرده، گویند: می ترسیم که حادثه ای بما رسد! شاید خداوند فتحی یا امری از جانب خود برساند و آنان بر آنچه در خاطرها نهفته بودند، نادم گردند مردم مؤمن گویند: آیا اینان بودند که سوگندهای سخت یاد میکردند که با شما هستند؟! کردارشان باطل شد و دچار زیان و بدبختی شدند.

---

(۱)- آیه ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ سوره مائده جزء ششم سوره ۵ [...]

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۷۰

بیان آیه ۵۱- ۵۲- ۵۳ ... ص : ۷۰

قرائت ... ص : ۷۰

ابن عامر و ابن کثیر و نافع «یقول» را بـدون واو و دیگران «و یقول» با واو قرائت کرده انـد. همچنین همه قراء، کلمه را بضم لام خوانده اند، بجز ابو عمر که بفتح خوانده است.

حـذف واو بخـاطر این است که در جمله معطوفه، ذکری از جمله معطوف علیه آمـده است زیرا «ا هؤلاء الـذین» اشاره است به «الذین فی قلوبهم مرض ...» بنا بر این جایز است که «یقول الذین ...» را با واو یا بدون واو آوریم.

برای نمـونه، در سوره کهف (آیه ۲۲) می فرماید: «سَـيَقُولُونَ ثَلاثَةٌ رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْماً بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَـبْعَةٌ وَ ثامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ ...» در این آیه جمله های: «رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ» و «سادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ» بدون واو عطف آمده و جمله «وَ ثامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» با واو عطف و این بخاطر این است که هر یک از جمله های معطوف و معطوف علیه،

بر یکدیگر مشتمل هستند.

علت نصب «یقول» این است که «ان یاتی» را بـدل از «اللّه» گرفته، آن گاه «و یقول» را عطف بر آن دانسـته است. در آیه: «وَ ما أَنْسانِیهُ إِلَّا الشَّیْطانُ أَنْ أَذْکُرَهُ» (کهف ۶۳) «أَنْ أَذْکُرَهُ» بدل است از ضـمیر یعنی «عسی ان یاتی اللّه بالفتح و یقول» و رفع آن به خاطر این است که جمله ای بر جمله ای عطف شده است.

لغت ... ص : ۷۰

اتخاذ: اعتماد بر چیزی برای کمک گرفتن از آن. لا تتخذوا: اعتماد مکنید.

اصل این کلمه، اخذ است.

اولیاء: جمع ولی، یاران

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۷۱

دائره: در اینجا دولت است که از دست عده ای خارج شود و بدست عده ای دیگر قبلا در دستشان بوده است، برسد.

حمید ارقط گوید:

کنت حسبت الخنـدق المحفورا و دائرات الـدهر ان تـدورا یرد عنک القـدر المقـدورا یعنی: گمان می کردی که حفر خنـدق، سرنوشت ترا تغییر می دهد و سختیهای روزگار را که در میان مردم گردش میکند، رد می کند (اهل لغت این کلمه را بمعنای حـادثه ناگوار نوشـته انـد) عسـی: برای شک است. لکن در مورد خداونـد مفیـد قطع و حتم است، زیرا خداونـد کریم، هر گاه مردم را نسبت به نیکی خود بطمع افکند، در حقیقت آنان را وعده کرده است، بنا بر این جا دارد که انسان به آن امیدوار شود.

فتح: داوری و فیصله دادن. قاضی را «فتّاح» گویند: زیرا حکم را می گشاید و کار را فیصله می دهد.

شأن نزول ... ص : ۷۱

در سبب نزول آیـه، اختلاـف است. اگر چه حکم آیه نسبت بهمه افراد مؤمن، عمـومیت دارد. عطیه بن سـعد عـوفی و زهری گویند:

- پس از هزیمت بدریان، مسلمانان بدوستان یهودی خود گفتند: پیش از آنکه به سرنوشت بدریان دچار شوید، مسلمان شوید.

مالک بن ضیف گفت:

– از این که جمعی از قریش را غافلگیر کرده، آنها را شکست دادید، مغرور شده اید؟! بدانید، هر گاه تصمیم بگیریم که با شما جنگ کنیم، دستهای شما برای جنگ با ما از کار می افتند.

عباده بن صامت خزرجی، خدمت پیامبر گرامی شتافت و گفت:

– ای پیامبر خدا، مرا دوستانی است از یهود که دارای شوکت

و قدرت هستند.

اکنون در پیشگاه خدا و پیامبرش، از دوستی آنها بیزاری می جویم. مرا دوستی جز ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۷۲

خدا و رسولش نیست.

عبد اللّه بن ابی گفت:

- لکن من از دوستی یهودیان بیزاری نمی جویم، زیرا از حوادث روزگار بیمناکم و بوجود آنها احتیاج دارم.

پیامبر فرمود:

- ای ابو الحبّاب، آیا گمان می کنی که دوستی یهود بسود تست؟

عبد اللّه گفت:

- بنا بر این قبول می کنم.

آن گاه آیه نازل شد.

سدی گوید:

- در جنگ احد، گروهی از مردم دچار شدت شدند. یکی گفت: پیش فلان یهودی می روم و از او امان می گیرم. دیگری گفت: بدیار شام، پیش فلان مسیحی می روم و از او امان می گیرم.

از اینرو این آیه نازل شد. عکرمه گوید:

- این آیه هنگامی نازل شد که: بنی قریظه بحکم سعد راضی شده بودند و ابی لبابه بن عبد المنذر به آنها گفت: حکم او سر بریدن است.

مقصود ... ص : ۷۲

قبلا درباره یهودیان و مسیحیان سخن گفته شد. اکنون خداوند دستور می دهد که با آنها دوستی نکنند و از آنها کناره گیری کنند.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصارى أَوْلِياءَ: ای مردم مؤمن، به یهودیان و مسیحیان اعتماد نکنید و از راه دوستی از

آنها کمک نخواهید. بدیهی است که مسلمان از هیچ غیر مسلمانی نباید کمک بخواهد. علت اینکه فقط یهودیان و مسیحیان را یاد می کند، این است که: هر گاه یاری خواستن از اینها ممنوع شود، از سایر کفار نیز نمیتوان یاری خواست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۷۳

بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ: در اینجا خداوند متعال خبر می دهد به اینکه: کافران دوست یکدیگرند و یکدیگر را در مقابل مسلمانان

یاری می کنند.

این جمله دلالت دارد بر این که: اهل کفر، همگی تابع کیش واحدی هستند و از لحاظ ارث، یک ملت به حساب می آیند، زیرا قرآن کریم، آنها را اولیای یکدیگر دانسته است. امام صادق (ع) فرمود: «اهل دو ملت، از یکدیگر ارث نمی برند ما از ملتهای دیگر ارث می بریم ولی آنها از ما ارث نمی برند» وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ: کسانی که از شما، از آنها کمک بخواهند و آنها را یاران خود پندارند، مثل ایشان کافر هستند. این معنی از ابن عباس است. یعنی باید حکم اهل کتاب را از لحاظ وجوب لعن و بیزاری جستن از آنها و اهل دوزخ بودن، بر ایشان جاری کرد.

إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ: خداوند مردم ظالم را بخاطر کفر و استحقاق عذاب همیشگی، براه بهشت هدایت نمی کند. بلکه آنها را براه جهنم هدایت می کند. این معنی از ابو علی جبایی است و بقولی: یعنی خداوند حکم مؤمنان را- از لحاظ مدح و ثنا و یاری بر دشمنان- بر آنها جاری نمی سازد.

فَتَرَى الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یُسارِعُونَ فِیهِمْ: ابن عباس گوید: یعنی می بینی کسانی را که در دلهایشان مرض شک و نفاق است- مثل عبد اللّه بن ابی- در دوستی و مشاوره یهود، شتاب می کنند. برخی گویند: یعنی در همکاری با آنها بمنظور زیان رسانیدن به مسلمین، شتاب می ورزند. کلبی گوید: در دوستی یهودیان و مسیحیان نجران شتاب می کنند، زیرا از وجود آنها منافعی بدست می آوردند.

یَقُولُونَ نَخْشى أَنْ تُصِیبَنا دائِرَةٌ: مجاهد و قتاده و سدی گویند: یعنی سخن آنها این است که: دولت و قدرت بدست دشمنان مسلمین بیفتد و ما بیاری ایشان احتیاج پیدا

کنیم. کلبی گوید: یعنی می ترسیم که حوادث روزگار ما را دچار سختی و قحطی کند و آنها بما مواد غذایی نرسانند.

فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ: سدی گوید: یعنی شاید خداوند مکه را برای مسلمانان ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۷۴

بگشاید.

جبایی گوید: یعنی بلاد اهل شرک را فتح می کند. قتاده گوید: مقصود داوری و فیصله است. جامع همه این اقوال، قول ابن عباس است. وی گوید: یعنی اراده خداوند متعال این است که محمد ص را بر جمیع خلق پیروزی بخشد.

أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ: سدی گوید: یا امری از جانب حق برسد که در آن عزت مؤمنان و ذلت اهل شرک و ظهور اسلام باشد. حسن و زجاج گویند: این امر، آشکار ساختن نفاق منافقان و امر بجنگ آنان است. جبایی گوید: این امر، در مرتبه ای پایین تر از مرتبه فتح بلاد شرک یا مرگ این منافق است. مقاتل گوید: کشتن مردان و اسیر کردن زنان و کودکان بنی قریظه و اخراج بنی النضیر است. قول ابن عباس نیز همین است که می گوید: منظور از امر، اراده هلاک آنان است. ممکن است منظور هلاک یهودیان و منافقان هر دو باشد.

فَيُصْبِحُوا عَلى ما أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نادِمِينَ: تا اهل نفاق از کردار خود و دوستی یهود و رسانیدن اخبار به ایشان، نادم گردند. این معنی از ابن عباس و قتاده است.

مقصود این است که هر گاه خداوند، اسباب فتح و پیروزی مسلمانان را فراهم کرد، آنها از کفر و نفاق خود پشیمان می گردند.

وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا: مردم مؤمن در حالی که از جرات و جسارت منافقان نسبت بخداوند و اظهار ایمان دروغین، دچار شگفتی

شده اند، خدا و رسولش را در ظاهر و باطن، تصدیق کرده، گویند:

أَ هؤُلاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ: «جهد» مصدر منصوب است. یعنی:

«جهدوا جهد ایمانهم» عطا گوید: یعنی اینها منافقانی هستند که سوگندهای سخت و مؤکد یاد می کردند و می گفتند که دارای ایمان هستند و مردم مؤمن را یاری می کنند؟! إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ: مقصود آنها از سوگند، این بود که نشان دهند که با شما و بکمک شما و از لحاظ ایمان مثل شما هستند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۷۵

حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ: اعمال ایشان باطل و ضایع شد، زیرا اعمال خود را بصورتی که بآنها دستور داده شده بود، انجام نمی دادند. ایمان آنها نیز باطل شد، زیرا درون آنها با برون آنها برابر نبود و بنا بر این سزاوار پاداش نبودند.

فَأَصْبَحُوا خاسِرِينَ: از اینرو در دنیا و آخرت، زیانکار شدند. در دنیا از یاران پیامبر نبودند و در آخرت، همنشین کفارند. این معنی از ابن عباس است.

کلبی گوید: یعنی دچار غبن و ضرر می شوند، زیرا از بهشت محروم و رهسپار جهنم می شوند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۷۶

[سوره المائده (۵): آیه ۵۴] ... ص : ۷۶

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (۵۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۷۶

ای مردم مؤمن، هر کس از شما از دین خدا باز گردد، خداوند بزودی قومی می آورد که دوستشان بدارد و آنها دوستش دارند، برای مؤمنان نرم و منقاد و برای کافران سختگیر باشند، در راه خدا جهاد کنند و از سرزنش کسی نترسند. این است تفضل خداوند که بهر که خواهد می دهد و خداوند دارای رحمت بیکران و داناست.

(۱)- آیه ۵۴ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۷۷

بیان آیه ۵۴ ... ص : ۷۷

قرائت ... ص : ۷۷

ابو جعفر و نافع و ابن عامر «یرتدد» بدو دال و دیگران «یرتدّ» بدال مشدد خوانده اند هر گاه حرف اول در حرف دوم ادغام شود و حرف دوم ساکن باشد، باید آن را حرکت داد، زیرا التقاء دو ساکن صحیح نیست.

کسانی که بدو دال خوانده اند، گویند: چون حرف اول و دوم هر دو ساکن هستند، بهتر است که حرف اول را حرکت دهیم و حرف دوم را ساکن کنیم و این لغت اهل حجاز است.

لغت ... ص : ۷۷

ذلّ: بکسر ذال ضد دشواری و صعوبت و بضمّ ذال، ضد عزت است. ذلول: رام.

ذلیل: خوار.

اذلّه: جمع ذلول است یعنی افرادی که رام و منقاد هستند. جمع ذلیل، اذلّاء است.

عزت: شدت عزیز: سختگیر. جمع: اعزّه

مقصود ... ص : ۷۷

قبلا- حال منافقان را و اینکه آنان در انتظار حوادثی برای مؤمنان نشسته اند، بیان کرد و دانسته شد که گروهی از آنان مرتد خواهند شد. اکنون اعلام می کند که این مطلب حتمی است. آنان به آرزوهای خود نمی رسند و خداوند دین خود را بوسیله مردمی که دارای صفاتی مخصوص و در میان مردم جهان ممتاز هستند، یاری خواهد کرد. می فرماید:

- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ: هر کس بعد از اظهار ایمان، به ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۷۸

کفر باز گردد، هرگز ضرری بدین خدا نمی زند: زیرا خداوند دین خود را بی یار و یاور نخواهد گذاشت.

فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ: بزودی خداوند قومی می آورد که خدا آنها را دوست دارد و آنها نیز خدا را.

أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ: قومی که بر مؤمنان رحم آورند و نسبت بکافران سختگیر باشند.

«اذله» از «ذلّ» بمعنای نرمی است نه از «ذُلّ» بمعنای خواری.

ابن عباس گوید: اینها مردمی هستند که برای اهل ایمان مانند پسر نسبت به پدر و بنده نسبت بمولی و برای اهل کفر، مانند درندگان نسبت به شکار خود هستند.

يُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: برای اعلای دین و عزت بخشیدن آن، جهاد می کنند وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ: در جهاد و طاعات خود از سرزنش کسی نمی ترسند. در اینست که اینها چه کسانی هستند، اختلاف است. برخی گویند: مقصود ابو بکر

و سپاهیان اوست که بعد از پیامبر با آنهایی که مرتد شده بودند، جهاد کردند. این قول از حسن، قتاده و ضحاک است.

سدی گوید: مقصود انصار است. مجاهد گوید: مقصود اهل یمن است. پیامبر فرموده: اهل یمن که دلهایی نرمتر و رقیقتر دارند بسوی شما آمدند. ایمان و حکمت از یمن است. عیاض بن غنم اشعری می گوید: هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر به ابو موسی اشعری اشاره کرد و فرمود: آنان قوم این مرد هستند. برخی گفته اند: مقصود ایرانیان است. در روایت است که پیامبر گرامی اسلام را از این آیه، سؤال کردند. او دست خود را بر دوش سلمان زد و فرمود مقصود، این مرد و هم وطنان اوست. عمار و حذیفه و ابن عباس گویند مقصود علی ع و اصحاب اوست که پس از پیامبر با بیعت شکنان جنگ جمل و ستمکاران جنگ صفین و خوارج نهروان جنگیدند از امام باقر و امام صادق ع نیز چنین روایت شده است مؤید اینکه مقصود علی ع است، این است که پیامبر علی را بهمان صفتی وصف میکرد که در این آیه، آمده است. هنگامی که او را برای فتح خیبر مأمور کرد، فرمود ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۷۹

«فردا پرچم را بدست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست بدارد و خدا و رسول، او را دوست دارند. او کسی است که همواره بسوی دشمن حمله ور است و هیچگاه از دشمن فرار نمیکند. از میدان نبرد باز نخواهد گشت تا خداوند قلعه های خیبر را بدستش فتح کند» آن گاه پرچم را بدست علی داد. صفات دیگر، از

قبیـل نرمی با مؤمنان و سـختی با کافران و جهاد در راه خـدا و بیمناک نبودن از سـرزنش مردم، همه در علی جمع است و هیچ کس نمی توانـد منکر آن شود، زیرا سـختگیری او نسـبت باهـل شـرک و مهربانی او نسـبت بمؤمنان و مواردی که اسـلام را از خطر سـقوط حفظ کرد، بر احـدی پوشـیده نیست. مؤیـد دیگر، این است که پیامبر، قریش را تهدیـد کرد که بعـد از او علی با ایشـان جنـگ خواهـد کرد. هنگـامی که سـهیل بن عمرو بـا جماعتی از قریش، حضور پیامبر آمـده، عرض کردنـد. گروهی از غلامان ما بتو پیوسـته اند، آنها را به ما باز گردان. پیامبر به آنها فرمود: «شما اگر تسلیم نشوید، خداوند مردی را مامور کند که شمـا را بر تاویـل قرآن بزنـد، همانطوری که من شـما را بر تنزیل قرآن سـرکوب کردم» گفتنـد: یا رسول اللّه، او ابو بکر است؟ فرمود: نه. کسـی که اکنون در اطـاق، مشـغول اصـلاح کفش است. در اطاق علی ع مشـغول تعمیر کفش پیامبر بود. در روایت است که در روز جنـگ بصـره، علی فرمود: «بخـدا اهـل این آیه، تـا امروز جنگ نکرده بودنـد» و همین آیه را تلاوت کرد. ابو اسـحاق ثعلبی در تفسـیر خود نقل کرده است که پیامبر فرمود: «روز قیامت، گروهی از اصحاب من بر سر حوض کوثر، نزد من می آیند ولی آنها را از من دور میکنند.

خـواهم گفـت: خـدایا، اصـحابم، اصـحابم. بمـن می گوینـد: نمی دانی بعـد از تـو چه کارهـا کرده انـد. اینهـا پس از مرگ تو باز گشت بقهقری کردند» برخی گویند: این آیه عام است و شامل تمام کسانی که تا روز قیامت، در روی زمین

دارای چنین صفاتی باشند، میشود.

علی بن ابراهیم گوید: این آیه درباره مهدی موعود و اصحاب اوست. قسمت اول آیه، خطاب است به کسانی که درباره آل محمد ص ظلم کردند، آنها را کشتند و حقشان را غصب کردند ممکن است این قول را تایید کنیم به اینکه: قومی که خداوند به آوردن آنها وعده ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۸۰

می دهد، باید در وقت نازل شدن آیه، موجود نباشند، بنا بر این شامل تمام کسانی که تا روز قیامت، بر این صفاتند، میشود.

ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ: اینهم از فضل خداست که آنها دوستدار خدا باشند و برای مؤمنان مهربانی و برای کافران، سختگیری کنند.

یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ، این فضل خداوند شامل حال کسی میشود که خداوند او را شایسته، بداند.

وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ: خداوند بخشنده ای است که بیم تمام شدن ندارد و دانایی است که جود و بخشش خود را در جایی که حکمت اقتضا کند، بکار می برد. برخی گفته اند:

یعنی رحمت خداوند وسیع و به کسی که شایسته رحمت باشد، داناست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۸۱

[سوره المائده (۵): آیات ۵۵ تا ۵۷] ... ص : ۸۱

اشاره

إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ (۵۵) وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ (۵۶) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ الْکُفَّارَ أَوْلِیاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۵۷)

«۱»

ترجمه ... ص : ۸۱

ولی و صاحب اختیار شما، تنها خدا و رسول و کسانی که ایمان آورده، در حال رکوع زکات می دهند، می باشند و آنان که در برابر خدا و رسول و مردم مؤمن، سر تسلیم فرود آورند، بدانند که حزب خدا غالب است.

ای مردم مؤمن، اهل کتاب و کافرانی که دین شما را مسخره و بازیچه قرار می دهند بدوستی نگیرید و اگر ایمان دارید، از خدا بترسید.

(۱)- آیه ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۸۲

بیان آیه ۵۵- ۵۶ ... ص : ۸۲

لغت ... ص : ۸۲

ولیّ: یار و مددکار، سرپرست و صاحب اختیار. ولی زن، کسی است که نکاحش بدست اوست. ولی دم، کسی است که صاحب اختیار خون مقتول باشد، از لحاظ قصاص یا عفو یا گرفتن خونبها. سلطان، ولی امر ملت است، کسی است که شخصی را ولیعهد خود کرده، او را برای جانشینی تربیت می کند. کمیت، در مدح علی گوید:

و نعم ولی الامر بعد ولیّه و منتجع التقوی و نعم المؤدّب

یعنی چه خوب ولی امر و رهبری است بعد از پیامبر کسی که قطب دایره تقوی و نیکو ادب کننده ای است.

مقصود او از «ولی الامر» صاحب اختیار در تدبیر امور است.

مبرد گوید: «ولی کسی است که برتر و سزاوارتر از دیگران باشد. مولی نیز مثل ولی است» رکوع: عبارت است از هیأت مخصوصی که در نماز انجام میشود. خلیل گوید:

راکع کسی است که سر خود را خم کند، خواه زانوانش بزمین برسند یا نرسند.

لبید گوید:

اخبّر اخبار القرون التی مضت ادبّ کانی کلما قمت راکع

یعنی: اخبار دورانهای گذشته را بیان می کنم، در حالی که چنان مضطربم که هر

وقت می ایستم گویی در حال رکوعم.

ابن درید گوید: راکع کسی است که به رو در افتد. رکوع در نماز نیز از همین جاست شاعر گوید:

و افلت حاجب فوق العوالی علی شقّاء ترکع فی الظراب

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۸۳

یعنی: حاجب بر روی بلندیها و ارتفاعات، در حالی که سوار بر اسبی بود که در تپه ها برو در می افتاد، نجات یافت.

گاهی بر سبیل تشبیه و مجاز به شخص خاضع، هم خاشع گویند. شاعر گوید:

لا تهین الفقیر علّک ان ترکع یوماً و الدهر قد رفعه

یعنی: فقیر را خوار مگردان، شاید روزی بیاید که تو در برابر او که روزگار بلندش کرده است، خشوع کنی.

حزب: طایفه و جماعت. هر جمعیتی که همدل و همکار باشند، حزب هستند.

اعراب ... ص : ۸۳

انما: حرف تخصیص. این حرف ما بعد خود را اثبات و غیر آن را نفی می کند.

مثل: «انما لک عندی درهم» یعنی ترا پیش من یک درهم است و نه غیر آن. اعشی گوید:

و لست بالاکثر منهم حصی و انما العزه للکاثر

یعنی عقل تو بیش از آنها نیست و عزت، تنها برای آن است که عقلش بیشتر باشد (یعنی آنکه عقلش زیاد نیست، عزت ندارد) وَ هُمْ راكِعُونَ: حال از ضمیر «یؤتون» وَ مَنْ يَتَوَلَّ: «من» در محل رفع و مبتداست. در «یتول» ضمیر است که به «من» باز گردد. این فعل مجزوم است بنا بر اینکه فعل شرط باشد. جمله «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ ...»

محلا مجزوم و جزای شرط و همچنین در محل رفع و خبر مبتداست.

شأن نزول ... ص : ۸۳

بزرگان ما از ابن عباس روایت کرده اند که وقتی وی بر کنار زمزم نشسته بود و برای مردم از پیامبر حدیث نقل می کرد. در این وقت مردی که صورت خود را پوشیده بود وارد شد. ابن عباس رشته سخن را قطع کرد و گفت: ترا بخدا سوگند می دهم

که خود را آشکار کنی. او که ابو ذر غفاری بود صورت خود را آشکار کرد و گفت:

- ای مردم، هر که مرا می شناسد، بشناسد و هر که مرا نمی شناسد من ابو ذر ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۸۴

غفاری هستم. با این دو گوش خودم از پیامبر خدا سخنی شنیدم که اگر نشنیده باشم کر بشوم و با این دو چشم خود پیامبر را دیدم که اگر ندیده باشم، کور گردم. می فرمود:

- علی رهبر انسانها و قاتل کافران است. هر که علی را یاری کند،

یاری میشود و هر که علی را ترک کند، خوار میگردد. آگاه باشید، روزی با پیامبر مشغول خواندن نماز ظهر بودم. سائلی در مسجد، سؤال کرد و کسی چیزی به او نداد. وی دستش را به آسمان بلند کرد و گفت:

- خدایا گواه باش. در مسجد پیامبر، سؤال کردم و احدی مرا دستگیری نکرد.

در این وقت علی که مشغول رکوع بود با انگشت دست راستش- که در آن انگشتری بود- به سائل اشاره کرد و او انگشتری را از انگشت علی ع بیرون آورد. اینها در برابر چشم پیامبر گرامی انجام گرفت. همین که از نماز فارغ شد، سر به آسمان بلند کرد و گفت:

- خدایا برادرم موسی بدرگاهت سؤال کرد:

- پروردگارا، سینه ام را بگشای، کارم را آسان و زبانم را باز کن تا سخنم را بفهمند. برادرم هارون را که از خویشان من است، وزیر من گردان، پشتم را به او قوی کن و او را در کارها شریکم گردان (آیاتی از سوره طه ۲۵ تا ۳۲) تو به او وحی کردی که:

- بزودی بازویت را به برادرت محکم می کنیم و برای شما قدرتی قرار می دهیم که آنها به شما دسترسی پیدا نکنند. (قصص ۳۵) پروردگارا منم محمد پیامبر و برگزیده تو. خدایا، سینه ام را بگشای و کارم را آسان و علی را وزیر من گردان، و پشت مرا به او محکم کن.

ابو ذر گفت:

- بخدا سوگند، هنوز سخن پیامبر تمام نشده بود که جبرئیل از جانب خدا نازل شد و گفت:

- ای محمد بخوان.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۸۵

گفت:

- چه بخوانم:

گفت:

- إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ...

عین

این خبر را ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده است.

ابو بکر رازی در کتاب «احکام القرآن» بنا بر نقل مغربی و رمانی و طبری روایت کرده است که این آیه هنگامی نازل شد که علی ع در حال رکوع انگشتری خود را صدقه داد. مجاهد و سدی نیز همین طور گفته اند. از امام باقر ع و امام صادق ع و همه علمای اهل بیت نیز چنین روایت شده است.

- این آیه درباره عبد اللَّه بن سلام کلبی و اصحابش نازل شده است. در آن وقتی که آنها اسلام آوردند و یهود روابط دوستی خود را با آنها قطع کردند.

در روایت عطاست که عبد اللَّه سلام، عرض کرد:

- یا رسول اللَّه، علی را دیدم که در حال رکوع، انگشتری خود را صدقه داد، از اینرو دوستش داریم.

سید ابو الحمد- به اسناد متصل مرفوع- از ابن عباس روایت کرده است که:

- عبد اللَّه بن سلام با جمعی از مردم خویش خدمت پیامبر رسید و عرض کرد:

- یا رسول اللَّه، خانه های ما دور است و ما مجلسی و جای گفتگویی، جز اینجا نداریم. قوم ما بعد از آنکه ایمان آوردیم، ما را ترک کردند و بر خود حتم کرده اند که با ما ننشینند و زناشویی نکنند و سخن نگویند. اینها بر ما دشوار است.

فرمود:

- إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ...

پس از این مراسم، پیامبر به مسجد رفت. مردم در حال قیام و رکوع بودند، پیامبر سائلی را دید. فرمود:

- آیا کسی بتو چیزی داد؟

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۸۶

عرض کرد:

- آری انگشتری از نقره پرسید:

- کی داد؟

در حالی که با

دستش به علی اشاره می کرد، گفت:

- این که ایستاده است.

پیامبر خدا پرسید:

- در چه حالی انگشتر را بتو بخشید؟

پاسخ داد:

- در حال رکوع در اینوقت، پیامبر تکبیر گفت و این آیه را قرائت کرد:

- وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ در این وقت حسان بن ثابت شاعر زبر دست اسلامی، چنین گفت:

ابا حسن تفدیک نفسی و مهجتی و کل بطیئی فی الهدی و مسارع أ یذهب مدحیک المحبر ضائعاً و ما المدح فی جنب الاله بضائع فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعاً زکاه فدتک النفس یا خیر راکع فانزل فیک اللّٰه خیر ولایه و ثبّتها مثنی کتاب الشرائع

یعنی:

- ای ابو حسن، جان من و جان هر کس که به کندی یا شتاب، در راه هدایت است فدای تو باد.

- آیا این مدح دلنشین من در باره تو، تباه میشود؟! نه، هرگز! مدحی که در کنار مدح خداست، تباه شدنی نیست.

- تویی که در حال رکوع انگشتری خود را بخشیدی. جان به قربانت. ای بهترین رکوع کنندگان!

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۸۷

- خداوند بهترین آیات ولایت را درباره تو نازل و کتاب آسمانی خدا آن را ثبت کرد.

در حدیث ابراهیم بن حکم بن ظهیر است که:

- عبد اللّٰه بن سلام و قومش نزد پیامبر به شکایت آمده بودند و از دست یهودیان شکایت می کردند که این آیه نازل شد. بلال، آن مؤذن پاکدل پیامبر، صدا را به اذان بلند کرد. پیامبر خدا به مسجد آمد به یک مسکین بر خورد که از مردم سؤال میکرد.

پرسید:

- چه بتو دادند؟

گفت:

- انگشتری

نقره پرسید:

- که داد؟

گفت:

- آن که ایستاده است.

او علی بود.

فرمود:

- در چه حالی داد؟

پاسخ داد:

- در حال رکوع پیامبر خدا تکبیر گفت و آیه: «وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ ...» را تلاوت کرد.

مقصود ... ص : ۸۷

اکنون خداوند متعال، کسی را که بر مردم سمت ولایت و رهبری دارد و اطاعتش بر مردم واجب است، معرفی کرده، می فرماید:

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ: کسی که مصالح شما را ولایت دارد و تدبیر کار شما را ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۸۸

می کند، خداوند و رسول اوست که کارهایش به امر اوست.

وَ الَّذِينَ آمَنُوا: و آنان که ایمان آورده اند، سپس آنها را وصف کرده، می فرماید:

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ: آنان که نماز را با شرایط آن انجام و در حال رکوع زکات می دهند.

دلالت آیه ... ص : ۸۸

این آیه، یکی از واضحترین دلایلی است که امامت بلا فصل علی علیه السلام را پس از پیامبر اثبات می کند. وجه استدلال این است که:

- هر گـاه «ولی» کسـی باشـد که مـدبر امور مردم و اطـاعتش بر مردم واجب باشـد و ثابت شود که مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا ...» علی ع است، بوسیله نص قرآن، امامت او ثابت و واضح خواهد بود.

برای اثبـات معنـای ولی بایـد به لغت رجوع کرد. بـا تامـل در کتب لغت، روشن میشود که اهـل فن لغت، به این معنی تصـریح کرده اند، قبلا سخن آنان را نقل کرده ایم.

دیگر حاجتی به تکرار آن نیست.

درباره اینکه در آیه شریفه، مقصود همین معنی است، نه معنای دیگر، گوییم:

- کلمه «انما» همانطوری که گـذشت، حکم را به ما بعـد خود اختصاص می دهـد و از غیر آن سـلب می کند. هر گاه بگویند: «انمـا الفصـاحه للجـاهلیه» مقصود این است که فصاحت، اختصاص بـدوران جاهلیت داشـته و دورانهای دیگر را از آن بهره ای نیست.

و هر گاه این کلمه، دارای چنین معنایی باشد، نمی توانیم «ولی» را بمعنای

دوست و هدف آیه را دوستی و محبت دینی بدانیم، زیرا این معنی خصوصیتی ندارد تا آن را برای برخی از مؤمنان ثابت و از برخی سلب کنیم. بدیهی است که دوستی و محبت دینی برای همه مؤمنان است- نه برخی از آنها- خداوند متعال می فرماید: «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ» یعنی زنان و مردان مؤمن، دوست یکدیگرند (توبه ۷۱) بنا بر این نمی توان آیه را بر این معنی حمل کرد و چاره ای نداریم جز اینکه بر همان معنای اول حمل کنیم- یعنی امام واجب الاطاعه و صاحب اختیار، زیرا

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۸۹

همانطوری که گفتیم برای لفظ «ولی» بیشتر از دو معنی نیست. هر گاه یکی از دو معنی محال باشد، دیگری محقق خواهد بود.

اینکه می گوییم مصداق منحصر بفرد «الَّذِينَ آمَنُوا» علی ع است، روایتی است که از طریق اهل تشیع و تسنن، نقل شده است که آیه شریفه، درباره علی ع هنگامی نازل شد که انگشتری خود را در حال رکوع به سائل بخشید. همچنین بطور کلی کسانی که می گویند «ولی» به معنای شخص واجب الاطاعه و امام است، می گویند: مقصود علی ع است و تنها مصداق آیه، آن بزرگوار می باشد.

ممکن است کسی بگوید: «الذین» جمع است و جایز نیست که در معنای مفرد بکار رود.

لکن باید توجه داشت که اهل لغت گاهی از لفظ جمع، اراده مفرد می کنند و این کار را بمنظور تعظیم و تجلیل انجام می دهند. این مطلب بقدری مشهور است که نیازی به استدلال ندارد.

ممکن است گفته شود: «وَ هُمْ راكِعُونَ» حال از دادن زکات نیست، بلکه مقصود این است که

عادت آنها رکوع است.

در جواب گوییم:

- در جمله «یُقِیمُونَ الصَّلاةَ» رکوع نیز وجود دارد، زیرا نماز بدون رکوع نمیشود. بنا بر این اگر جمله «وَ هُمْ راکِعُونَ» را قید برای عمل زکات دادن، نگیریم و بگوییم مقصود این است که صفت و عادت آنها رکوع است، مطلب را بدون داشتن فایده ای تکرار کرده ایم. بدیهی است تفسیری که دارای فایده ای باشد از تفسیری که فائده ای ندارد، برتر است.

دلیل دیگر اینکه: خداوند متعال در ابتدای آیه همه مؤمنان را مخاطب ساخته، گوید: «ولی شما خدا و ...» سپس «رسول» را از جمله مؤمنان خارج کرده، «ولی» معرفی می کند. پس از آن «کسانی که ایمان آورده اند» یاد می کند و آنها را نیز ولی میخواند. حال اگر مقصود از «کسانی که ایمان آورده اند» عموم باشد،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۹۰

با آنهایی که در اول آیه مخاطب شده اند، یکی است. بنا بر این باید غیر از آنها باشد و گرنه مردم مؤمن خود ولی خود خواهند بود. اگر بخواهیم در این باره بیشتر بحث کنیم سخن بدرازا می کشد. کسانی که طالب تفصیلند، به کتاب های دیگر رکوع کنند.

وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا: آنان که خدا را اطاعت و امر پیامبر را پیروی و مردم مؤمن را دوستی و یاری کنند.

فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ: حسن گوید یعنی لشکر خدا و بقولی یعنی انصار خدا، بر دشمنان غالب و پیروزند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۹۱

بیان آیه ۵۷ ... ص : ۹۱

قرائت ... ص : ۹۱

و الکفار: اهل بصره و کسایی این کلمه را به جر و دیگران به نصب خوانده اند.

نصب بنا بر این است که عطف بر «لا تتخذوا

الذین» و جر بنا بر این است که عطف بر «من الذین اتوا ...» باشد.

هزواً: زجاج گوید: این کلمه را به چهار صورت می توان قرائت کرد:

۱- هزءاً بدو ضمه و همزه- که اصل است.

۲- هزواً به دو ضمه واو بجای همزه که بخاطر ضمه ما قبل، تبدیل شده.

۳- هزء، به سکون زاء و همزه. این سه وجه، خوب است و قرائت میشود. وجه دیگری هم جایز است لکن قرائت نشده، و آن «هزا» مثل «هدی» می باشد.

لغت ... ص : ۹۱

هزو: سخریه و استهزاء. خداوند می فرماید: «وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِکَ» (انعام ۱۰: پیامبران پیش از تو، مورد استهزا واقع شدند) شاعر گوید:

الا هزئت و اعجبها المشیب فلا نکر لدیک و لا عجیب

یعنی: آگاه باش، او مسخره کرد و پیری او را به شگفت در آورد، این کار پیش تو ناپسند و عجیب نیست! لعب: چیزی را ببازی گرفتن و آن را بصورتی ناحق در آوردن و راه ناصواب پیمودن.

شأن نزول ... ص : ۹۱

ابن عباس گوید: زید بن تابوت و سوید بن حرث، اظهار اسلام کردند ولی در صف منافقان قرار داشتند. گروهی از مسلمانان با آنها دوستی میکردند. از اینرو آیه نازل شد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۹۲

مقصود ... ص : ۹۲

اکنون خداوند به منظور تاکید از منع دوستی با کافران، می فرماید:

- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً: کسانی که در باطن کافرند و به زبان اظهار ایمان می کنند. معنای بازی کردن آنها با دین همین است.

مِنَ الَّذِينَ أَوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَمْ وَ الْكَفَّارَ أَوْلِياءَ: از یهود و نصاری و کافران.

چنین کسانی را دوست مگیرید، بنا بر این مقصود این است که اهل کتاب و اهل شرک و اهل نفاق، دین را مورد استهزا قرار داده اند. دلیل استهزای اهل شرک، این آیه است:

«إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئينَ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ» (حجر ۹۵: ما ترا از استهزا کنندگان حمایت می کنیم- آنان که با خداوند خدایی دیگر قرار می دهند) و دلیل استهزای منافقان این آیه: «وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَياطِينِهِمْ قالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّما» نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ» (بقره ۱۴: و هنگامی که با دوستان شیطان صفت خود خلوت می کنند گویند: ما با شماییم و آنها را استهزا می کنیم) کلمه «کافر» به اهل شرک و نفاق و یهودیان و مسیحیان، اطلاق میشود. چنان که می فرماید: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ» الْكِتابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ» (بینه ۱: کافران- که اهل کتاب و مشرکان هستند- دست بردار نبودند) بنا بر این اگر کلمه «الکفار» بیان برای کسانی که دین را استهزا می کنند، قرار داده می شد، نیکو بود. چنان که «مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ ...»

بیـان آن است. پس اگر گفته می شـد: «لاـ تتخـذوا الـذین اتخـذوا دینکم هزوا و لعبا من الکفار» همه را شامل می شـد. اما چرا نگفت؟

علت این است که کلمه «کافر» بیشتر به اهل شرک و «اهل کتاب» بیشتر به یهودیان و مسیحیانی گفته میشود که با مسلمانان هم پیمـان و داخل در ذمه آنها باشـند و جزیه دهنـد. از اینرو در اینجا میان مشـرك و اهل کتاب، تفصـیل داده شـده است. آنچه تا کنون گفتیم، بنا بر قرائت جر است. وجه قرائت نصب هم گذشت.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: اگر به وعد و وعید خدا ایمان دارید، پس از نهی از دوستی ایشان از خدا بترسـید. منظور این است که: صفت مؤمن، دوستی با مردمی که به دین طعنه می زنند نیست. مؤمن باید نسبت بچنین اشخاصی دشمنی کند، نه دوستی!

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۹۳

[سوره المائده (۵): آیات ۵۸ تا ۵۹] ... ص : ۹۳

اشاره

وَ إِذا نادَيْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ (۵۸) قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنَّ أَكْثَرَكُمْ فاسِقُونَ (۵۹)

«۱»

ترجمه ... ص : ۹۳

هنگامی که ندای نماز می دهید، نماز را مسخره و بازی می پندارند، زیرا آنان مردمی بی عقل هستند.

بگو: ای اهـل کتـاب، آیـا ما را بخاطر اینکه به خـدا و قرآن و کتب آسـمانی پیشـین ایمان آورده ایم و بخاطر اینکه بیشتر شـما فاسق هستید، مورد انکار قرار می دهید؟!

---

(۱)- سوره مائده آیه ۵۸ و ۵۹ جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۹۴

بیان آیه ۵۸ ... ص : ۹۴

لغت ... ص : ۹۴

نداء: خواندن کسی با صدای بلند. مثل اینکه بگویند: «ای فلان» شاعر گوید

و ابرزتها من بطن مکه بعد ما اصات المنادی بالصلاه فاعتما

یعنی بعد از آنکه ندای مؤذن برای نماز بلند شد، او را از میان مکه آشکار ساختم.

اصل این کلمه، به معنای اجتماع است. به همین جهت «دار الندوه» به معنای محل تجمع است.

مقصود ... ص : ۹۴

اکنون خداوند در وصف کافرانی که مؤمنان را از دوستی آنان نهی کرد، می فرماید:

- وَ إِذا نادَیْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً: در اینباره دو قول است:

۱- هر گاه صدای مؤذن، برای نماز بلند می شد، خنده می کردند و بمنظور متنفر ساختن مردم از نماز، نمازگزاران را مورد استهزا قرار داده، آنها را جاهل و سبک عقل می خواندند.

۲- آنها از آنجا که بارزش اذان پی نبرده بودند- مؤذن را بمنزله کسی که کاری را از روی لهو و لعب، انجام می دهد، می دانستند.

ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ: در اینباره نیز دو قول است:

۱- آنها مثل آدم بی عقل هستند. چه عقل، انسان را از کارهای زشت باز می دارد.

سدی گوید: یکی از مسیحیان مدینه، آهنگ «اشهد ان لا اله الا اللَّه و اشهد ان محمداً رسول اللَّه» را شنید و گفت: دروغگو آتش بگیرد! شبی او و خانواده اش در بستر خواب، آرمیده بودند. کنیز او آتشی بخانه آورد.

جرقه ای از آن، بکانون خانه اش افتاد و همه را یکسر بسوخت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۹۵

بیان آیه ۵۹ ... ص : ۹۵

لغت ... ص : ۹۵

نقم: انکار. فعل آن بصورت «نقَم ینقم» و «نقم ینقم» استعمال شده، لکن مشهورتر است. عبد الله بن قیس گوید:

ما نقموا من بنی امیه الا انهم یحلمون ان غضبوا

یعنی: کار بنی امیه را مورد انکار قرار ندادند مگر بخاطر اینکه آنها بوقت غضب بردباری می کنند.

علت اینکه: کیفر را «نقمت» گویند این است که در مقابل عمل منکر، واجب است.

اعراب ... ص : ۹۵

أَنَّ أَكْثَرَكُمْ فاسِقُونَ: در محل نصب و عطف بر مستثنی است. یعنی «هل تنقمون منا الا ایماننا و فسقکم»

شأن نزول ... ص : ۹۵

گویند: جمعی از یهودیان نزد پیامبر گرامی آمده، از او پرسیدند که به کدامیک از پیامبران خدا ایمان دارد. فرمود: بخدا و قرآن و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و ... نازل شده است ایمان دارم و در برابر خداوند تسلیم. وقتی که نام عیسی را برد، گفتند:

– بخدا، اهل هیچ دینی را در امور دنیا و آخرت، گمراه تر از شما ندیده ایم و هیچ دینی بدتر از دین شما نیست.

به همین مناسبت، این آیه و آیات بعد آن نازل گردید.

مقصود ... ص : ۹۵

اکنون خداوند، پیامبر خود را امر می کند که با ایشان ببحث پردازد. از اینرو ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۹۶

می فرماید:

قُلْ یا أَهْلَ الْكِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ: بگو: ای اهل کتاب، آیا به خاطر اینکه به خدا ایمان آورده، او را بصفات برجسته ای که در خور مقامش هست می شناسیم و از آنچه در خور ذات و صفاتش نیست، منزه می کنیم، ما را مورد انکار قرار می دهید؟! و بقولی یعنی: بما غضب می کنید. بنا بقولی دیگر: یعنی از ما تنفر دارید. این معانی به یکدیگر نزدیکند.

وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ: و نیز ایمان آورده ایم به قرآن و کتبی که بر انبیای پیشین نازل شده است.

وَ أَنَّ أَكْثَرَكُمْ فاسِقُونَ: زجاج گوید: یعنی آیا تنفر شما از ما، جز بخاطر ایمان ما و فسق شماست؟! شما ایمان ما را نمی پسندید، با اینکه می دانید ما بر حق هستیم.

علت آن فسق شماست که بخاطر جاه طلبی و جمع آوری مال و ثروت، بر دین خود باقی مانده اید. برخی از اهل تحقیق گویند: بنا بر این لازم است این

جمله به تقدیر: «لان اکثرکم ...» باشد.

برخی گویند: خداوند متعال انکار یهود را نسبت به پیامبر و ایمان او را بجمیع پیامبران، ذکر کرد ولی از انکار پیامبر نسبت به آنها مطلبی نیاورد، از اینرو بوسیله این جمله، می خواهد پاسخ آنها را بدهد و یکی از صفات زشت آنها را- که همان فسق آنهاست- مورد انکار قرار دهد. مثل آنکه به کسی بگویی: «آیا مرا مورد انکار قرار می دهی به خاطر اینکه من پاکدامن و تو ناپاکی یا بخاطر اینکه من غنی و تو محتاجی؟!» این روش، خوب است، زیرا در عین حال با روش ناپسند طرف مبارزه و مقابله شده است.

معنای «فاسق» کسی است که برای جاه طلبی و حسد، از امر خداوند خارج میشود اینکه می گوید: بیشتر آنها فاسقند، بخاطر این است که بعضی از آنها ایمان آوردند.

ابو علی جرجانی گوید: این جمله در محل جر است، یعنی ما به خدا و قرآن و کتب آسمانی پیشین و فسق شما ایمان آورده ایم. این وجه هم خوب است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۹۷

[سوره المائده (۵): آیه ۶۰] ... ص : ۹۷

اشاره

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولئِكَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضَلُّ عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ (۶۰)

«۱»

ترجمه ... ص : ۹۷

بگو: آیا آگاه کنم شما را به آنچه کیفر آن پیش خداوند، بدتر است؟

کسانی که خداوند آنها را لعن و بر آنها غضب کرده و بوزینگان و خوکان را از ایشان قرار داده و آنها که طاغوت را پرستیدند. اینان را جایگاهی بدتر است و از راه راست گمراه ترند.

---

(۱)- آیه ۶۰ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۹۸

بیان آیه ۶۰ ... ص : ۹۸

قرائت ... ص : ۹۸

و عبـد الطـاغوت: حمزه بضم بـاء و جر تـاء قرائت کرده است و دیگران به فتـح بـاء و نصب تـاء. قرائت اول بنـا بر این است که عطف بر «القرده» باشـد. در این صورت کلمه «عبـد» جمع نیست، بلکه مفردی است که از آن اراده کثرت شـده است مثـل «إِنْ تَعُـدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها» (ابراهیم ۳۴: منظور از نعمت، نعمتهـاست) قرائت دوم بنـا بر این است که فعل ماضـی و عطف بر «لعنه اللّه» باشد.

اعراب ... ص : ۹۸

مثوبه: تمیز نسبت. همچنین «مکاناً» مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ: در باره اعراب «من» سه وجه است: ۱- مجرور و بدل از «بشر» یعنی «هل انبئکم بمن لعنه اللّه» ۲- مرفوع و خبر مبتدای محذوف. یعنی «هم من لعنه اللّه» ۳- منصوب و بدل از محل جار و مجرور.

مقصود ... ص : ۹۸

اکنون خداوند پیامبر خود را مامور می کند که آنها را مخاطب سازد، فرمود:

- قُلْ: به این مشرکان و یهودیان، که استهزا می کنند، بگو:

هَلْ أُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذلِکَ مَثُوبَهً عِنْدَ اللَّهِ: آیا شـما را خبر دهم به آنچه کیفر آن پیش خداونـد، بـدتر از کارهایی است که به خاطر آنها ما را مورد انکار قرار می دهید؟! مقصود این است که: اگر ایمان ما بخدا و قرآن و کتب آسـمانی پیشـین، پیش شما ناپسندیده است: من شما را به چیزی خبر می دهم که سرانجام آن نزد خداوند ناپسندیده تر خواهد بود.

برخی گویند: یعنی آیا شـما را از حال کسانی که حالشان از حال مسـلمانانی که مورد ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۹۹

طعن شـما قرار گرفته اند، بدتر است، خبر بدهم؟ بدیهی است که مسـلمانان بدی و بد حالی نداشـتند تا آنها از اینها بد حال تر باشـند. این روش بحث و مناظره است که شخص، رعایت حال طرف خود را می کند و بمرام او سخن می گوید. مثل «وَ إِنَّا أَوْ إِیَّاکُمْ لَعَلی هُدیً أَوْ فِی ضَـلالٍ مُبِینٍ» (سبا ۲۴: ما یا شـما براه هدایت یا در گمراهی آشکاریم) مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَیْهِ: آنان که از رحمت خداونـد دور و بواسـطه فسق و کفر، مورد غضب خداونـد قرار گرفته اند. منظور بیان عقوبت و خواری آنهاست. برخی گفته اند:

خشم خداوند

بر آنها این است که. مادامی که در روی زمین هستند، داغ خواری و فرومایگی و جزیه، بر آنها زده شده است.

وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنازِيرَ: و آنها را بصورت بوزینگان و خوکان مسخ کرده مفسران گویند: مقصود از بوزینگان اشاره بداستان «روز شنبه» و کسانی است بواسطه نافرمانی آن روز، بوزینه شدند و منظور از خوکان، کسانی هستند که به «خوان عیسوی» کفر ورزیدند و خداوند آنها را بصورت خوک، در آورد. والبی از ابن عباس روایت کرده است که: منظور یهودیان است که بواسطه عصیان «روز شنبه» جوانانشان بصورت بوزینگان و پیرانشان بصورت خوکان مسخ شدند.

وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ: زجاج گوید: عطف است بر «لَعَنَهُ اللَّهُ» به تقدیر «من عبد الطاغوت». فراء گوید: عطف است بر «القرده» به تقدیر: «و جعل منهم القرده و من عبد الطاغوت» و موصول حذف شده است. لکن حذف موصول پیش بصریان جایز نیست و بنا بر این قول اول صحیحتر است. مقصود از طاغوت، در اینجا «شیطان» است.

ابن عباس و حسن گویند: آنها شیطان را آن چنان اطاعت کردند که خدای را. جبایی گوید:

منظور گوساله ای است که یهودیان می پرستیدند، زیرا سخن در پیرامون آنهاست.

باید دانست که این آیه بنا بر قرائت حمزه (و قرائتهای شاذ دیگر) «۱» دلیلی برای اثبات عقیده جبریان نخواهد بود (در قرائت حمزه، معنای آیه این است: خداوند از

---

(۱)- مجموع قرائتهایی که در این جمله وارد شده، ده تاست. ما تنها بنقل دو تای آن که از قرای هفتگانه بود، اکتفاء کردیم.

ایشان بوزینگان و خوکان و پرستندگان طاغوت آفرید) بدیهی است که خداوند، خالق

کافر است، لکن خلق کافر، خلق کفر او نیست و خداوند او را کافر نکرده است. (یعنی خداوند کسی را آفریده، که به اختیار خود کافر شده است) جبریان نمی توانند بگویند: ما از این جمله استفاده می کنیم که همانطوری که خداوند چیزی را آفرید که بوزینه یا خوک بود، انسانی خلق کرد که پرستنده طاغوت بود (یعنی همانطوری که خوک بودن یا بوزینه بودن، ذاتی خوک یا بوزینه است، پرستنده طاغوت بودن هم ذاتی چنین انسانی است).

زیرا درست است که خوک و میمون را خداوند «خوک و میمون» آفریده و این صفت، ذاتی آنهاست، لکن در مورد انسان چنین مطلبی صحیح نیست و دلایلی در دست داریم که بمقتضای آنها خداوند متعال برتر از این است که انسان را کافر و عابد طاغوت، بیافریند، بنا بر این، تفاوت میان این دو، از زمین تا آسمان است! أُولئِكَ شَرٌّ مَكاناً: اینان را که خداوند توصیف و آنها را ملعون و مغضوب و پرستنده طاغوت، معرفی کرد، جایگاهی بدتر دارند، زیرا ماوای آنها دوزخ است. اما جایگاه مردم مؤمن، بد نیست، زیرا آنها اصحاب بهشت بوده، جایگاهی خوش و دلنشین دارند.

برخی گویند: یعنی جایگاه آنان هم در دنیا بد است و هم در آخرت. در دنیا بخاطر قتل و اسارت و خواری و فرومایگی و پرداخت جزیه. و در آخرت بخاطر عذاب ابدی! وَ أَضَلُّ عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ: همچنین، از راه راست منحرف تر و از نجات دورترند.

مفسران گویند: هنگامی که این آیه، نازل شد، مسلمانان اهل کتاب را سرزنش کرده، گفتند:

– ای برادران بوزینگان و خوکان! آنها سرافکنده و رسوا شدند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷،

[سوره المائده (۵): آیات ۶۱ تا ۶۳] ... ص : ۱۰۱

اشاره

وَ إِذا جاؤُكُمْ قالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما كانُوا يَكْتُمُونَ (۶۱) وَ تَرى كَثِيراً مِنْهُمْ يُسارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (۶۲) لَوْ لا يَنْهاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما كانُوا يَصْنَعُونَ (۶۳)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۰۱

و هنگامی که نزد شما آیند، گویند: ایمان آوردیم، حال آنکه با حالت کفر داخل و با حالت کفر خارج شدند و خداوند به باطن آنها داناتر است و می بینی بسیاری از ایشان را که در گناه و ستم و خوردن حرام شتاب می کنند، زشت است کردار آنها! چرا ربانیون و احبار آنها را از سخن ناحق و خوردن حرام منع نمی کنند؟! زشت است رفتار آنها!

---

(۱)- آیه ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۰۲

بیان آیه ۶۱- ۶۲- ۶۳ ... ص : ۱۰۲

لغت ... ص : ۱۰۲

اثم و عدوان: تفاوت این دو کلمه این است که: «اثم» همواره بمعنای جرم و «عدوان» بمعنای ظلم است.

صنع: عمل. برخی گویند: تفاوت «صنع و عمل» این است که: صنع، عبارت از عملی است که در آن نیکی و احسان باشد مثلا: «صنع اللَّه لفلان» یعنی خداوند به او نیکی کرد.

اعراب ... ص : ۱۰۲

قد: این کلمه هر گاه بر سر ماضی در آید، معنای آن نزدیک بودن زمان ماضی است و هر گاه بر سر مضارع در آید، دلالت بر

تقلیل می کند.

بِالْکُفْرِ: در محل نصب و حال است یعنی «دخلوا کافرین» همچنین «خَرَجُوا بِهِ» یعنی «خرجوا کافرین» إِذا جاؤُکُمْ: فرق آن با «متی جاءوکم» این است که «جاءوا» در «متی» عمل می کند ولی در «اذا» بواسطه اینکه مضاف بسوی آن است عمل نمیکند.

لبئس: لام قسم نه لام ابتدا- زیرا لام ابتدا- جز در خبر ان- بر سر فعل در نمی آید. این جمله دلالت دارد بر اینکه مدح، در برابر کردار است.

ما کانُوا یَعْمَلُونَ: درباره «ما» دو احتمال است: ۱- ماء کافه باشد مثل «انما» و بنا بر این محلی از اعراب ندارد. ۲- نکره موصوفه است. یعنی «لبئس شیئا کانوا یعملون».

لو لا: بمعنای «هلا» حرف ترغیب و توبیخ است به معنای «چرا نه؟» در ماضی برای توبیخ و در مضارع برای ترغیب است. مثل «لَوْ لا جاؤُو عَلَیْهِ بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ» ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۰۳

(نور ۱۳: چرا چهار شاهد نیاوردند؟)

مقصود ... ص : ۱۰۳

اکنون خداوند از حال منافقان اهل کتاب خبر داده می فرماید:

- وَ إِذا جاؤُکُمْ قالُوا آمَنَّا: هنگامی که نزد شما می آیند، گویند: ایمان آوردیم و تصدیق کردیم.

وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْکُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ: گویند: در اینباره دو قول است:

۱- حسن و قتاده گویند: یعنی آنها در حال کفر بر پیامبر داخل و در حال کفر از نزد او خارج شدند.

۲- یعنی: آنها در همه حال دارای کفر هستند. بهر حالی که داخل شوند و از هر حالی که خارج شوند، کفر با

آنهاست و از آنها جدا نمیشود. بدینترتیب خداوند متعال، آنها را بوسیله کفر متعین و از دیگران ممتاز می سازد.

وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما كانُوا يَكْتُمُونَ: خداوند به باطن آنها داناتر است. اکنون می گوید:

آنها خصال ناپسند دیگری به نفاق خود ضمیمه می کنند:

- وَ تَرى كَثِيراً مِنْهُمْ يُسارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ: بسیاری از آنها- بقولی یعنی رؤسا و علمای آنها را- می بینی که در کفر (بقول سدی) و تجاوز از حدود الهی شتاب می کنند. برخی گویند: «اثم» هر گونه گناهی و «عدوان» ستم است. یعنی در راه ظلم و گناه که موجب بدبختی آنهاست، شتاب می کنند.

وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ: حسن گوید: یعنی برای قضاوت میان مردم، رشوه می گیرند.

علت اینکه «رشوه» را سحت نامیده، این است که: سرانجام انسان را دچار استیصال و بینوایی می کند و برکت مال را می برد.

علمای معانی گویند: کلمه «مسارعت» بیشتر در کار خیر استعمال میشود مثل «يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ» (آل عمران ۱۱۴: در نیکیها شتاب می کنند) فایده استعمال این کلمه، در اینجا این است که میخواهد بگوید: آنها در راه گناه و ستم و رشوه چنان می شتابند که گویی براه حق می شتابند و از مردم حقی و طلبی دارند. به همین ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۰۴

جهت، ابن عباس در تفسیر خود گوید: یعنی آنها بر خطا کاری جرات دارند و دلیرند! لَبِئْسَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ: کردار آنها زشت است.

لَوْ لا- يَنْهاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ: ضمیر «هم» به «الکثیر» باز می گردد. چرا علمای ربانی- که خود را منسوب به خداوند می دانند- و احبار آنها را از گناه و رشوه خواری منع نمی کنند؟! کلمه «ربانی» از رب است مثل «روحانی» از «روح»

و «بحرانی» از «بحر». حسن گوید: منظور از «ربانیون» علمای مسیحی و از «احبار» علمای یهودی است. دیگران گفته اند: منظور از هر دو «علمای یهودی» است، زیرا سخن در پیرامون آنهاست.

عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ: از تحریف کتاب. و بقولی از سخن ناحق.

وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ: رشوه خواری و حرام.

لَبِئْسَ ما كانُوا يَصْنَعُونَ: رفتار آنها زشت است، زیرا بر معصیت خداوند، گرد آمده اند.

بدینترتیب خداوند علمای اهل کتاب را بهمان لفظی که خود اهل کتاب را مورد مذمت قرار داد، مذمت می کند و آنها را از اینکه وظیفه خود را در مقابل اهل کتاب انجام نداده اند، ملامت می کند. در حقیقت، بر اثر قصور عالمان دین است که مردم سرکشی و توسنی می کنند.

دلالت آیه ... ص : ۱۰۴

از این آیه، استفاده میشود که، هر کس نهی از منکر نکند، مثل کسی است که مرتکب منکر میشود. همچنین دلالت می کند بر اینکه: امر به معروف و نهی از منکر واجب است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۰۵

[سوره المائده (۵): آیه ۶۴] ... ص : ۱۰۵

اشاره

وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْياناً وَ كُفْراً وَ أَلْقَيْنا بَيْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ كُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَساداً وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۶۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۰۵

و یهود گفتند: دست خدا بسته است. دستهای ایشان بسته است و بواسطه این گفتارشان لعنت شده اند. بلکه دستهای خدا باز است و هر گونه بخواهد انفاق می کند.

نازل شدن قرآن بر تو بر سرکشی و کفر بسیاری از آنان می افزاید. ما تا روز قیامت، در میان ایشان دشمنی و کینه افکنده ایم.

هر گاه آتشی برای جنگ بیفروزند، خداوند خاموش می سازد. آنان در روی زمین فساد می کنند و خدا مردم مفسد را دوست ندارد.

---

(۱)- آیه ۶۴ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۰۶

بیان آیه ۶۴ ... ص : ۱۰۶

لغت ... ص : ۱۰۶

یـد: در لغت به پنج معنی آمده: ۱- دست ۲- نعمت ۳- قوت ۴- ملک ۵- تصـدی فعل به معنای نعمت در شـعر عدی بن زید بکار رفته:

و لن اذکر النعمان الا بصالح فان له عندی یدیا و انعما

یعنی: نعمان را هرگز جز به شایستگی یاد نمی کنم، زیرا او را پیش من نعمتهایی است.

«یدی» جمع ید مثل «عبید» جمع عبد. به معنای نعمتها.

و به معنـای قـوت، مثـل: «أُولِی الْأَیْدِی وَ الْأَبْصـارِ» (ص ۴۵: صاحبـان قوت و عقـل) و به معنـای ملک، مثل: «الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاحِ» (بقره ۲۳۷: کسـی که عقـد نکاح در تحت تسـلط و ملک اوست) و به معنای تصدی فعل، مثل: «لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ» (ص ۵۷: منظـور آدم اسـت که به عنـوان تجلیـل از وی میفرمایـد: خـود من متصـدی خلقتش گردیـدم. اگر چه همه مخلوقـات را او آفریده است) گاهی نیز از این کلمه اراده «نصرت» میشود. چنان که در حدیث است:

«و هم ید علی من سواهم»

(یعنی مسلمانان یکدیگر را یاری می کنند و در مقابل دشمن همدست

هستند) گـاهی کلمه «یـد» بطور اسـتعاره، در چیزهایی بکار می رود که دست ندارنـد. مثل «یـد الـدهر» (دست روزگار) شاعر گوید:

الا طرّقت می هیوما بذکرها و ایدی الثریا جنح فی المغارب

آیا «می» با یاد او دستخوش تحیر شد و حال آنکه «دستهای ثریا» (ستاره ثریا) به جانب مغرب منحرف شده بود.

کلمه یـد. بطور اسـتعاره، در موارد بسـیاری بکار می رود. مثلا از آنجا که شـخص ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۰۷

سخی با دست خود می بخشـد به او می گوینـد: «مبسوط الیـد» (دست باز) و از آنجا که بخیل با دست خود امساک می کنـد، گویند: «مقبوض الکف» (دست بسته).

زجـاج گویـد: صـحیح نیست که «یـد» را در آیه، به معنـای نعمت بگیریم: زیرا در این صورت، معنای «یـداه مبسوطتان» «نعمتاه مبسوطتان» (یعنی دو نعمت خداوند گسترده است) خواهد بود. در حالی که نعمت های خداوند از حد شماره بیرون است.

ابو علی فارسـی گویـد: «نعمتاه ...» دلالت نمی کند بر اینکه فقط خداوند را دو نعمت است، بلکه بر کثرت و مبالغه، دلالت می کنـد مثـل: «لبیک و سـعدیک» (یعنی خـدایا ترا اطاعت کنم بعـد از اطاعتی و مساعـدت کنم بعـد از مساعـدتی) و مقصود این نیسـت کـه فقـط دو اطـاعت می کنـم و دو مساعـدت. در آیه شـریفه نیز مقصـود این است که: نعمتهـای خداونـد پی در پی و آشکارند.

وجهی کـه ابـو علی گویـد: خـوب اسـت. ممکـن است مثنی را حمـل بر مثنـای جنس کنیم، نه مثنـای مفرد. بنـا بر این مقصـود نعمتهای دنیا و نعمتهای آخرت خواهد بود.

فرزدق گوید:

و کل رفیقی کل رحل و ان هما تعاطی القنا قوماً هما اخوان

یعنی: دو رفیق سفر، اگر

چه از لحـاظ قـومی در میانشـان نیزه رد و بـدل شـود، برادر خواهنـد بـود. (منظـور هر دو رفیقی است) به همین جهت است که گاهی جمع را نیز تثنیه می بندند مثل:

لاصبح القوم أوباداً و لم یجدوا عند التفرق فی الهیجا جمالین

(کلمه «جمالین» مثنای جمال و جمال جمع «جمل» است) یعنی: قوم از لحاظ کثرت عیال و کمی مال دچار بـدبختی شدند و از دو دسته شتران نر و شتران ماده، محروم گشتند.

کلمه یـد، در اصـل «یـدو» بود و بهمین جهت جمع آن «ایـدی» بسـته میشود مثل «اخ و اب» که در اصل «ابو و اخو» بوده انـد و جمع آنها «آباء و آخاء» بسته میشود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۰۸

مقصود ... ص : ۱۰۸

اکنون خداوند متعال، از افترای بزرگ آنها خبر داده، می فرماید:

- «وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَهٌ» یهود گفتنـد: دست خداونـد از عطا و بخشـش، بسـته است و از دادن رزق خودداری میکننـد. بـدینترتیب، به خداونـد نسـبت بخل می دادند. این معنی از ابن عباس و قتاده و عکرمه است. گویند: خداوند، نعمت خود را بر یهودیان، گسترش داده بود و آنها از دیگران ثروتمنـدتر بودنـد. اما همین که خـدا را با مخالفت پیامبر گرامی اسـلام، معصـیت کردنـد، دچـار فقر شدنـد و خداونـد نعمت خود را از ایشان باز گرفت. «فنحاص بن عازورا» گفت: «دست خـدا بسـته است» و نگفت: بگردنش بسته است.

علمای معانی گویند: این مطلب را فنحاص گفت و دیگران او را منع نکردند، از اینرو خداوند به همه آنها نسبت داده است.

حسن گوید: یعنی دست خدا از عذاب ما کوتاه است مگر به اندازه ای که پدران ما گوساله پرستی کردند.

برخی

گویند: این جمله استفهام است. یعنی آیا دست خدا نسبت به ما بسته شده که ما را دچار تنگی معیشت کرده است؟! ابو القاسم بلخی گوید: ممکن است این مطلب را یهودیان از این جهت گفته باشند که معتقدند: خداوند گاهی سخی است و گاهی بخیل. از اینرو خداوند، این مطلب را از آنها بنحو تعجب آوری نقل و دروغ گویی آنان را ثابت می کند.

ممکن است یهودیان این مطلب را بطور مسخره گفته باشند، زیرا می دیدند که پیامبر و اصحابش را از مال دنیا- مخصوصاً در اوایل ورود بمدینه- بهره ای نیست.

از مردمی که به موسی می گفتند: همانطوری که بت پرستان دارای خدایانی هستند، برای ما نیز خدایی معین کن و سرانجام هم گوساله سامری را خدای خود پنداشتند، بعید نیست که بگویند: خدا گاهی سخی و گاهی بخیل است.

حسین بن علی مغربی گوید: گروهی از یهودیان مصر بمن گفتند که برخی از یهودیان ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۰۹

همین عقیده را دارند.

غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ: در این باره اقوالی است:

۱- حسن گوید: خداوند خبر می دهد که دست آنها در جهنم بسته است. جبایی نیز همین قول را برگزیده است. مقصود این است که خداوند بکیفر این گناه، آنها را دست بسته، گرفتار جهنم می سازد. بنا بر این جمله به تقدیر «فغلت» یا «و غلت ...»

خواهد بود. زیرا سخن آنان تمام شده است و اکنون سخنی دیگر آغاز میشود. این روش در ادبیات عرب معمول است. مثل: «وَ إِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قالُوا أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً» (بقره ۶۷: یعنی «فقالوا ...»

۲- ابو مسلم گوید: این جمله دعاست. مثل

«قاتله اللَّه» (خـدا او را بکشـد) بنا بر این مقصود این است که ما را تعلیم دهـد که آنها را نفرین کنیم. چنان که بما یاد می دهد که «انشاء اللَّه» بگوییم. مثل «لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ» (فتح ۲۷: بخواست خدا با ایمنی به مسجد الحرام داخل خواهید شد) ۳- زجـاج گویـد: مقصود این است که آنها خود بخیلنـد و از آنها بخیلتر در دنیا پیـدا نشود. ما هرگز یهودی غیر بخیلی ندیده ایم.

وَ لُعِنُوا بِما قالُوا: بسبب این گفتار از رحمت و ثواب خداوند دورند. حسن گوید:

یعنی در دنیا گرفتار عذاب جزیه و در آخرت گرفتار دوزخند. اکنون خداوند برای پاسخ گفتار آنها می فرماید:

- بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ: نه چنان است که آنها گوینـد: او بخشـنده و صاحب جود است. بـدیهی است که کلمه «یـد» در اینجا جز افاده معنای جود، فایده دیگری ندارد.

علت اینکه مثنی آورده، این است که می خواهد در معنای جود و انعام، مبالغه کند.

این مبالغه، از «یده مبسوطه» استفاده نمیشود.

ممکـن اسـت منظـور از «یـد» نعمـت و منظـور از «دو نعمت» نعمت دنیـا و نعمت آخرت باشـد، زیرا اگر چه هر دو نعمت خـدا هسـتند، لکن از لحاظ اینکه هر کـدام بصـفتی غیر از صـفت دیگر هسـتند، مثل اینکه از دو جنس می باشـند. ممکن است تثنیه آوردن آن ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۱۰

بملاحظه دو نوع نعمت ظاهر و نعمت باطن باشد. چنان که می فرماید: «وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً» (لقمان ۲۰: نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما ارزانی داشت) حسن گوید: منظور از «یدان» قوت و قدرت است. یعنی: بر خلاف گفتار

یهود که معتقدند دست خدا از عذاب آنها کوتاه است، او بر عذاب و ثواب، قدرت و قوت دارد.

یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ: هر گونه و نسبت بهر کس بخواهد، انفاق می کند و از هر که بخواهد منع می کند، زیرا انفاق را از روی تفضل انجام می دهد و باید از روی مصلحت باشد.

وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیاناً وَ کُفْراً: نازل شدن قرآن مجید بر تو، بر سرکشی و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود. افزایش کفر آنها بخاطر این است که هر حکمی از خداوند بر پیامبرش نازل شود و به اطلاع آنها برسد، انکار می کنند و افزایش سرکشی آنها به خاطر تجاوز از حد است. مثل اینکه واعظی بگوید:

- تو را موعظه کردم، و موعظه من موجب بدبختی تو شد و بر بدی و گمراهی تو بخاطر اطاعت نکردن- افزود.

وَ أَلْقَیْنا بَیْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ: ما در میان یهود و نصاری تا روز قیامت، دشمنی و کینه انداختیم. این معنی از حسن و مجاهد است. برخی گویند: مقصود فقط یهود است، تفسیر این جمله را در اول سوره بیان کردیم.

کُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ: حسن و مجاهد گویند: یعنی هر چه آتش جنگ را بیفروزند، خداوند خاموش خواهد کرد.

در این آیه، دلالت و معجزه ای است، زیرا خداوند خبری داده است که بر طبق آن عمل کرده. یهودیان، در میان مردم حجاز بقدرت و شوکت، شناخته شده بودند. تا آنجا که قریش از آنها کمک می گرفت و دو قبیله اوس و خزرج برای هم پیمان شدن با آنان بر یکدیگر سبقت می گرفتند. لکن خداوند متعال آنها را منکوب

ساخت. پیامبر یهودیان بنی النضیر و بنی قینقاع را تبعید و یهودیان بنی قریظه را قتل عام و یهودیان خیبر را تار و مار و یهودیان فدک را مغلوب کرد و ساکنان وادی القری به او ایمان آوردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۱۱

بنا بر این خداوند متعال یهودیان را خوار و پریشان کرد.

قتاده گوید: مقصود این است که خداوند آنها را چنان خوار کرد که هرگز سر بلند نشوند.

خداوند آتش جنگ آنان را بلطف خود خاموش کرد و پیامبر را از اسرار آنها مطلع ساخت و او را یاری کرد.

وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً: یهودیان مردمی هستند که از راه معصیت خداوند و تکذیب پیامبران و مخالفت دستورهای دینی و کوشش در راه محو کردن نام پیامبر، از کتابهایشان، در روی زمین فساد می کنند.

وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ: خداوند مردمی را که در روی زمین فساد و معصیت می کنند، دوست نمی دارد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۱۲

[سوره المائده (۵): آیات ۶۵ تا ۶۶] ... ص : ۱۱۲

اشاره

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْکِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَکَفَّرْنا عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْناهُمْ جَنَّاتِ النَّعِیمِ (۶۵) وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ ساءَ ما یَعْمَلُونَ (۶۶)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۱۲

و اگر اهل کتاب ایمان آورده و تقوی پیشه کرده بودند، گناهانشان را می پوشاندیم و آنها را داخل بهشت میکردیم و اگر تورات و انجیل و آنچه از جانب خداوند بر آنها نازل شده است، بپای داشته بودند، از نعمتهای آسمان و زمین برخوردار می شدند. دسته ای از آنها معتدل و بسیاری از آنها بد کردارند.

---

(۱)- آیه ۶۵ و ۶۶ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۱۳

بیان آیه ۶۵- ۶۶ ... ص : ۱۱۳

لغت ... ص : ۱۱۳

تکفیر: در اصل بمعنای پوشیدن.

مقتصده: کسی که عمل میانه رو و بسوی مقصد خود رهسپار باشد.

اعراب ... ص : ۱۱۳

ما يَعْمَلُونَ: ممکن است «ما» با ما بعد آن در محل مصدر باشد. یا اینکه موصول و ما بعد آن صله باشد.

مقصود ... ص : ۱۱۳

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنا عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ: اگر یهودیان و مسیحیان به محمد ایمان می آوردند و از کفر و کارهای زشت، پرهیز می کردند گناهان آنها را می پوشیدیم و می آمرزیدیم.

وَ لَأَدْخَلْناهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ: و آنها را داخل بهشت میکردیم.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ: اگر به مضمون تورات و انجیل عمل میکردند و مطالب آنها را تحریف نمی کردند. ممکن است مقصود این باشد که تورات و انجیل را در همه حال نصب العینی خود قرار می دادند و از حدود آنها تجاوز نمی کردند.

وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ: ابن عباس گوید: منظور قرآن است. جبایی نیز همین معنی را اختیار کرده است. برخی گویند: منظور مسائل دینی است که خداوند مردم را به آنها راهنمایی کرده است.

لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ: از آسمان روزی می خوردند و باران رحمت حق بر آنها می بارید.

وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ: زمین نیز خیر و برکت خود را برای آنها آشکار می کرد.

این معنی از ابن عباس و قتاده و مجاهد است. برخی گویند: منظور این است که از ثمر ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۱۴

نخلها و درختان دیگر و از زراعتها بهره مند خواهند شد. یعنی در بلاد خود می ماندند و از تبعید و قتل مصون می بودند. و بنا بر این می توانستند از اموال و مزارع و میوه ها و چار پایان استفاده کنند. علت اینکه در اینجا از میان منافع نعمت ها تنها به خوردن اشاره می کند، این است که: معظم منافع، خوردن است. بدینترتیب خداوند

متعال یهود را بیاد نعمتهایی که از دست داده اند، افکنده، آنها را به تاسف وا میدارد و جواب اینکه می گفتند خداوند دستهایش بسته است، می دهد. برخی گویند: مقصود از «لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ ...» این است که در رفاه و آسایش بودند. چنان که گفته میشود: «فلان کس از سر تا پا در خوشی است» نظیر آن این آیه است. «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً ... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ» (جن ۱۶ و طلاق ۲: اگر بر راه دین پایدار مانده بودند، آنها را آبی فراوان می دادیم و هر کس که تقوی پیشه کند، خداوند برای او راهی قرار دهد و او را از جایی که گمان ندارد، روزی رساند) پس تقوی یکی از اسباب فراوانی روزی است.

مِنْهُمْ أُمَّهٌ مُقْتَصِدَهٌ: دسته ای از آنها معتدلند و زیاده روی و قصوری ندارند.

ابو علی جبایی گوید: منظور آن عده ای است که با پذیرش اسلام، از پیامبر اطاعت کردند مجاهد و سدی و ابن زید نیز چنین گویند. در تفسیر اهل بیت نیز چنین روایت شده است.

برخی گویند: مقصود نجاشی و همراهان اوست. برخی- بنا بنقل زجاج- گویند:

منظور کسانی است که با پیامبر، ستیزه نکردند. ممکن است منظور کسانی باشد که مسیح را بنده خدا می دانستند، به خدا.

وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ ساءَ ما يَعْمَلُونَ: و بیشتر یهودیان و مسیحیان مرتکب کارهای زشت می شوند. اینها کسانی بودند که در کفر و انکار پیامبر، پایداری می کردند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۱۵

[سوره المائده (۵): آیات ۶۷ تا ۶۸] ... ص : ۱۱۵

اشاره

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما

بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ (۶۷) قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ لَسْتُمْ عَلى شَيْ ءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْياناً وَ كُفْراً فَلا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ (۶۸)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۱۵

ای پیامبر، آنچه بتو وحی شده است، تبلیغ کن و اگر نکنی رسالت خداوند را انجام نداده ای. خداوند ترا از شر مردم حفظ می کند. خداوند کافران را هدایت نمی کند.

بگو: ای اهل کتاب، شما بر دین صحیح نیستید، تا اینکه تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگار بر شما نازل شده است، به پای دارید. بدیهی است که: آنچه بر تو نازل شده است، بر سرکشی و کفر آنان می افزاید، بنا بر این به حال مردم کافر، تاسف مخور.

---

(۱)- آیه ۶۷ و ۶۸ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۱۶

بیان آیه ۶۷ ... ص : ۱۱۶

قرائت ... ص : ۱۱۶

ابن عامر و ابو بکر- بنقل از عاصم- «رسالاته» به صیغه جمع و دیگران «رسالته» به صیغه مفرد، قرائت کرده اند.

دلیل قرائت اول این است که وظیفه رسول، انجام رسالتهایی از قبیل بیان توحید و بیان احکام دین است. و از آنجا که این رسالتها با هم فرق دارند، می توان آنها را به لفظ جمع آورد. مثل «نظرت فی علوم کثیره» یعنی: در دانشهای بسیاری نظر کردم.

دلیل قرائت دوم این است که اینگونه کلمات هر گاه مفرد هم باشند، معنای جمع و کثرت را می رسانند. نظیر «لا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً واحِداً وَ ادْعُوا ثُبُوراً كَثِيراً» (فرقان ۱۴: امروز یک هلاک مخواهید بلکه هلاک بسیار بخواهید) کلمه «ثبور» هم به یکی و هم به بیشتر از یکی اطلاق شده است.

لغت ... ص : ۱۱۶

رسالت: در اینجا به معنای ارسال است که به فاعل اضافه و مفعول آن حذف شده است.

رسول: این کلمه گاهی به معنای رسالت و گاهی به معنای مرسل به کار می رود.

به معنای رسالت مثل این شعر:

لقد کذب الواشون ما بحت عنهم بسرّ و لا ارسلتهم برسول

یعنی: سخن چینان دروغ گفتند که مطالبی را در نهان به آنها گفته ام و آنها را رسالتی نداده ام.

و به معنای «مرسل» مثل: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ» (آل عمران ۱۴۴: محمد ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۱۷

فقط فرستاده خداست) و همچنین در آیه مورد بحث.

ارسل: فعلی است که بدو مفعول احتیاج دارد لکن مفعول دوم آن بواسطه حرف جر است مثل: «إِنَّا أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ» (نوح ۱) گاهی بیکی از آن دو، اکتفاء میشود.

یعصمک: نگه می دارد تو را. این فعل از «عصمت» به معنای منع است.

مقصود ... ص : ۱۱۷

خداوند در این آیه، پیامبر خود را امر به تبلیغ می کند و او را وعده می دهد که از شر دشمنان محافظتش می کند.

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ: خطابی است به منظور تجلیل مقام نبوت.

بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ: مفسران قرآن مجید، در باره این آیه زیاد گفتگو کرده اند. حسن گوید:

خداوند متعال پیامبر را به رسالتی مبعوث کرده بود، که خود را در برابر آن ناتوان می دید و از قریش بیمناک بود، بوسیله این آیه، ترس و بیم او را زایل کرد. عایشه گوید:

این آیه، تو هم اینکه پیامبر بخاطر تقیه، قسمتی از وحی خدا را کتمان کرده است، بر طرف می کند. حرفهای دیگری هم زده اند.

عیاشی در تفسیر خود- با واسطه هایی- از ابن عباس

و جابر بن عبد اللّه، روایت کرده است که: خداوند پیامبر را مأمور کرده بود که علی را به خلافت، نصب کند. لکن بیم داشت که بگویند: پسر عموی خود را برگزیده و او را مورد انتقاد قرار دهند.

از اینرو این آیه را بر پیامبر نازل فرمود او در روز غدیر خم، علی را برهبری مسلمین منصوب کرد.

عین این خبر را سید ابو الحمد در کتاب «شواهد التنزیل بقواعد التفضیل و التاویل»- به چند واسطه- نقل کرده است. همچنین- با واسطه هایی- از ابن- عباس نقل کرده است که: این آیه درباره علی علیه السلام نازل گردید. به همین جهت، پیامبر علی را برگرفت و فرمود: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۱۸

- هر کس من مولی و رهبر اویم، علی مولی و رهبر اوست. خدایا هر که علی را دوست دارد، دوست بدار و هر که علی را دشمن دارد، دشمن بدار.

در روایات مشهوری که از امام باقر و امام صادق- علیهما السلام- نقل شده، چنین آمده است:

- خداوند به پیامبر وحی کرده بود، که علی را جانشین خود گرداند. می ترسید این کار بر گروهی گران آید. این آیه نازل شد تا پیامبر را بر اینکار تشجیع کند. مقصود این است که اگر از تبلیغ آنچه بتو دستور داده شده است، خودداری و کتمان کنی، گویی هیچیک از ماموریتهای خود را انجام نداده ای و از لحاظ استحقاق کیفر، تفاوتی ندارند.

ابن عباس گوید: یعنی اگر یکی از آیات خدا را کتمان کنی، رسالت خداوند را انجام نداده و امر خدا را امتثال نکرده ای.

وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ: و خداوند مردم را از اینکه بتو

آسیبی برسانند، منع می کند.

إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ: گویند: در اینباره دو قول است:

۱- مقصود این است که خداونـد از راه لطف و توفیق، آنها را بسوی کفر هـدایت نمی کنـد، بلکه آنها را بسوی ایمان هـدایت می کنـد. زیرا کسـی را که خداونـد بسوی مقصـد سـعادت، هـدایت می کنـد، در حقیقت او را کمک کرده است که بمقصـد برسد.

این قول از علی بن عیسـی است. وی گویـد: صـحیح نیست که مقصود این باشد که آنها را بسوی ایمان هدایت نمی کند، زیرا خداوند آنها را از راه استدلال و ترغیب و تهدید، بسوی ایمان هدایت کرده است.

۲- جبایی گوید: مقصود این است که آنها را بسوی بهشت هدایت نمی کند.

دلالت آیه ... ص : ۱۱۸

این آیه بصدق گفتار و صحت نبوت پیامبر، از دو راه دلالت دارد:

۱- آنچه در این آیه- و نظائر آن- از امور آینده، خبر داده است، واقع

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۱۹

شده است. بنا بر این قرآن کریم از جانب خدایی است که به امور غیبی و امور نهانی، عالم است.

۲- پیامبر خدا تا اطمینان پیدا نکند که آنچه خبر میدهد راست است و شدنی، با مردم در میان نمی گذارد. بدون تردید، عاملی که او را وادار به بیـان چنین مطلبی می کنـد، همـان صـدق و واقعیت آن است. در روایت است که،- وقتی این آیه نـازل شـد، پیامبر بچند تن از اصحاب- مثل سعد و حذیفه- که او را پاسداری میکردند، فرمود:

- به جاهای خود بروید، زیرا خداوند مرا از شر دشمنان حفظ می کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۲۰

بیان آیه ۶۸ ... ص : ۱۲۰

شأن نزول ... ص : ۱۲۰

ابن عباس گوید:

- جماعتی از یهود، نزد پیامبر آمده، گفتند:

- آیا اقرار نداری که تورات، از جانب خداست؟

فرمود:

- اقرار دارم.

گفتند:

- ما فقط به تورات ایمان داریم و به کتابهای دیگر ایمان نداریم.

این آیه، به همین مناسبت، نازل شد.

مقصود ... ص : ۱۲۰

خداوند پیامبر را امر می کند که یهود را مخاطب سازد. از اینرو فرمود:

- قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ لَسْتُمْ عَلی شَیْ ءٍ حَتَّی تُقِیمُوا التَّوْراهَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ: بگو: ای اهل کتاب، شما بر دین صحیح نیستید، مگر اینکه تورات و انجیل و قرآنی که بر همه انسانها نازل شده است، مورد اقرار و اعتراف، قرار دهید. برخی گویند: مقصود این است که مطالب تورات و انجیل را در پیرامون نبوت حضرت محمد ص تصدیق و بر طبق آن عمل کنید. جبایی گوید: مقصود این است که باید به تورات و انجیل عمل کنند و این پیش از نسخ آنهاست.

وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیاناً وَ کُفْراً: تفسیر این جمله گذشت. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۲۱

فَلا تَأْسَ عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ: بنا بر این غم مردم کافر مخور. بدینترتیب، خاطر پیامبر را از کجرفتاری ایشان تسلی می بخشد، زیرا اینان مردمی بودند که عادتشان از قدیم الایام، تکذیب پیامبران بوده است. برخی گفته اند: یعنی: بر این کفر و ستمکاری ایشان، محزون مباش، زیرا ضرر آن دامنگیر خودشان میشود. و بقولی یعنی: غم هلاك و عذاب ایشان مخور، زیرا این پاداش کردار ایشان است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۲۲

[سوره المائده (۵): آیات ۶۹ تا ۷۱] ... ص : ۱۲۲

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ الصَّابِئُونَ وَ النَّصارى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ
(٦٩) لَقَدْ أَخَذْنا مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كُلَّما جاءَهُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقاً كَذَّبُوا وَ فَرِيقاً يَقْتُلُونَ
(٧٠) وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ

فَعَمُوا وَ صَمُّوا ثُمَّ تابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِما يَعْمَلُونَ (۷۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۲۲

آنان که ایمان آورده اند و یهودیان و صابیان و نصاری، کسانی هستند که به خدا و روز قیامت ایمان آورده، عمل شایسته انجام می دهند. آنان را ترسی نیست و دچار اندوه نمی شوند.

ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و بسوی آنها رسولانی فرستادیم. هر گاه رسولی بسوی ایشان می آمد با آنچه با هوای نفس آنها موافق نبود، دسته ای را تکذیب می کردند و دسته ای را می کشتند و تصور می کردند که کیفری در کار نیست. پس کور و کر شدند و خدا توبه آنان را پذیرفت. سپس بسیاری از آنان کور و کر شدند و خداوند بکردار آنها داناست.

---

(۱)- آیه ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ سوره مائده جزء ششم سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۲۳

بیان آیه ۶۹ ... ص : ۱۲۳

اعراب ... ص : ۱۲۳

الصابئون: درباره رفع این کلمه، اختلاف است. کسایی گوید: عطف است بر ضمیر «هادوا» زجاج گوید: این مطلب صحیح نیست، زیرا بنا بر این باید «صابیها» در یهودیت، شریک «یهود» باشند. حال آن که چنین نیست. چه صابی، غیر از یهودی است. اگر گفته شود «هادوا» به معنای «تابوا» است. مثل «إِنَّا هُدْنا إِلَيْكَ» (اعراف ۱۵۶: توبه کردیم) یعنی یهودیان و صابیان توبه کردند، گوییم: در تفسیر آیه، اینطور نگفته اند، زیرا معنای «الَّذِينَ آمَنُوا» مؤمنان ظاهری و زبانی است که بدنبال آنها یهودیان و صابیان و نصاری ذکر شده، سپس «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ ...» و اگر اینها مؤمنان واقعی بودند، نیازی به جمله اخیر نبود.

دیگر اینکه عطف بر ضمیر مرفوع، بدون تاکید آن قبیح است.

فراء گوید: هر گاه اسم «ان» از کلماتی باشد که اعراب آن ظاهر نشود، عطف اسم مرفوع بر آن جایز است. مثل:

«انی و زید قائمان» زیرا «ان» در عمل ضعیف است. این قول نیز بوسیله زجاج رد شده است.

سیبویه و خلیل و همه بصریان گویند: «الصابئون» به این جهت مرفوع است که در تقدیر، در انتهای کلام قرار دارد و رفع آن بنا بر ابتداست. یعنی: «ان الذین آمنوا و الذین هادوا من آمن منهم باللّٰه ... و الصابئون النصاری من آمن ...»

بشر بن حازم گوید:

و الا فاعلموا انا و انتم بغاه ما بقینا فی شقاق

در این بیت ضمیر مرفوع «انتم» طبق وجهی که در بالا ذکر شد، عطف شده است. یعنی: و گرنه بدانید که مادامی که ما و شما در جنگیم، ستمکاریم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۲۴

دیگری گوید:

فمن یک امسی بالمدینه رحله فانی و قیّار بها لغریب

در اینجا نیز «قیار» به همان ترتیب عطف شده است. یعنی: هر کس منزلش در در مدینه باشد، من و قیار در آنجا غریبیم.

مقصود ... ص : ۱۲۴

ما تفسیر این آیه را- مشروحاً- در سوره بقره (آیه ۶۲) آورده ایم. در آنجا گفتیم: بنا بر قول زجاج، مقصود از «الَّذِینَ آمَنُوا» مردم منافق است. سپس در جمله «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ ...» کسانی را یاد می کند که دارای ایمان قلبی هستند.

برخی گفته اند: مقصود از «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ...» همه آنهایی است که قبلا یاد شده اند. یعنی کسانی که ایمان خود را ادامه می دهند و بر آن ثابت قدمند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۲۵

بیان آیه ۷۰- ۷۱ ... ص : ۱۲۵

قرائت ... ص : ۱۲۵

ان لا تکون: ابو عمرو و حمزه و کسایی به رفع و دیگران به نصب خوانده اند.

رفع آن بنا بر این است که «ان» مخفف «انّ» و اسم آن ضمیر محذوف باشد و «حسبوا» را به معنای «علموا» گرفته اند. در اینصورت در نگارش باید «نون» نوشته شود. نصب آن بنا بر این است که «ان» ناصبه باشد و در این صورت «حسبوا» به معنای «علموا» نیست و «نون» در نگارش ساقط میشود «۱».

لغت ... ص : ۱۲۵

هوی : میل به جانب چیزی که سزاوار نیست «تهوی»: میل می کند. فرق هوی و شهوت این است که شهوت به مدرکات حسی تعلق می گیرد مثل شهوت طعام ولی هوی بمدرکات غیر حسی.

حسبان: گمان. «حسبوا»: گمان کردند.

فتنه: در اینجا کیفر. اصل معنای آن آزمایش است.

اعراب ... ص : ۱۲۵

لقد: لام قسم فریقاً: در هر دو مورد مفعول به است.

ابو علی فارسی گوید: افعالی هستند که بر قطع و یقین دلالت دارند مثل «علم» و افعالی هستند که بر شک و ظن و حالات غیر ثابت دیگر مثل ترس و طمع و ... دلالت دارند. در این میان افعالی هم هستند که گاهی بمعنای افعال اول هستند و گاهی بمعنای افعال دوم. مثل «حسب» و «ظن» و «زعم».

بعد از افعالی که به معنای علم و یقین هستند «انّ» در می آید مثل:

---

(۱)- این قاعده در رسم الخط قرآن رعایت میشود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۲۶

«وَ یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ» (نور ۲۵) و بعد از افعالی که به معنای شک و ظن و حالات نفسانی غیر ثابت دیگر هستند «ان» می آید مثل «وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی (شعراء ۸۲) بعد از افعالی که ممکن است به معنای دسته اول یا به معنای دسته دوم باشند، هر گاه به معنای حالت ثابت و یقین باشند، «انّ» و هر گاه به معنای حالت غیر ثابت و گمان باشند «ان» در می آید. از اینرو در بحث قرائت گفته شد که اگر «حسبوا» به معنای «علموا» باشد، «ان» مخفف از «انّ» است. بدیهی است که حرف «لا» میان «ان» و فعل فاصله نمی شد، این وجه جایز نبود.

فتنه:

مرفوع است بنا بر اینکه «تکون» فعل تام به معنای «تقع» باشد.

کثیر: درباره رفع این کلمه، سه وجه محتمل است:

۱- بدل از واو «عَمُوا وَ صَمُّوا».

۲- خبر مبتدای محذوف. یعنی: «ذو العمی و الصّمّ کثیر منهم» ۳- اینکه واو را در فعل مثل علامت تانیث، علامت بدانیم نه فاعل. مثل:

«اکلونی البراغیث» چنان که شاعر گوید:

یلوموننی فی اشتراء النخیل اهلی فکلهم یعذل

در این شعر «اهل» فاعل است برای «یلومون». یعنی: بستگان من همگی مرا در خریدن نخلها، سرزنش می کنند.

مقصود ... ص : ۱۲۶

اکنون خداوند متعال سوگند یاد می کند که از بنی اسرائیل پیمان گرفته است.

می فرماید:

- لَقَدْ أَخَذْنا مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ: مقصود این است که پیامبران خدا از ایشان، پیمان گرفته اند که به محمد ص ایمان آورند و به او اقرار کنند. و بقولی: یعنی خداوند از ایشان پیمان گرفته است که در توحید، اخلاص داشته باشند و بدستورات خدا عمل کنند و پیامبران خدا و بشارتهای مربوط به پیامبر آخر الزمان را تصدیق کنند. بدیهی

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۲۷

است که این پیمان را خداوند از یهودیان معاصر پیامبر گرامی اسلام نگرفته بود، بلکه از پدران آنها گرفته بود، لکن از آنجا که آنها این پیمان را در کتابهای خود خوانده بودند و به صحت آن اعتراف داشتند، خداوند آنها را بیاد آن پیمان می اندازد و با آنها به احتجاج می پردازد و مورد سرزنش قرار می دهد.

وَ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كُلَّما جاءَهُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقاً كَذَّبُوا وَ فَرِيقاً يَقْتُلُونَ:

و بسوی آنان پیامبرانی فرستادیم. هر گاه پیامبری می آمد که با هوای نفس آنان موافقت نداشت، بعضی را تکذیب میکردند و

بعضی را می کشتند.

پرسش چرا فعل مضارع بر فعل ماضی عطف شده است؟

پاسخ مقصود این است که بگوید عادت مستمر آنها پیامبر کشی بود و گرنه فعل دوم هم در حقیقت، ماضی است. چنان که از فعل اول نیز همین استمرار اراده شده است.

وانگهی از آنجا که فعل دوم در خاتمه آیه، قرار دارد، باید بصورت مضارع باشد تا با خاتمه آیات دیگر موافقت کند. ممکن است معنی این باشد که: «فریقا کذبوا لم یقتلوه و فریقا کذبوا یقتلون» بنا بر اینکه «یقتلون» صفت برای «فریقا» باشد. یعنی: گروهی تکذیب می کنند و گروهی می کشند. در این صورت، مضارع عطف بر ماضی نیست. در باره تفسیر «فریق» در سوره بقره (آیه ۸۷) بحث کرده ایم.

وَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ: و گمان کردند که در مقابل قتل و تکذیب پیامبران، کیفر نمی بینند. یعنی گمان می کردند که گرفتار عذاب خدا نخواهند شد. این معنی از عطا و ابن عباس است. قتاده و حسن و سدی گویند: یعنی آنان گمان می کردند که بلایی دامنگیرشان نمی شود. مقاتل گوید: فتنه، در اینجا به معنای شدت و قحطی است.

این معانی بهم نزدیکند. زجاج گوید: یعنی گمان می کردند که کردار آنها بحالشان ضرری ندارد، زیرا خود را فرزندان و دوستان خدا می دانستند. ابن انباری گوید: یعنی اصرار بر کفر را برای خود اسباب هلاکت و بدبختی نمی دانستند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۲۸

فَعَمُوا وَ صَمُّوا: آنها کور و کر شدند، زیرا بواسطه عدم توجه، از راه دین منحرف شدند. همانطوری که افراد کور و کر براه راست هدایت نمی شوند.

ثُمَّ تابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صَمُّوا: گروهی از آنها توبه کردند

و خداوند توبه آنها را پذیرفت، سپس به حالت قبل برگشتند. مقصود این است که پس از گذشتن قرنهایی نسلهای بعدی بار دیگر به اخلاق ناپسند نیاکان خود برگشتند و از دیدن و شنیدن حق، کور و کر شدند.

کَثِيرٌ مِنْهُمْ: برخی گویند: یعنی هنگامی که توبه کردند، خدا توبه آنها را پذیرفت و بلا را از ایشان بگردانید، آن گاه بسیاری از آنها بحالت سابق برگشتند.

برخی گویند: منظور از «کثیر» یهودیان معاصر پیامبر است.

وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِما يَعْمَلُونَ: خداوند بکردار آنها داناست. این جمله، در حقیقت تهدیدی برای آنهاست.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۲۹

[سوره المائده (۵): آیات ۷۲ تا ۷۴] ... ص : ۱۲۹

اشاره

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَ قالَ الْمَسِيحُ يا بَنِي إِسْرائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْواهُ النَّارُ وَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ (۷۲) لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا إِلهٌ واحِدٌ وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۷۳) أَ فَلا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَهُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۷۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۲۹

آنان که گفتند: خداوند مسیح بن مریم است، کافر شدند. مسیح گفت: ای بنی اسرائیل، خدای را که پروردگار من و پروردگار شماست عبادت کنید که هر کس به خدا شرك آورد، خداوند بهشت را از او منع کرده و جایگاهش دوزخ است و ستمکاران را یاوری نیست آنان که خدا را یکی از سه عنصر دانستند، کافر شدند. خدایی جز خدای یکتا نیست و اگر از آنچه می گویند، باز نگردند، آنهایی که کافر شدند، عذابی دردناك به ایشان می رسد. آیا بدرگاه خدا توبه و استغفار نمی کنند؟! خداوند، آمرزگار و رحیم است.

---

(۱)- آیه ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۳۰

بیان آیه ۷۲- ۷۳- ۷۴ ... ص : ۱۳۰

لغت ... ص : ۱۳۰

شرك: اين كلمه در اصل همان شركت در ملك است. «يشرك»: شريك قرار دهد.

مس عذاب: عذابى كه به بدن برسد و احساس شود. فرق آن با لمس اين است كه در لمس، ممكن است احساس نباشد. گاهى اين دو كلمه بيك معنى بكار مى روند.

اعراب ... ص : ۱۳۰

ثالِثُ ثَلاثَةٍ: فراء گويد: اين دو كلمه را بايد بطور حتم بصورت مضاف و مضاف اليه خواند. نظير «ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُما فِي الْغارِ» (توبه ۴۰) به معناى يكى از سه و يكى از دو.

وَ إِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ: اين جمله دلالت دارد بر اينكه در مثل: «وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ» (روم ۵۸) اعتماد قسم بر فعل دوم است، زيرا اگر بر فعل اول بود، در اينجا حذف نمى شد. در حقيقت لام اول بمنزله «ان» در اين جمله است: «و اللَّه ان لو فعلت لفعلت» شاعر گويد:

فاقسم ان لو التقينا و انتم لكان لكم يوم من الشر مظلم

يعنى: سوگند ياد مى كنم كه اگر ما و شما بهم برخورد كرده بوديم، براى شما روزى كه از شر، تاريك بود، فرا مى رسيد.

حذف «ان» هم جايز است. مثل «اقسمت لو جئت جئت».

مقصود ... ص : ۱۳۰

اكنون خداوند بوصف مسيحيان پرداخته، مى فرمايد:

- لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ: مذهب مسيحيان «يعقوبيه» اين است كه: ذات خداوند با ذات مسيح اتحاد يافتند، در نتيجه كالبد عيسى لاهوتى شد. ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۱۳۱

معناى خدا بودن مسيح، همين است.

وَ قالَ الْمَسِيحُ يا بَنِي إِسْرائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ: مسيح گفت: اى بنى اسرائيل خداوند را كه خالق من و شما و مالك من و شماست و من و شما همگى بندگان اوييم، پرستش كنيد.

إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ: با اينكه ثابت شده است كه هيچكس جز خداوند نمى تواند كارهايى انجام دهد

که سزاوار عبادت باشد، اگر کسی گمان کند که دیگری سزاوار پرستش است، خداوند

او را از رفتن به بهشت منع می کند.

وَ مَأْواهُ النَّارُ: و جایگاه او دوزخ است. این مطالب را مسیح بقوم خود گفت:

وَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ: ستمکاران را یاوری نیست که از عذاب، نجات بخشد.

سپس سوگند دیگری یاد می کند و میفرماید:

لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ: آنهایی که خدا را یکی از سه عنصر می دانستند کافر شدند. عموم مسیحیان- اعم از یعقوبیه، مکانیه و نسطوریه- معتقد بودند که:

خدا از سه عنصر پدید آمده و در عین حال یکی است: پدر، پسر و روح القدس. این سه، یک خدا هستند نه سه خدا. بدینترتیب، زیر بار سه خدا نمی روند، ولی حقیقت آن، چیزی غیر از تعدد خدایان نیست، زیرا در نظر آنان، پسر خداست، پدر خداست، روح القدس هم خداست. بدیهی است که پسر غیر از پدر است.

وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا إِلهٌ واحِدٌ: جز خداوند یکتا خدایی نیست. حرف «من» برای تاکید آمده است.

وَ إِنْ لَمْ یَنْتَهُوا عَمَّا یَقُولُونَ لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ: اگر از گفتار و عقیده «سه خدایی» و «سه گانه پرستی!» توبه نکنند، سوگند یاد می کنم که عذابی دردناک بکافران آنها می رسد. علت اینکه این عذاب را اختصاص بکافران ایشان داده، این است که او علم دارد که برخی از ایشان توبه خواهند کرد. این قول از ابو علی جبایی و زجاج است. و بقولی: مقصود تعمیم عذاب است نسبت بهر دو فرقه: فرقه اول که عیسی را خدا می دانستند و فرقه دوم که خدا را یکی از سه عنصر می دانستند و ضمیر «منهم» ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۳۲

به اهل کتاب برمی گردد.

این آیه

دلالت دارد بر اینکه: هر کس بگوید خداوند یکی از سه عنصر است، کافر خواهد بود و کسانی که می گویند: کفر انکار قلبی است، معتقدند که افعال ظاهری، نظیر همین گفتار و سجده کردن برای بتها، نمایشگر آن اعتقاد قلبی هستند. بنا بر این از آیه، استفاده نمیشود که خود افعال ظاهری که بوسیله اعضای بدنی انجام می گیرند، کفر هستند.

أَ فَلا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ: فراء گوید: این جمله، امر است به لفظ استفهام. یعنی:

بدرگاه خدا توبه کنید. مثل: «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» (همین سوره ۹۱: شما باید قبول نهی کنید) علت اینکه حرف «الی» آمده، این است که: توبه، بازگشت بسوی طاعت خداوند و تائب بمنزله کسی است که از خدا دور گشته، سپس بسوی او بازگشت می کند.

وَ يَسْتَغْفِرُونَهُ: فرق میان توبه و استغفار این است که: استغفار، طلب آمرزش است بوسیله دعا، توبه یا ... ولی توبه پشیمانی از معصیت و تصمیم بر عدم تکرار آن است.

بدیهی است که با تکرار کار زشت، استغفار بی فایده است.

وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: خداوند گناهان را می آمرزد و به بندگان خود رحم می کند.

این آیه، تشویق می کند به توبه و استغفار.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۳۳

[سوره المائده (۵): آیات ۷۵ تا ۷۷] ... ص : ۱۳۳

اشاره

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآياتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۷۵) قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً وَ اللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۷۶) قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ ضَلُّوا

عَنْ سَواءِ السَّبِيلِ (۷۷)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۳۳

مسیح بن مریم تنها پیامبری است که پیش از او نیز پیامبران خدا آمده اند و مادرش زنی است راست گفتار که مثل همه مردم، طعام میخورند. ببین که چگونه آیات را برای ایشان بیان می کنیم؟ سپس ببین که چگونه آنان از حق منصرف می شوند؟! بگو: آیا کسی را می پرستید که قدرتی بر سود و زیان شما ندارد؟! خداوند شنوا و داناست. بگو:

ای اهل کتاب، با تجاوز از حق، در دین خود غلو نکنید و از هوسهای قومی که پیش از شما گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و خود از راه راست گم گشتند، در دین خود غلو نکنید.

---

(۱)- سوره مائده آیه ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۳۴

بیان آیه ۷۵- ۷۶- ۷۷ ... ص : ۱۳۴

لغت ... ص : ۱۳۴

صدیقه: صیغه مبالغه از «صدق» افک: دروغ، بازگرداندن از حق. شاعر گوید

ان تک عن احسن المروئه ما فوکا ففی آخرین قد افکوا

یعنی: اگر تو از نیکوترین جوانمردیها دستت کوتاه است، در میان قومی زندگی کرده ای که آنها نیز چنین بوده اند.

می گویند: «ارض مأفوکه» یعنی زمینی که از باران محروم است. «مؤتفکات» یعنی چیزهایی که بوسیله بادها درهم ریخته شده اند.

ملک: قدرت برگرداندن چیزی.

نفع: انجام چیزی که در آن لذت و سرور باشد. مثل: لذتهایی که برای حیوان حاصل میشود و مال و وعده.

ضرر: انجام چیزی که در آن درد و غم باشد. مثل دردهای حیوان و سخنان ناپسند.

اهواء: جمع هوی

اعراب ... ص : ۱۳۴

غَيْرَ الْحَقِّ: نصب آن بر دو وجه است: ۱- حال از «دينكم» يعنى «لا- تغلوا فى دينكم مخالفين للحق» ۲- بنا بر استثناء. يعنى «لا تغلوا فى دينكم الا- الحق» بنا بر اين «الحق» مستثناى از غلو در حق است و بدينترتيب «غلو در حق» به معناى پيروى آن جايز است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۱۳۵

مقصود ... ص : ۱۳۵

در آيات پيش، گفتار جاهلانه مسيحيان را نقل كرد، اكنون در مقام احتجاج با آنها بر آمده، مى فرمايد:

- مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ: همانطورى كه پيامبران پيش از مسيح با همه معجزاتى كه داشتند، خدا نبودند، مسيح نيز خدا نيست. كسى كه مدعى خدايى وى شود، مثل كسى است كه مدعى خدايى آنان شود، زيرا همه آنها در مقام و منزلت، مساوى هستند.

وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ: حسن و جبايى گويند: يعنى مادرش آيات خدا و منزلت فرزند خود و مطالبى را كه از وى مى شنيد، تصديق مى كرد. چنان كه مى فرمايد: «وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ (تحريم ۱۲: و مريم بكلمات خدا و كتابهاى آسمانى تصديق كرد) برخى گويند: «وى را صديقه، ناميده اند، زيرا بسيار راست مى گفت و از اين راه مقامى شايسته كسب كرده بود.

كانا يَأْكُلانِ الطَّعامَ: در اينباره دو قول است: ۱- اين جمله، احتجاجى است با مسيحيان كه: كسى كه از زنى تولد شود و غذا بخورد، نمى تواند خدا باشد، زيرا مثل همه مردم ديگر، بخداوند نيازمند است. مقصود اين است كه مسيح و مادرش- مثل همه مردم- با غذا زندگى مى كردند، بنا بر اين كسى كه قوام حياتش بوسيله غذاست، چگونه ممكن است خدا باشد؟! اين معنى

از ابن عباس است. ۲- این جمله، کنایه از قضای حاجت است. زیرا خوردن طعام، مستلزم حدث و قضای حاجت است.

از آنجا که اصل را ذکر کرده، مثل این است که عاقبت آن را هم ذکر کرده است.

انْظُرْ کَیْفَ نُبَیِّنُ لَهُمُ الْآیاتِ: پیامبر و امتش را مامور می کند که درباره مطالبی که برای ابطال عقاید مسیحیان گفته است، بیندیشد.

ثُمَّ انْظُرْ أَنَّی یُؤْفَکُونَ: سپس آنها را امر می کند که بیندیشند در باره اینکه چگونه مسیحیان از حق- که نتیجه تدبر در آیات است- منصرف می شوند. بنا بر این نگاه و تامل نخست، در باره فصل جمیل خداوند است که دلایل خود را آشکار و شبه های

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۳۶

آنان را زایل کرد و نگاه و تامل دوم، درباره کارهای زشت آنان و خودداری از تدبر در دلائل خداوند است. بار دیگر برای اثبات گمراهی ایشان، می فرماید:

- قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً: بآنها بگو: چرا در برابر کسی نیایش می کنید که قدرتی بر سود و زیان شما ندارد؟! زیرا تنها خداوند یا کسی که از طرف او باشد، چنین قدرتی دارد. در برابر کسی باید نیایش و کرنش کرد که بر اصول نعمتها و سود و زیان و آفرینش و حیات بخشی و روزی قادر باشد. بدیهی است که جز خدا کسی بر این امور، قادر نیست. بنا بر این جز او کسی شایسته پرستش نخواهد بود.

وَ اللَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ: خداوند سخنان شما را می شنود و به اسرار باطنی شما داناست. بدینترتیب آنها را بکیفر خود تهدید و برای توبه، ترغیب

می کند.

قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ: اکنون آنها را به ترک غلو، دعوت می کنـد و خطاب متوجه مسـیحیان است. برخی گفته اند: خطاب متوجه یهودیان نیز هست، زیرا آنان نیز در تکذیب حضرت عیسی و حضرت محمد (ص) غلو کردند.

لاـ تَغْلُوا فِی دِینِکُمْ: از حـدی که خداونـد معین کرده است، تجاوز نکنیـد و به افراط و تفریط نگرائیـد. بـدیهی است که هر دو جانب افراط و تفریط، فساد و دین خدا حد وسط میان آن دوست.

غَیْرَ الْحَقِّ: ای اهل کتاب، با تجاوز از حق، در دین خود غلو نکنید که از دسترسـی بحق محروم خواهید شد. بنا بر اینکه خطاب متوجه یهودیان و مسیحیان هر دو باشد، غلو مسیحیان درباره عیسی، ادعای خدایی او و غلو یهودیان درباره عیسی تکذیب او و نسبت زشت زنا زاده باو دادن است.

وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْواءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا: ابن عباس گوید: هر هوای نفسی، گمراهی است.

منظور از «قوم» یهودیانی و مسـیحیانی است که پیش از عصـر پیامبر می زیسته و پیشوایان گمراهی بوده اند. این آیه، خطاب به معاصـران پیامبر است. آنها را از اینکه پیرو هوی و هوس و مـذاهب باطل نیاکان خود باشـند و کور کورانه از آنها تقلیـد کنند، منع ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۳۷

می کند. پیروی و تقلید گاهی در راه حق است و گاهی در راه باطل. باید آنها را از روی دلیل تشخیص داد.

وَ أَضَـلُّوا کَثِیراً: قومی که تنها خود گمراه شدند، بلکه گروهی از خلق را نیز گمراه کردند، زیرا دیگران را هم بگمراهی دعوت می کردند.

وَ ضَلُّوا عَنْ سَواءِ السَّبِیلِ: در اینباره دو قول است:

۱- زجاج گوید: آنها بواسطه گمراه کردن دیگران

گمراه شدند.

۲- آنها بواسطه کفرشان به عیسی، گمراه شدند و بواسطه کفرشان به محمد دیگران را گمراه کردند، از اینرو «گمراهی» آنان دو بار تکرار شده است.

«سَواءِ السَّبِيلِ» يعنى راه راست و هموار، زيرا انسان را به بهشت جاودانى مى رساند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۱۳۸

[سوره المائده (۵): آيات ۷۸ تا ۸۰] ... ص : ۱۳۸

اشاره

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ (۷۸) كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ (۷۹) تَرى كَثِيراً مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ (۸۰)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۳۸

بنى اسرائيليانى كه كافر شدند، بزبان داود و عيسى بن مريم، لعن شده اند.

به خاطر اينكه معصيت و تجاوز كردند. آنها از كارهاى زشت، سر پيچى نميكردند.

چه زشت است كردار آنان! بسيارى از آنان را مى بينى كه با مردم كافر روابط دوستى دارند. بدست است آنچه براى خود و به پيش فرستاده اند. خداوند بر آنها غضب كرده و هميشه در عذاب هستند.

---

(۱)- آيه ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵ [...]

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۱۳۹

بيان آيه ۷۸- ۷۹- ۸۰ ... ص : ۱۳۹

لغت ... ص : ۱۳۹

تناهی: در اینجا دارای دو معنی است: ۱- نهی کردن از یکدیگر «کانوا لا- یتناهون عن منکر»: یکدیگر را از منکر نهی نمی کردند ۲- سرپیچی کردن. به معنای آیه این است: از منکر سرپیچی نمیکردند.

اعراب ... ص : ۱۳۹

لَبِئْسَ ما: «ما» ممکن است «کافه» باشد مثل «انما، لکنما، ربما، بعدما» و «لام» حرف قسم است. ممکن است که اسم نکره باشد یعنی: «بئس شیئاً فعلوه» أَنْ سَخِطَ اللَّهُ: محل آن رفع و مبتدای مؤخر است مثل «بئس رجلا زید» و خبر آن «لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ ...» می باشد. یا اینکه خبر مبتدای محذوف است.

ممکن است در محل نصب به تقدیر: «لان سخط اللَّه باشد ...» باشد.

مقصود ... ص : ۱۳۹

اشاره

اکنون خداوند از حال نیاکان آنها خبر داده، می فرماید:

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلى لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ: درباره این جمله، اقوالی شمرده اند:

۱- یعنی: بزبان حضرت داود، لعن شدند و بصورت بوزینگان در آمدند و بزبان حضرت عیسی ع لعن شدند و بصورت خوکان مسخ شدند. علت این که از پیامبران پس از موسی، فقط داود و عیسی را ذکر می کند، این است که این دو، از دیگران مشهورترند. ذکر نام داود، او را از ذکر نام پسرش سلیمان بی نیاز کرد، زیرا پدر و پسر، سخنشان یکی بود، این قول از حسن و مجاهد و قتاده است. امام باقر (ع) فرمود: داود اهل «ایله» را بواسطه گناهی که در روز شنبه، مرتکب شده بودند،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۴۰

لعن کرد. این گناه در زمان وی روی داد. او بدرگاه خدا عرض کرد: «خدایا لباس لعنت بر آنها بپوشان ...» و خداوند آنها را بشکل بوزینگان در آورد، عیسی ع کسانی را لعن کرد که بر آنها مائده نازل شد و کفر ورزیدند.

۲- ابن عباس گوید: مقصود این است که آنان در زبور و انجیل، لعن شده اند، یعنی خداوند کافران بنی

اسرائیل را در زبور و انجیل- که از زبان داود و عیسی است- لعن کرده است، ۳- زجاج گوید: از آنجا که داود و عیسی دانسته بودند که حضرت محمد ص از جانب خدا مبعوث میشود، کسانی را که به او کفر بورزند، لعن کردند.

قول اول صحیحتر است، مقصود این است که خداوند آنان را- باثبات کفر- از آمرزش خود مایوس کرده است، زیرا پیامبران، عقوبت آنها را از خداوند مسألت کرده و دعای آنها مستجاب است، اینکه لعنت را از زبان داود و عیسی نقل می کند برای این است که گمان نکنند که آنها را پیش انبیاء مقامی است که سبب نجات آنها از کیفر خواهد شد. ذلِكَ: اشاره به لعنتی است که ذکر شد.

بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ: بواسطه معصیت و تجاوز ایشان است، سپس به بیان حال آنها پرداخته، می فرماید:

- كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ: آنان یکدیگر را نهی نمیکردند و کارهای زشت را بدون توجه به منع خداوند، مرتکب می شدند، ابن عباس گوید: بنی اسرائیل سه فرقه بودند: فرقه ای که در «روز شنبه» مرتکب معصیت شدند و فرقه ای که آنها را از این کار نهی می کردند ولی از معاشرت آنها خودداری نکردند و فرقه ای که آنها را نهی کردند و از آنها جدا شدند، دو فرقه اول ملعون شمرده شدند، از اینرو پیامبر گرامی اسلام فرمود: «امر بمعروف و نهی از منکر کنید، دست نادان را بگیرید و او را براه حق بیاورید و گرنه خداوند دلهای شما را بهم مربوط می سازد و همه شما را لعنت می کند.»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۴۱

علت اینکه کار

زشت را «منکر» نامند، این است که: عقل کار نیکو را می پسندد و با آن آشناست و کار زشت را نمی پسندد و با آن ناآشناست، بنا بر این هر چه را عقل انکار کند، ناپسند و زشت و هر چه را انکار نکند، پسندیده است.

اقوال دیگر ... ص : ۱۴۱

برخی گفته اند، منظور از «منکر» این است که آنها در روز شنبه، ماهی صید کردند و برخی گفته اند: منظور این است که در برابر داوریهای خود رشوه می گرفتند و برخی گفته اند: مقصود خوردن ربا و گرفتن قیمت «پیه» است.

سپس سوگند یاد کرده، می فرماید:

لَبِئْسَ ما کانُوا یَفْعَلُونَ: کردار آنها زشت است، تَری کَثِیراً مِنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ الَّذِینَ کَفَرُوا: مقصود این است که: بسیاری از یهودیان، با کفار مکه روابط دوستی دارند، مثل: کعب بن اشرف، و همکارانش که سپاه مشرکان را علیه پیامبر خدا بر انگیختند، این مطلب را ذیل آیه: «وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلًا» (نساء ۵۱) بیان کرده ایم، امام باقر علیه السلام فرمود: آنان پادشاهان جبار را دوست می داشتند و هوی و هوس آنان را بر ایشان می آراستند، تا از دنیای آنها برخوردار شوند، بدینترتیب آنها را بر اثر کارهای زشت و عقاید ناپسند، توبیخ می کند، لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ: آنچه برای روز رستاخیز خود ذخیره کرده اند، بد است، أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ: غضب خدا بر آنها است، وَ فِی الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ: ابن عباس و مجاهد و حسن معتقدند که: این آیه، در باره منافقان یهود است و ضمیر «منهم» به یهودیان بر می گردد، آیه بعد این عقیده را تایید می کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۴۲

[سوره المائده (۵): آیه ۸۱] ... ص : ۱۴۲

اشاره

وَ لَوْ کانُوا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبِیِّ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِیاءَ وَ لکِنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ فاسِقُونَ (۸۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۴۲

و اگر آنها به خدا و پیامبر و کتاب خدا ایمان داشتند، کافران را بدوستی انتخاب نمیکردند، لکن بسیاری از آنها فاسق هستند.

---

(۱)- آیه ۸۱ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۴۳

بیان آیه ۸۱ ... ص : ۱۴۳

مقصود ... ص : ۱۴۳

وَ لَوْ کانُوا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبِیِّ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِ: اگر خدا و پیامبر و قرآن را تصدیق می کردند و همانطوری که به زبان می گویند، حقیقتاً نیز دارای ایمان بودند.

مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِیاءَ: با کافران روابط دوستی برقرار نمی کردند، این معنی از ابن عباس، حسن و مجاهد است.

برخی گفته اند: منظور موسی و تورات است. یعنی اگر یهودیانی که با پیامبر دشمنی و با مشرکان دوستی می کنند، واقعا ایمان داشتند، چنین کارهایی نمی کردند.

مقصود آنها از دوستی با مشرکان، شکست اسلام و مسلمین است. ممکن است این دوستی، واقعی باشد.

وَ لکِنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ فاسِقُونَ: در اینجا آنها را بوسیله «فسق» مذمت می کند، اگر چه «کفر» برای مذمت، مناسبتر است. لکن بدو جهت، آنها را بوسیله فسق مذمت کرده است:

۱- مقصود این است که آنها از امر خدا خارج هستند. این معنی از فسق استفاده میشود نه از کفر.

۲- فاسق کافر، کسی است که در کفر خود متمرد باشد. این جمله دلالت دارد بر اینکه آنها در کفر خود متمرد نیز بودند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۴۴

[سوره المائده (۵): آیات ۸۲ تا ۸۴] ... ص : ۱۴۴

اشاره

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَداوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الْیَهُودَ وَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قالُوا إِنَّا نَصاری ذلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ (۸۲) وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَری أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِینَ (۸۳) وَ ما لَنا لا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ما جاءَنا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ یُدْخِلَنا رَبُّنا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِینَ (۸۴)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۴۴

دشمنترین مردم را نسبت به مردم مؤمن، یهودیان و مشرکان و دوست ترین مردم را نسبت بمردم مؤمن کسانی می یابی که گفتند مسیحی هستیم. علت این است که آنها کشیشان و راهبان هستند و کبر نمی ورزند و هر گاه قرآن را بشنوند، چشمانشان پر از اشک می شود از اینکه حق را شناخته اند. گویند: پروردگارا، ایمان آوردیم.

نام ما در زمره گواهان ثبت فرما بچه عذری ایمان نیاوریم به خدا و قرآن؟! ما امیدواریم که خداوند ما را با مردم صالح، داخل بهشت کند.

---

(۱)- آیه ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ سوره مائده جزء ۶ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۴۵

بیان آیه ۸۲- ۸۳- ۸۴ ... ص : ۱۴۵

لغت ... ص : ۱۴۵

قسیس و قس: پیشوا و رئیس مسیحیان. فراء گوید: این کلمه به صورت «قساوسه» جمع بسته میشود و مصدر آن «قسوسه» است. در ادبیات عرب، هم «قساوسه» و هم «قس» بکار رفته است. شاعر گوید:

لو عرضت لا- یبلی قس اشعث فی هیکله مندس حن الیها لحنین الطس یعنی اگر اشعث را هیکلی که مدفون شده است و به راهب کشیش، عرضه داشته بود، همچون آوای طشت، ناله می کرد! امیه گوید:

لو کان منقلب کانت قساوسه یحییهم اللّه فی ایدیهم الزبر

یعنی اگر بازگشتی بود، برای کشیشانی بود که خداوند آنها را زنده می کند، در حالی که در دستشان، آهن است.

رهبان: جمع «راهب» مثل «راکب، رکبان» مصدر جعلی آن «رهبانیت».

ترهّب: عبادت در صومعه. اصل این کلمه از «رهبت» بمعنای ترس است. جریر گوید:

رهبان مدین لو رأوک تنزلوا و العصم من شعف الجبال الفادر

یعنی: اگر راهبان مدین و آهوانی که در قله های کوه ها به سر می برند، ترا می دیدند، از جایگاه

خود بیرون می آمدند.

تفیض من الدمع: پر شود چشمشان از اشک.

دمع: اشک چشم.

طمع: تعلق خاطر به چیزی که پسندیده است صالح: کسی که کار شایسته کند. اگر کار دیگری را به شایستگی آورد «مصلح» است. خداوند را مصلح گویند نه صالح.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۴۶

اعراب ... ص : ۱۴۶

لتجدن: لام قسم. نون برای فرق گذاشتن میان حال و آینده است.

عداوه: تمیز نسبت.

یَقُولُونَ رَبَّنا: در محل نصب و حال یعنی: «قائلین ربنا» لا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ: حال. یعنی: «ای شیئی لنا تارکین الایمان ...»

مِنَ الْحَقِّ: «من» برای بیان است یعنی «الجائی لنا الذی هو الحق» برخی گفته اند: برای تبعیض است.

شأن نزول و داستان ... ص : ۱۴۶

این آیات، درباره نجاشی و اصحابش نازل شد.

مفسران گویند:

- قریش تصمیم گرفتند که مسلمانان را در فشار گذارند. از این رو قرار بر این شد که هر قبیله ای افراد مسلمان خود را مورد آزار و شکنجه قرار دهد. این برنامه، با کمال خشونت آغاز شد. گروهی از مسلمانان گرفتار شدند و گروهی از خطر رستند.

خداوند پیامبر را بوسیله عمویش ابو طالب، حفظ کرد. هنگامی که پیامبر احساس کرد که مسلمانان در فشار هستند و هنوز بجهاد مأمور نشده است، آنها را مامور کرد که به سرزمین حبشه روند. فرمود:

- در آنجا پادشاهی صالح است که ستمش به کسی نمی رسد و در قلمرو او کسی را یاری ستمگری نیست. به آنجا بروید، تا خداوند فرجی کند.

مقصـود پیـامبر از «پادشـاه صالـح» نجاشـی است که نـامش «اصـحمه» یعنی «عطیه» بـود. نجاشـی لقب پادشاهـان حبشه بود مثل «خسرو» برای ساسانیان و قیصر برای امپراطوران رومی و تبّع برای پادشاهان یمن.

بر طبق این دسـتور یـازده مرد و چهـار زن مسـلمان، مخفیانه، رهسـپار حبشه شدنـد عثمان و همسـرش رقیه دختر پیامبر، زبیر بن عوام، عبـد اله بن مسـعود، عبـد الرحمن بن عوف، ابو حذیفه بن عتبه و همسـرش سـهله، سـهل بن عمرو، مصـعب بن عمیر، ابو سلمه و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۴۷

همسرش ام سلمه، عثمان

بن مظعون، عامر بن ربیعه و همسرش لیلی دختر ابی خیثمه، حاطب بن عمرو و سهل بن بیضاء. این عده به کنار دریا رفتند و از آنجا بوسیله کشتی- که به نیم دینار کرایه کردند- رهسپار حبشه شدند. این مهاجرت، در ماه رجب سال پنجم، بعثت، اتفاق افتاد و برای اولین بار بود. پس از آن جعفر بن ابی طالب، عازم آن دیار شد و بدنبال او مسلمانان دیگر- به استثنای زنان و کودکان- راه حبشه را پیش گرفتند و سرانجام ۸۲ تن مسلمان در کشور نجاشی پناهنده شدند.

قریش، از این ماجرا اطلاع یافتند. عمرو بن عاص و عماره بن ولید را با هدایایی بسوی نجاشی و درباریانش فرستادند، به امید اینکه پناهندگان مسلمان را از پادشاه حبشه، تحویل بگیرند.

عماره، جوانی زیبا بود. هنگامی که در کشتی نشستند، بساط باده گساری را پهن کردند و چندان خوردند که مست شدند. در این وقت عماره به رفیق خود گفت.

- بخانمت بگو تا مرا بوسه زند.

عمرو زیر بار نرفت. همین که کاملا مست شد، عماره او را بدریا افکند.

عمرو خود را به کشتی چسبانید و از غرق نجات یافت. بدینترتیب، آتش کینه و دشمنی در میان آنها روشن شد. در اینحال وارد حبشه شدند و برنامه ماموریت خود را آغاز کردند.

عمرو عاص به نجاشی گفت:

- پادشاها، گروهی به مخالفت دین ما برخاسته، به خدایان ما توهین کردند و به کشور تو آمدند. آنها را بما بازگردان.

نجاشی جعفر را احضار کرد. جعفر گفت:

- پادشاها، از این ها سؤال کن:

- آیا ما برده آنهاییم؟

عمرو گفت:

- نه.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۴۸

جعفر گفت:

- از آنها بپرس،

آیا طلبی از ما دارند؟

عمرو گفت:

- نه. از شما طلبی نداریم.

جعفر گفت:

- آیا در میان شما مرتکب قتلی شده ایم، که به تعقیب ما پرداخته اید؟

عمرو گفت:

- نه.

جعفر گفت:

- بنا بر این از جان ما چه میخواهید؟ شما به آزار و اذیت ما پرداختید و ما ناچار شدیم از سرزمین شما خارج شویم! سپس گفت:

- پادشاها، خداوند در میان ما پیامبری برگزیده است که ما را از شرک و قمار منع و به نماز و زکات و عدل و احسان و صله رحم و ترک فحشا و منکر و زنا، امر می کند.

نجاشی گفت:

- خداوند عیسی را هم برای همین دستورات، مبعوث کرد. سپس رو بجعفر کرده، گفت:

- آیا از آیاتی که خداوند بر پیامبر نازل کرده است، چیزی بیاد داری؟! جعفر گفت:

- آری.

آن گاه سوره مریم را قرائت کرد، تا رسید به آیه: «وَ هُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیًّا» (مریم ۲۵: شاخه درخت خرما را بجنبان تا رطب تازه از آن بریزد)، نجاشی گفت:

- به خدا این مطالب، همه حق است!

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۴۹

عمرو گفت:

– او مخالف ماست. او را بما تحویل ده، نجاشی دست را بلند کرد و بر صورت عمرو زد و گفت:

– خاموش باش. اگر بعد از این نام او را به بدی یاد کنی، ترا بکیفر می رسانم.

سپس گفت:

– هدیه اش را به او پس دهید.

آن گاه رو به جعفر و همراهانش کرده، گفت.

– شما در کشور حبشه در امان هستید.

پادشاه دستور داد که وسائل رفاه آنها را فراهم سازند. عمرو با حالت یاس، بمکه بازگشت و مسلمانان در جوار پادشاه حبشه، اقامت کردند، تا

وقتی که پیامبر به مـدینه مهاجرت کرد و کارش بالا گرفت و با قریش جنگیـد و خیبر را فتـح کرد. جعفر با همه همراهانش در روز فتح خیبر، وارد مدینه شد. پیامبر فرمود:

- نمیـدانم، آیا به فتـح خیبر خوشـحال تر باشم یا بقـدوم جعفر؟! جعفر با ۷۰ نفر که ۶۲ نفر از حبشه و هشت نفر آنهـا از شـام بودنـد و «بحیرای» راهب در میـان آنها بود، بحضور پیامبر گرامی رسـیدند. پیامبر سوره «یس» را برای آنها تلاوت کرد. آنها با شنیدن قرآن گریه کردند و ایمان آوردند و گفتند:

- چقدر این آیات، شبیه است به آنچه بر عیسـی نازل شده است! بهمین مناسـبت خداوند، این آیات را درباره ایشان نازل کرد. مقاتل و کلبی گویند: آنها ۴۰ نفر بودند. ۳۲ نفر از حبشه و هشت نفر از شام. عطا گوید: ۸۰ نفر بودند ۴۰ نفر از اهل نجران و ۳۲ نفر از حبشه و ۸ نفر از رومیان شام.

مقصود ... ص : ۱۴۹

اکنون خداوند، دشمن یهود را نسبت به مسلمانان، شرح داده، می فرماید:

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَداوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْـرَكُوا: یهودیان و مشـرکان را به عنوان بدترین دشـمنان مسـلمین معرفی می کند، زیرا یهود، برای شکست ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۵۰

مسـلمانان، با مشـرکین همکاری می کردند. با اینکه مردم مسلمان به موسی و تورات ایمان داشتند و سزاوار بود که: یهودیان با کسانی که پیامبر و کتابشان را قبول داشتند نزدیک تر و مهربانتر باشند. بدیهی است که اینکار را از روی حسد می کردند.

وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قالُوا إِنَّا نَصارى : ابن عباس و سعید بن جبیر و عطا و سدی گویند:

مقصود نجاشی و اطرافیان اوست. مجاهد گوید: مقصود کسانی است که همراه جعفر آمدند و مسلمان شدند.

ذلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْباناً: ابن زید گوید: یعنی دوستی مسیحیان با مسلمانان بخاطر این است که گروهی از ایشان بندگان خدا و اصحاب صومعه- یا کلیسا- هستند. قطرب گوید: منظور از «قسیسین» علماست. برخی گفته اند:

مسیحیان انجیل را ضایع و چیزهای نادرستی داخل آن کردند. تنها یکی از علمای ایشان، در راه حق استقامت کرد. او و هر کس بر مرام و مسلک او باشد، «قسیس» گفته میشود.

وَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ: این مسیحیانی که اسلام آوردند، مثل یهود و بت پرستان از پیروی و اطاعت حق، تکبر نمی کنند. بدینترتیب خداوند متعال خبر می دهد که مجاوران پیامبر با او دشمنی می کنند ولی نجاشی و اطرافیانش از کشور حبشه، با او دوستی می کنند. زیرا یک هجرت به حبشه که نجاشی بود و یک هجرت به مدینه که یهودیان بودند، انجام شد. واکنش هر دو در مقابل این مهاجرتها معلوم شد.

اکنون به وصف آنها پرداخته، می فرماید:

۸- وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ هر گاه قرآن را می شنوند، بخاطر اینکه بکلام خدا معرفت دارند، اشک در چشمانشان حلقه می زند.

يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا: می گویند: خدایا تصدیق کردیم که قرآن کلام تست که بر پیامبرت. نازل کرده ای.

فَاكْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِينَ: ما را بمنزله کسانی که نامشان در صف گمراهان- یعنی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۵۱

محمد و امتش که گواه حقند- نوشته شده است، قرار ده. برخی گفته اند: یعنی در لوح محفوظ نام ما را در ردیف نام گواهان ثبت کن. حسن

گويد: يعنى با كسانى كه به ايمان شـهادت مى دهند. جبايى گويد: يعنى با كسانى كه به تصديق پيامبر و كتاب تو شهادت مى دهنـد، وَ مـا لَنـا لا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ما جاءَنا مِنَ الْحَقِّ: به چه عـذرى به خـدا و قرآن ايمان نياوريم؟! زجاج گويـد: اين مطلب را در جواب كسانى مى گفتنـد كه آنها را بر ايمانشان ملامت مى كردنـد. برخى گفته انـد: آنها پيش خودشان فرض مى كردنـد كه اگر كسـى از آنها سؤال كرد، اينطور جواب دهنـد. مقصود از حق، قرآن و اسـلام است. توصـيف قرآن، نه اينكه از جانب حق آمـده يا نازل شـده، مجاز است، زيرا فرشـته، مى آمـد يا نازل مى شـد، نه قرآن. برخى گفته اند: يعنى پديدار شد. مثل «جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ» (ق ١٩: علامت موت پديدار گشت).

وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنا رَبُّنا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ: اميـدواريم كه بواسـطه ايمانمان خداونـد ما را با مؤمنان امت محمـد، داخل بهشـت گرداند.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٧، ص: ١٥٢

[سوره المائده (۵): آيات ۸۵ تا ۸۸] ... ص : ۱۵۲

اشاره

فَأَثـابَهُمُ اللَّهُ بِمـا قـالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِـدِينَ فِيها وَ ذلِكَ جَزاءُ الْمُحْسِـنِينَ (٨٥) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَـذَّبُوا بِآيـاتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَحِيمِ (٨٦) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لا تَعْتَـدُوا إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَـدِينَ (٨٧) وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالاً طَيِّباً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (٨٨)

«١»

ترجمه ... ص : ۱۵۲

از اينرو خداونـد آنـان را بگفتارشـان بهشت هـايى پاداش داد كه نهرها از زير آنها جارى است و در آنها جاودانـند. اين اسـت جزاى نيكوكاران و آنان كه كافر شدند و آيات ما را تكذيب كردند، اصحاب دوزخ خواهند بود.

اى مردم مؤمن، روزى هايى پاكيزه اى را كه خداونـد بر شـما حلال كرده، حرام نكنيد و تجاوز نكنيد كه خداوند متجاوزان را دوست ندارد و از روزيهاى حلال و پاكيزه خداوند بخوريد و از خداوندى كه به او ايمان داريد، بترسيد.

---

(١)- آيه ٨۵ و ٨۶ و ٨٧ و ٨٨ سوره مائده جزء ٧ سوره ۵

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٧، ص: ١٥٣

بيان آيه ۸۵- ۸۶ ... ص : ۱۵۳

لغت ... ص : ۱۵۳

اثابهم: پاداش داد ایشان را محسنین: احسان کنندگان. احسان: فایده رسانیدن بدیگری. اسائه: ضد آن است. هر نیکو کاری «محسن» نیست شرط آن این است که کار او خالی از جهت قبح باشد.

جحیم: آتشی که سخت شعله ور است. در اینجا یکی از اسامی جهنم.

مقصود ... ص : ۱۵۳

فَأَثابَهُمُ اللَّهُ بِما قالُوا: کلبی گوید: یعنی خداوند پاداش توحید آنها را می دهد.

بنا بر این، پاداش به صرف گفتار، تعلق گرفته است، زیرا از آیات پیش معلوم شد که آنها در گفتار خویش، اخلاص داشتند، یعنی آنچه بر زبان می آوردند، از روی معرفت بود. گریه آنها نیز نشان می داد که: در برابر اسلام و قرآن، حالت شیفتگی و دلباختگی پیدا کرده اند. ایمان حقیقی همین است. عطا و ابن عباس گویند: منظور از «گفتار آنان» دعای آنهاست که گفتند: «فَاكْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِينَ ... وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنا ...» بنا بر این مقصود این است که: آنها سؤال بهشت کردند و خداوند مسألت آنها را اجابت فرمود.

جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها: تفسیر این قسمت گذشت.

وَ ذلِكَ جَزاءُ الْمُحْسِنِينَ: کلبی گوید: یعنی این است جزای مؤمنان. ابن عباس گوید: یعنی یکتا پرستان.

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَحِيمِ: در آیه پیش مؤمنان را وعده ثواب داد. در این آیه کافران و آنهایی که آیات خدا را تکذیب کنند، بیم کفر می دهد، لکن منظور تنها کافران اهل کتاب نیست، بلکه منظور عموم است. علت اینکه

علاوه بر کفر، تکذیب آیات را هم شرط می کند، این است که کفار اهل کتاب، تکذیب آیات می کردند و گرنه هر یک از کفر و تکذیب،

به تنهایی موجب کیفر خواهد بود.

بنا بر این صحیح نیست که «او کذبوا ...» گفته شود زیرا آنان هر دو صفت را دارا بودند. تکذیب کننده، لازم نیست به صحت تکذیب خود علم داشته باشد، همین که معتقد شد که مطلب دروغ است، او را تکذیب کننده می نامند، اگر چه بدروغ بودن آن مطمئن نباشد. بدینترتیب چنین کسی سزاوار مذمت و کیفر است، زیرا راهی برای او قرار داده شده است که در صدد تحقیق بر آید و راستی و درستی آنچه را دروغ و باطل می پندارد، بدست آورد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۵۵

بیان آیه ۸۷- ۸۸ ... ص : ۱۵۵

شأن نزول و داستان ... ص : ۱۵۵

مفسران گویند:

- روزی پیامبر خدا در باره مردم و وصف قیامت سخن گفت. مردم ناراحت شدند و گریستند. ده تن از اصحابه: علی ع، ابو بکر، عبد اللَّه بن مسعود، ابو ذر غفاری، سالم، عبد اللَّه بن عمر، مقداد بن اسود کندی، سلمان فارسی، معقل بن مقرن و .. در خانه عثمان بن مظعون جمع شدند و تصمیم گرفتند که روزها روزه دار و شبها برای عبادت، بیدار بمانند. گوشت نخورند و با زنان نیامیزند. از استعمال بوی خوش و پوشیدن لباس نرم و خفتن بر بستر، خودداری کنند و در زمین به سیاحت پردازند. برخی از آنها تصمیم گرفتند که خود را عقیم کنند. این خبر به پیامبر رسید و به خانه عثمان آمد. عثمان در خانه نبود. به همسرش ام حکیمه، دختر ابی امیه، فرمود:

- آیا آنچه در باره شوهرت می گویند، راست است؟

ام حکیمه که نمیخواست به پیامبر دروغ گوید و در عین حال نمی خواست جانب شوهر را رعایت نکند، گفت:

- اگر عثمان به شما خبر داده،

راست است.

پیامبر برگشت. هنگامی که عثمان بخانه آمد، ام حکیمه، جریان را به اطلاع او رسانید. او و همراهانش خدمت پیامبر رسیدند.

پیامبر فرمود:

- آیا شما را خبر دهم که شما بر یک سلسله کارها تصمیم گرفته اید؟! گفتند:

- آری، یا رسول اللّه، ما نیت بدی نداریم!

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۵۶

پیامبر فرمود:

- من چنین دستوری نداده ام.

آن گاه فرمود:

- بدن شما را نیز بر شما حقی است. شما روزه بگیرید و افطار کنید، عبادت کنید و بخوابید. من عبادت می کنم و می خوابم، روزه می گیرم و افطار می کنم. گوشت و چربی هم می خورم و با زنان آمیزش می کنم. هر کس از روش من اعراض کند، از من نیست.

آن گاه مردم را جمع کرد و در ضمن یک سخنرانی، فرمود:

- چرا مردمی زنها و خوراکیها و بوی خوش و خواب و لذائذ دنیا را بر خود حرام می کنند؟! من چنین دستوری نداده ام. من نمیخواهم که شما مثل راهبانی که دنیا را ترک و در گوشه کلیساها و صومعه ها وجود خود را عاطل و باطل می کنند، باشید. نخوردن گوشت و ترک همسر، جزء برنامه دین من نیست، دیر نشینی از برنامه های اسلام خارج است. سیاحت امت من روزه و رهبانیگری ایشان جهاد است. خدا را پرستش کنید و برای او شریک قرار ندهید. حج و عمره کنید. نماز بخوانید. زکات بدهید.

روزه ماه رمضان بگیرید. در راه خدا استقامت کنید تا خداوند شما را براه راست آورد. پیشینیان از راه سختگیری تباه شدند. آنها بر خود سخت گرفتند و خدا نیز بر آنها سخت گرفت. اکنون بقایای مفلوک آنان در دیرها و صومعه ها و کلیساها باقی

هستند! این آیه ها بمناسبت این جریان نازل شد. از امام صادق (ع) روایت است که:

- این آیه، در باره علی ع و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد. علی سوگند یاد کرده بود که شبها نخوابد، مگر اینکه خدا بخواهد. بلال، سوگند یاد کرده که روزها طعامی نخورد و عثمان بن مظعون سوگند یاد کرده بود که با زنان نیامیزد.

مقصود ... ص : ۱۵۶

در آیات پیش سخن از مسیحیان تارک دنیا بمیان آمد. آنان، خود را از ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۵۷

خوشیهای دنیا محروم کرده بودند. خداوند مؤمنان را از اینکار نهی کرده، فرمود:

- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ: در این باره چند وجه، محتمل است:

۱- مقصود این است که مردم مؤمن نباید معتقد بحرمت چیزهایی که خدا حلال کرده، باشند ۲- یعنی اظهار حرمت آنها نکنید ۳- یعنی چیزهایی که خدا حلال کرده، بر مردم حرام نکنید ۴- یعنی از چیزهای حلال، اجتناب نکنید ۵- منظور این است که چیزهایی حلال را بوسیله نذر یا قسم بر خود حرام نکنید. بدیهی است که باید آیه را بر معنایی حمل کرد که همه این معانی را شامل شود. منظور از «طیبات» چیزهای لذیذی است که انسان به آن تمایل دارد. گاهی به چیزهای حلال «طیبات» گفته میشود. این معنی در اینجا منظور نیست.

وَ لا تَعْتَدُوا: از حدود و احکام خداوند، تجاوز نکنید. ابن عباس و مجاهد و قتاده گویند: یعنی خودتان را عقیم نکنید. بنا بر این عقیم کردن را تجاوز و سرکشی نامیده است. بدیهی است که معنای اول، پر فایده تر است.

وَ کُلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ

اللَّهُ حَلالًا طَيِّباً: منظور از امر، در اینجا اباحه است. یعنی از روزیهای مباح و لذیذ خداوند، استفاده کنید. ممکن است گفته شود:

«رزق، حلال است» بنا بر این چرا گفته است: رزق حلال ...؟ پاسخ این است که: حلال را برای تاکید آورده است. مثل «وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسى تَكْلِيماً» (نساء ۱۶۴:

خداوند با موسی تکلم کرد، تکلم کردنی) در جای دیگر «روزی» را مقید نکرده و منظور مدح است. مثل: «وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ» (بقره ۳: از آنچه آنها را روزی داده ایم، انفاق می کنند) ابن عباس گوید منظور از: «طیبات رزق» گوشت و نعمتهای دیگر است.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ: این جمله با بهترین بیانی، مردم را دعوت به تقوی می کند. یعنی: ای مردم مؤمن، بوسیله تقصیر در تقوی، ایمانتان را ضایع نکنید، که دچار حسرت خواهید شد. بهتر است که از حرام کردن حلال خدا و همه ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۵۸

معصیتها خود داری کنید و خدای خود را فراموش نکنید.

این دو آیه، دلالت دارند بر ناپسند بودن انزوا و آنچه که همه مردم دنیا به آن علاقه مند هستند. بنا بر این دوری از زن و فرزند و آباد نکردن زمین، قبیح است.

در روایت است که:

- پیامبر خدا گوشت مرغ و فالوده میخورد و از حلوا و عسل لذت می برد.

می فرمود: مؤمن شیرین است و شیرینی را دوست دارد. و نیز فرمود: در دل مؤمن زاویه ایست که تنها حلوا آن را پر میکند. در روایت است که امام حسن، مشغول خوردن فالوده بود که «فرقد سنجی» بر او وارد شد. فرمود: درباره این، چه می گویی؟ پاسخ

داد: نمی خورم و دوست نمی دارم. حضرت رو بجانب دیگران کرد و فرمود:

- آیا عسل و مغز گندم «پیه گاو» چیزی است که مسلمان آن را نپسندد؟!

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۵۹

[سوره المائده (۵): آیه ۸۹] ... ص : ۱۵۹

اشاره

لا یُؤاخِذُکُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَیْمانِکُمْ وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما عَقَّدْتُمُ الْأَیْمانَ فَکَفَّارَتُهُ إِطْعامُ عَشَرَهِ مَساکِینَ مِنْ أَوْسَطِ ما تُطْعِمُونَ أَهْلِیکُمْ أَوْ کِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِیرُ رَقَبَهٍ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ ثَلاثَهِ أَیَّامٍ ذلِکَ کَفَّارَهُ أَیْمانِکُمْ إِذا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُوا أَیْمانَکُمْ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۸۹)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۵۹

خداوند شما را به سوگندهای اشتباهایی مؤاخذه نمی کند، بلکه شما را در برابر قسمتهایی که از روی نیت قلبی یاد می کنید، مؤاخذه می کند. هر گاه چنین سوگندی را مخالفت کنید، کفاره آن اطعام ده مستمند از غذای متوسطی است که به خانواده خود می دهید یا پوشش آنها یا آزاد کردن ده برده، هر کس به این کفارات دسترسی ندارد، سه روز روزه بگیرد. این است کفاره سوگندهای شما هر گاه سوگند خورید (و مخالفت کنید) و سوگندهای خود را حفظ کنید. خداوند آیات خود را برای شما اینطور بیان می کند. شاید شکر کنید.

---

(۱)- آیه ۸۹ سوره مائده جزء ۷ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۶۰

بیان آیه ۸۹ ... ص : ۱۶۰

قرائت ... ص : ۱۶۰

ابن عامر بروایت ابن ذکوان «عاقدتم» و کوفیان- بجز حفص- «عقدتم» بدون تشدید و دیگران با تشدید قرائت کرده اند.

قرائت «عقدتم» به تشدید دو احتمال دارد: ۱- تکثیر فعل ۲- اینکه با تشدید و بدون تشدید بیک معنی باشد همانطوری که

«عاقدتم» نیز مقصود فعلی که میان دو طرف است نیست و به معنای «عقدتم» است.

قرائت بدون تشدید نیز ممکن است به معنای فعل کثیر باشد یا نباشد. جز اینکه باب تفعیل اختصاص به کثرت دارد.

در قرائت «عاقدتم» نیز دو احتمال است: ۱- به معنای «عقدتم» مثل «عافاه اللّٰه» (خدا او را عفو کند) و «عاقبت اللص» (دزد را تعقیب کردم) و «طارقت النعل» (نعل را کوبیدم) ۲- به معنای باب مفاعله و مقتضی دو فاعل یا بیشتر. یعنی یؤاخذکم بما عاقدتم علیه الیمین» (خداوند شما را به آنچه بر آن در میان خود عقد قسم می کنید، مؤاخذه می کند) بنا بر این جار و مجرور- که

ضمنا عایـد موصول است- حذف شده. مثل: «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ» (حجر ۹۴: فاصدع بما تؤمر به). در دو قرائت اول، ممکن است «ما» را مصدریه بگیریم تا نیازی به ضمیر عاید، نباشد.

مثل: «لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ» (بقره ۱۰: لهم عذاب الیم بکذبهم).

لغت ... ص : ۱۶۰

لغو: کارهـای بی ارزش. قسم لغو یـا «لغو یمین» یـاد کردن قسم های غلطی است که از روی قصـد نباشـد. مثل «لا و اللّه» که به سهو گفته شود. این معنی از امام باقر و امام صادق روایت شده است. «عقد یمین» و «عقد عهد» و «عقد حبل» استعمال میشوند ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۶۱

یعنی: بستن سوگند، بستن عهد، بستن ریسمان.

تحریر: آزاد کردن بنده (از حریت). فرزدق گوید:

أ بنی غدانه اننی حررتکم فوهبتکم لعطیه بن جعال

یعنی: ای بنی غدانه، من شما را آزاد کردم و به عطیه بن جعال بخشیدم.

شأن نزول ... ص : ۱۶۱

گوینـد: هنگامی که آیه «لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ» نازل شـد، گفتنـد: یا رسول اللّه، با سوگندها چکار کنیم؟ خداوند این آیه را نازل کرد.

ابن زید گوید: آیه در باره عبد اللّه بن رواحه نازل شد. او مهمان داشت و همسـرش غذا را دیر حاضر کرد. از اینرو سوگند یاد کرد که غذا نخورد، همسرش نیز سوگند یاد کرد که اگر شوهرش نخورد، غذا نخورد. مهمان نیز سوگند یاد کرد:

که: اگر آنها نخورند، او هم نخورد و عبد اللّه غذا خورد و آنها نیز غذا خوردند.

سپس جریان را به اطلاع پیامبر رسانید و خداوند این آیه را نازل کرد.

مقصود ... ص : ۱۶۱

لا يُؤاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمانِكُمْ: در سوره بقره در بـاره قسم لغو و حکم آن بحث شـد. به نظر بیشتر مفسـران و فقها چنین سوگندی کفاره ندارد تنها از ابراهیم نخعی نقل کرده اند که او کفاره را لازم می دانست.

وَ لكِنْ يُؤاخِذُكُمْ بِما عَقَّدْتُمُ الْأَيْمانَ: اگر «ما» موصوله باشد یعنی «بالذی عقدتم» و اگر مصدریه باشد، یعنی «بعقدکم» یا «بتعقیدکم» یا «بمعاقدتکم» عطا گوید: مقصود این است که: چیزی را نیت و بر آن سوگند یاد کنند. مجاهد گوید:

مقصود تصمیم گرفتن است.

فَكَفَّارَتُهُ إِطْعامُ عَشَرَةِ مَساكِينَ: کفاره مخالفت قسم، اطعام ده نفر مستمند است.

در اینجا ذکری از مخالفت سوگند نشده است زیرا از کلام معلوم است و از طرفی باجماع امت، کفاره قسم هنگامی واجب است که: مخالفت قسم بشود.

درباره مقداری که باید به مستمندان داد، اختلاف است. شافعی گوید: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۶۲

مقدار آن یک «مد» یعنی دو سوم «من» می باشد. ابو حنیفه گوید: نصف صاع (تقریبا نصف

سه کیلو) گندم یا جو یا خورما. سایر کفاره ها نیز همین اندازه است.

اصحاب ما گویند: باید بهر یک «یک مد» یا «دو مد» داد (و هر مدی تقریبا یک چارک است) جایز نیست که این مقدار به پنج نفر داده شود. فرقی نیست که مستمندان زن باشند یا مرد.

مِنْ أَوْسَطِ ما تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ: در اینباره دو قول است: ۱- منظور نان است، زیرا نان نسبت به گوشت و نمک و روغن و روغن زیتون و چیزهای دیگر حد وسط میباشد ۲- ابن عباس گوید: منظور حد وسط مقدار است. یعنی آن مقدار متوسطی که در سختی و وفور نعمت به اهل خود می دهید بمستمندان دهید.

أَوْ كِسْوَتُهُمْ: حسن و مجاهد و عطا و طاووس گویند: منظور این است که بهر- مستمندی یک لباس داده شود. مذهب شافعی هم همین است. ابو حنیفه گوید: مقصود هر چیزی است که به آن لباس گفته شود. در روایات آمده است که: بهر یک باید یک پیراهن و شلوار داد و در صورت عدم تمکن، یک پیراهن.

أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ: یا اینکه بنده ای را آزاد کنند. مقصود از «رقبه» یک انسان سالم است و فرقی میان مرد و زن و کودک و کافر و مسلمان نیست. البته مسلمان بهتر است. این سه کفاره، واجب تخییری است. برخی گفته اند: یکی از آنها بطور غیر معین واجب است. شرح این مطالب در کتب اصول فقه، آمده است.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ: هر کسی بکفارات مذکور، دسترسی ندارد، باید سه روز روزه بگیرد. کلمه «صیام» مرفوع و خبر یا مبتداست. حد دسترسی نداشتن است، این است که مخارج یک شبانه روز خود و

خانواده، را نداشته باشد.

شافعی نیز همین طور گوید. روزه را باید پی در پی گرفت. چنان که ابی و ابن عباس و مجاهد و قتاده و اکثر فقها گویند. در قرائت ابن مسعود است «ثلاثه ایام متتابعات» سوگند بر سه قسم است، ۱- سوگندی که عمل به مفاد آن واجب و ترک آن معصیت است. در این صورت، مخالفت سوگند بدون هیچ خلافی کفاره دارد. مثل سوگند ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۶۳

به نخوردن شراب. ۲- سوگندی که عمل به مفاد آن معصیت و ترک آن طاعت است.

در این صورت به نظر اصحاب ما مخالفت سوگند، کفاره ندارد. فقهای دیگر در اینباره اختلاف دارند، مثل سوگند بر ترک نماز. ۳- سوگند بر کاری که مباح است. مثل اینکه قسم بخورد که فلان لباس را نپوشد. مخالفت چنین سوگندی بدون هیچ خلافی، کفاره دارد.

ذلِکَ کَفَّارَةُ أَیْمانِکُمْ إِذا حَلَفْتُمْ: اینهاست کفاره مخالفت سوگندهای شما.

زیرا خود سوگند، کفاره ندارد، بلکه مخالفت آن کفاره دارد. اگر پیش از مخالفت سوگند، کفاره بدهد، شافعی گوید: کافی است و ابو حنیفه گوید: کافی نیست.

وَ احْفَظُوا أَیْمانَکُمْ: در اینباره دو قول است: ابن عباس گوید: منظور این است که سوگند نخورید. دیگران گویند: منظور این است که: از مخالفت سوگند خودداری کنید. جبایی همین قول را اختیار کرده و همین قول قویتر است، زیرا تردیدی نیست که سوگند خوردن، در صورتی که برای کار حرام نباشد. مباح است.

تنها مخالفت سوگند است که مباح نیست.

از این آیه، استفاده میشود که قسم برای کار حرام، ارزشی ندارد، زیرا اگر ارزشی داشت، مخالفت آن حرام بود. بنا بر این کفاره هم

ندارد.

كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ: همانطوری که خداوند حکم کفاره و سایر احکام، برای شما بیان کرد، آیات و فرایض خود را برای شما بیان می کند که او را شکر کنید.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۱۶۴

[سوره المائده (۵): آيات ۹۰ تا ۹۱] ... ص : ۱۶۴

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۹۰) إِنَّما يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (۹۱)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۶۴

ای مردم مؤمن، شراب و قمار و بت ها و تیرها جز پلیدی عمل شیطان نیستند، بنا بر این از آنها اجتناب کنید، شاید رستگار شوید. تنها اراده شیطان این است که در شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه افکند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد.

آیا نهی خدا را اطاعت می کنید؟

---

(۱)- آیه ۹۰ و ۹۱ سوره مائده جزء ۷ سوره ۵

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۱۶۵

بيان آيه ۹۰- ۹۱ ... ص : ۱۶۵

لغت ... ص : ۱۶۵

خمر: شراب انگور. علت اینکه آن را خمر نامیده اند این است که ایجاد مستی می کند و در نتیجه عقل را می پوشاند.

میسر: قمار. اصل این کلمه از «یسر» یعنی آسانی است. علت اینکه دست چپ را «یسار» نامند، این است که آن را برای سهل شدن کارها بفال نیک گرفته اند و یا اینکه با کمک بدست راست، موجب آسان شدن عمل میشود.

انصاب: جمع «نصب»، بتها. علت اینکه بت را «نصب» نامند این است که برای عبادت، نصب شده است انتصاب یعنی برخاستن «نصب» به معنای رنج است زیرا انسان را از کاری که برای آن منصوب شده، باز می دارد. عشی گوید:

و ذا النصب المنصوب لا تنسکنّه و لا تعبد الشیطان و اللّه فاعبدا

یعنی: آن بتی که نصب شده و شیطان را عبادت نکن. خدای یکتا را عبادت کن ازلام: جمع «زلم» تیرهایی که بمنظور قمار بکار می بردند. در باره «ازلام» در آغاز سوره، بحث کردیم.

رجس: پلید. «رجس» شدت آواز. اما «رجس» هر چیزی است که ذکر آن قبیح باشد.

مقصود ... ص : ۱۶۵

بدنبال احکامی که در آیات پیش بیان کرد، اکنون مسلمانان را از کارهایی که مردم جاهلیت میکردند، نهی کرده، می فرماید:
یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ:

درباره معنای «خمر و میسر» در سوره بقره گفتگو کرده ایم. ابن عباس گوید:

- مقصود از خمر، همه مشروبات سکر آور (و الکلی) است. پیامبر گرامی اسلام فرمود: خمر از نه چیز است: عسل، انگور، مویز، خورما، گندم، ذرت، جو، نوعی از جو که پوست ندارد. منظور از «میسر» قمار است. قمار با چیزهای

بسیاری انجام میگیرد.

وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ

رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ: درباره «انصاب و ازلام» در اول همین سوره (آیه ۲) بحث کرده ایم بدیهی است که منظور از حرمت خمر و قمار و انصاب و ازلام. حرمت نوشیدن خمر و بازی قمار و پرستش بتها و برد و باخت با تیرهاست.

این کارها پلید بوده، جنبه شیطانی دارند. اگرچه همه اینها مخلوق خدا هستند لکن چیزهایی هستند که شیطان برای ایجاد فساد در میان مردم از آنها استفاده می کند. مردم را بباده نوشی وامیدارد تا عقل از کفشان باز ستاند و بقمار وامیدارد تا اخلاق زشت در میان آنها رواج دهد و به بت پرستی وادار میکند تا آنها را مشرك سازد و به برد و باخت با تیرها وا میدارد که خود نوعی از قمار است. حتی بازی کودکان با گردو، نیز قمار است. از اینجهت است که خداوند اینها را از اعمال پلید شیطان معرفی کرده است.

فَاجْتَنِبُوهُ: ضمیر به «عمل شیطان» باز می گردد. یعنی از عمل شیطان اجتناب کنید. لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ: تا رستگار شوید.

دلالت آیه ... ص : ۱۶۶

این آیه، از چهار جهت بر حرمت خمر و قمار و بت پرستی و برد و باخت با تیرها دلالت دارد: ۱- خداوند آنها را «رجس» معرفی کرده. «رجس» چیز نجس است، شکی نیست که چیز نجس حرام است. ۲- آنها را به عمل شیطان نسبت داده است و عمل شیطان حرام است ۳- دستور داده است که از آنها اجتناب کنند و دستور خدا واجب الاطاعه است ۴- رستگاری و سعادت را در اجتناب از آنها دانسته است.

بدیهی است که شرب خمر و قمار و بت پرستی، عمل شیطانی هستند. ممکن است ضمیر «فَاجْتَنِبُوهُ» به «رجس»

باز گردد.

در این آیه، خداوند متعال شراب را در ردیف «بت پرستی» قرار داده، تا نسبت بحرمت آن شدت نشان دهد. از اینرو امام باقر (ع) فرمود: «شخص دائم الخمر مثل بت پرست است» از همین جا استفاده میشود که نه تنها خوردن شراب حرام است، بلکه خرید و فروش و سایر تصرفات نیز حرام است:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۶۷

در آیه بعد، این مطلب را بیان میکند که منع از باده نوشی و قمار، بخاطر صلاح و خیر دنیا و آخرت مردم است.

إِنَّما یُرِیدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ: ابن عباس گوید: منظور سعد بن ابی وقاص و مردی از انصار است که با یکدیگر عهد برادری بسته بودند. مردی انصاری سعد را بمهمانی دعوت کرد و سفره طعام و شراب گستردند و چندان بخوردند که مست شدند. در این وقت، بر یکدیگر فخر فروشی کردند و کار بجنگ و زد و خورد کشید. مرد انصاری قطعه استخوانی برداشت و چنان بر بینی سعد کوبید، که بینیش را درهم شکست. خداوند متعال. این آیه را درباره آنان نازل کرد. یعنی: شیطان می خواهد شما را اغوا کند و به شراب خوردن وا دارد تا عنان عقل را از کف شما بگیرد و بکارهایی وا دارد که در حال عادی انجام نمی دهید.

قتاده گوید: افراد بر سر مال و همسر خود قمار می کردند، سرانجام افراد مال و همسر باخته، در پس زانوی غم می نشستند و نقشه می کشیدند که انتقام خود را از رقبای خود بگیرند. بدینترتیب، قمار بازی نتیجه ای جز کینه و عداوت ندارد.

وَ یَصُدَّکُمْ عَنْ

ذِكْرِ اللَّهِ: شیطان می خواهد از این راه شما را از یاد خداوند باز دارد تا شکر نعمتهای او را بجای نیاورید.

وَ عَنِ الصَّلاةِ: و شما را از نماز که پایه محکم دین است، غافل گرداند.

فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ: جمله سؤالی و معنای آن امر است. یعنی خدا را اطاعت کنید و نهی او را زیر پا نگذارید.

بدیهی است که خداوند از این افعال منع و مذمت کرد. هر گاه زشتی عملی ثابت باشد سپس از مخاطب سؤال کنند که: «آیا ترک خواهی کرد؟» وظیفه او اقرار به ترک است. گویی به او گفته میشود:

- آیا بعد از آنکه زشتی این کارها ثابت شد، باز هم آنها را انجام می دهی؟! این جمله برای منع از انجام کاری، رساتر است. یعنی: نهی را اطاعت کنید و شراب ننوشید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۶۸

[سوره المائده (۵): آیات ۹۲ تا ۹۳] ... ص : ۱۶۸

اشاره

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما عَلى رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ (۹۲) لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹۳)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۶۸

و خدا و پیامبر را اطاعت کنید و از کارهای حرام اجتناب کنید و اگر سرپیچی کنید بدانید که وظیفه پیامبر ما رسانیدن دستورات ما بطور واضح و آشکار است.

بر کسانی که ایمان آورده، عمل صالح انجام دهند، در آنچه میخورند، گناهی نیست، در صورتی که تقوی و ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند سپس تقوی و ایمان داشته باشند، سپس تقوی و احسان. خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

---

(۱)- آیه ۹۲ و ۹۳ سوره مائده جزء ۷ سوره ۵

بيان آيه ۹۲ ... ص : ۱۶۹

مقصود ... ص : ۱۶۹

قبلاـ مردم را امر كرد كه از شراب و قمار و بت پرستى اجتناب كننـد. اكنون دسـتور مى دهـد كه پيامبر را در همه دسـتوراتش اطاعت نمايند:

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ: طاعت، عبارت از فرمانبردارى است. بنا بر اين مانعى نـدارد كه انسان از دو كس فرمانبردارى كند، هم از خدا و هم از پيامبرش.

وَ احْذَرُوا: در اينجا امر مى كند كه از كارهاى حرام، اجتناب كنيد. عطا گويد:

يعنى از خشم من بپرهيزيد. حذر يعنى خوددارى از كارى كه زيانبخش است.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما عَلى رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ: اگر اعراض كنيد و امر خدا و رسول را بكار نبنديد، بدانيد كه وظيفه پيامبر ما گفتن و رسانيدن است. بدينترتيب، مردم را تهديد مى كند و مى ترساند. يعنى با مخالفت و سرپيچى از گفتار پيامبر ما خود را سزاوار كيفر مى سازيد. مقصود از «بلاغ مبين» سخنى است كه روشن و واضح، ادا شود و براى رعايت اختصار اين كلمه، بكار رفته است و بهر صورت، مردم بايد وظيفه خود را از بيانات پيامبر، بفهمند، خواه اطاعت كنند، خواه

سرپیچی.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۷۰

بیان آیه ۹۳ ... ص : ۱۷۰

شأن نزول ... ص : ۱۷۰

هنگامی که قانون حرمت شراب و قمار، بوسیله قرآن کریم اعلام شد، صحابه عرض کردند:

- یا رسول اللّه، درباره برادران دینی ما- که شراب میخوردند و مال قمار بازی را مصرف می کردند- چه می فرمایی؟! از اینرو خداوند، این آیه را نازل کرد. این قول از ابن عباس، انس بن مالک، براء بن عازب، مجاهد، قتاده و ضحاک است.

برخی گفته اند:

- این آیه در باره اشخاصی مثل عثمان بن مظعون و ... که گوشت را بر خود حرام و براه تارکان دنیا قدم گذارده بودند، نازل شد. در این آیه، خداوند به آنها فرمود:

خوردن چیزهای مباح، برای آنها مانعی ندارد. باید از چیزهای حرام، اجتناب کنند.

مقصود ... ص : ۱۷۰

لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا: بر مردمی که ایمان آوردند و کار شایسته کردند، از لحاظ خوردن شراب و مال قمار، پیش از نازل شدن آیه حرمت، گناهی نیست. لکن در تفسیر اهل بیت وارد شده است که منظور چیزهای حلالی است که آنها خورده اند. کلمه «طعموا» هم شامل خوردن و هم شامل آشامیدن است.

وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ: و خدا و رسولش را اطاعت کرده باشند.

ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا: سپس بر تقوی و ایمان خود استوار مانده باشند.

ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا: سپس کارهای واجب و مستحبّ را انجام داده باشند.

در اینجا سه بار، تقوی تکرار شده است. مقصود از تقوی اول، خودداری از شرب خمر، بعد از حرمت و منظور ما از تقوای دوم، استوار و ثابتقدم بودن بر ترک شراب ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۷۱

و منظور از تقوای سوم، ترک همه معصیتها و انجام کارهای نیکوست.

برخی گفته اند:

- مقصود از تقوای اول،

خودداری از معصیتهایی است که ضرر آن متوجه خود انسان میشود و مقصود از ایمان اول، ایمان به خدا و قبول دستورهای اوست. مقصود از تقوای دوم، خودداری از معصیتهای سمعی و ایمان به قبح آنها و لزوم اجتناب از آنهاست.

مقصود از تقوای سوم خودداری از تعدی و تجاوز نسبت به مردم است.

ابو علی جبایی گوید:

- شرط اول نسبت بزمان گذشته و شرط دوم نسبت بدوام و استمرار بر ترک شراب و شرط سوم نسبت به خودداری از ستم در حق مردم است.

وی برای اثبات اینکه تقوای سوم به معنای خودداری از ستم است، به کلمه «احسنوا» استدلال می کند و می گوید:

- هر گاه «احسان» متعدی باشد، معصیتهایی که پیش از آن ذکر شده، نیز باید متعدی باشد. یعنی: خوبی بدیگران و بدی بدیگران.

لکن این استدلال، ضعیف است، زیرا دلیلی نداریم که در اینجا منظور از «احسان» احسان بغیر است. ممکن است مقصود احسان بخود باشد چنان که هر گاه کسی کار بسیار خوبی انجام دهد باو میگویند «احسنت» وانگهی اگر مقصود از «احسان» احسان به غیر باشد، چه مانعی دارد که فعل متعدی عطف بر فعل لازم شود؟! اگر صریحاً می فرمود: آنها از همه زشتیها- خواه نسبت بخود یا نسبت بدیگران- خودداری و در باره دیگران نیکی کردند، مانعی نداشت.

شاید علت این که ابو علی درباره «تقوا» ی سوم، این مطالب را گفته، این است که: چون شرط اول را مربوط به گذشته و شرط دوم را مربوط به حال دانست، نمی توانست شرط سوم را به زمانی دیگر- یعنی آینده- مربوط سازد، زیرا بگمان خودش چنین چیزی جایز نیست. حال آنکه مانعی ندارد که شرط

اول را بر ماضی و شرط دوم را بر حال و شرط سوم را بر آینده مورد انتظار، حمل کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۷۲

اینکه متکلمان می گوینـد: واسـطه ای میان گذشـته و آینـده، بنام حال وجود ندارد، زیرا فعل اگر موجود شده، ماضـی است و اگر هنوز موجود نشده، آینده است، لطمه ای بجنبه ادبی و نحوی مطلب، نمی زند، زیرا درست است که واسطه ای میان وجود و عـدم یـا گذشـته و آینـده، بنـام حال وجود نـدارد، لکن چیزی که در نزدیک ترین زمان انجام میشود، مانعی نـدارد که حال نامیده شود.

سید مرتضی می گوید:

- مفسران درباره تکرار کلمه تقوی- که به نظرشان اشکالی بزرگ بوده است به تفصیل، بحث کرده اند. اما آنچه که مهم تر و مشکل تر بوده، رها کرده اند. مطلبی که اشکال آن بیشتر است، این است که:

- خداونـد می فرماید: مردم مؤمن و نیکوکار، در آنچه خورده اند، در صورتی که دارای تقوی و ایمان و عمل صالح بوده اند، گناهی نکرده اند و از آیه شـریفه چنین بر می آید که: کار مباح در صورتی گناه نیست که شخصـی که آن را انجام می دهد، دارای صـفت ایمـان و تقوی و نیکوکـاری باشـد. حـال آنکه کـار مبـاح، حتی برای اشـخاص کافر، گناهی نـدارد، تا چه رسـد بدیگران.

سپس می گوید:

- ما برای حل این شبهه، دو راه داریم:

۱- هر گـاه، برای اینکه شـرط تقوی و ایمان و عمل صالـح، دارای اثر و فایـده باشـند، قـدری دایره مشـروطه را وسـیعتر کنیم و بگوییم: تقدیر آیه، این است:

- لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا و غیره اذا ما اتقوا و ..

یعنی: بر مردم مؤمن و نیکوکار، در آنچه

میخورند و کارهای دیگرشان گناهی نیست، در صورتی که تقوی و ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند سپس دارای تقوی و ایمان باشند ... اشکال فوق بر طرف خواهد شد.

زیرا شرط نفی گناه، حتماً باید دارای اثر باشد، بطوری که هر گاه شرط منتفی شد، گناه ثابت شود. دانستیم که خودداری از گناه، شرط گناه نبودن شراب

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۷۳

خواری آنهاست، این شرط بخودی خود برای سلب گناه کافی است و از آنجا که بدنبال آن، ایمان، عمل صالح ذکر شده است و آنها در نفی گناه بی اثرند، پی می بریم که باید در آیه، آنچه ما تقدیر گرفتیم، مقدر باشد تا شرط با مشروط برابری کند، زیرا کسی که از خوردنیهای حرام، اجتناب کند، در برابر چیزهایی که میخورد، مسئول نیست. لکن ممکن است بواسطه ترک یا تضییع واجبی، گنهکار شناخته شود. اما وقتی که شرط کردیم که خودداری از کار زشت، از کسی انجام شده است که بخداوند هم ایمان دارد و رفتار او هم نیکوست، هر گونه گناهی از او سلب خواهد شد.

آنچه درباره حذف گفتیم، عجیب نیست، زیرا سیاق کلام بر آن دلالت دارد.

عادت عرب این است که چنین حذفهایی را در کلام مرتکب و به نیروی دلالت کلام بر آن، متکی شوند. چنان که شاعر گوید:

تراه کان اللّه یجدع انفه و عینیه ان مولاه ثاب له و فر

یعنی: او را می بینی که گویی خداوند بینی و چشمانش را قطع کرده است.

اگر مولایش باز گردد، برایش مال فراوانی است. بدیهی است که بینی را قطع می کنند، لکن چشم را قطع نمی کنند،

بلکه بیرون می آورند، بنا بر این موضوع بیرون آوردن چشم، بخاطر قوت دلالت کلام، حذف شده است.

۲- اگر ایمان و عمل صالح را در شرط حقیقی نگیریم و بگوییم: اگرچه بر شرط حقیقی عطف شده اند، لکن مقصود خداوند متعال این است که: با این بیان، وجوب ایمان و عمل صالح را اعلام کند، زیرا اینها نیز مثل تقوی که شرط سلب گناه است، واجب و لازمند، اگر چه از لحاظ شرط بودن، مثل هم نیستند.

این خود گسترشی است در بلاغت سخن «که عقل را از نیکی و عظمت خود به حیرت می اندازد.

برخی گفته اند: ممکن است درباره مؤمن گفته شود که گناهی بر او نیست و درباره کافر گفته شود که سزاوار کیفر بوده، در گناه غوطه ور است و بنا بر این گفته نمیشود: که بر او گناهی نیست. و نیز شخص کافر راه شناسایی حلال و حرام را بر خود
ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۷۴

مسدود کرده، توجهی به آن ندارد. از اینرو تنها مؤمن را ذکر کرده است.

وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ: خداوند میخواهد مردم نیکو کار را پاداش دهد و مقام و منزلت آنها را بالا برد. در روایت است که:

- قدامه بن مظعون، در ایام خلافت عمر، شراب خورد. عمر میخواست او را تازیانه زند. او گفت:

- لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا ...

عمر می خواست او را رها کند. علی ع فرمود:

- او را در میان اصحاب پیغمبر بگردانید. اگر آیه تحریم خمر را از احدی نشنیده است، او را آزاد کنید و اگر شنیده است، او را وادار به توبه کنید و تازیانه

بزنید و اگر توبه نکرد، او را بکشید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۷۵

[سوره المائده (۵): آیات ۹۴ تا ۹۵] ... ص : ۱۷۵

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْ ءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِماحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدى بَعْدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِيمٌ (۹۴) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ أَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياماً لِيَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ (۹۵)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۷۵

ای مردم مؤمن، خداوند شما را به بعضی از شکارها که با دست یا نیزه شکار می کنید، می آزماید تا ظاهر شود که چه کسانی در نهان از او بیم دارند. هر کس بعد از آن تجاوز کند، برایش عذابی دردناك است. ای مردم مؤمن، در حال احرام، شکار را مکشید. کسی که بعمد شکاری را بکشد، کفاره او گاو و یا گوسفند یا شتری است مثل مقتول باشد و دو نفر عادل مطلع به برابر بودن آنها حکم کنند، قربانی لازمی است که باید به کعبه رسد و قربانی شود، یا کفاره او طعام مستمندان یا معادل آن چند روز روزه است، تا کیفر کردار خود را بچشد. خداوند از آنچه گذشته، عفو کرده است و کسی که به شکار باز گردد، خداوند از او انتقام می گیرد و خداوند قادری است صاحب انتقام-

---

(۱)- آیه ۹۴ و ۹۵ سوره مائده جزء ۷ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۷۶

بیان آیه ۹۴- ۹۵ ... ص : ۱۷۶

قرائت ... ص : ۱۷۶

فجزاء: کوفیان و یعقوب، این کلمه را به تنوین و دیگران بدون تنوین و مضاف به «مثل» خوانده اند.

قرائت اول بنا بر این است که «مثل» صفت برای «جزاء» باشد. یعنی:

«فالواجب علیه جزاء من النعم مماثل ما قتل من الصید» در قرائت دوم، اگر چه بر شخص محرم، جزای خود شکار واجب است نه جزای مثل آن. لکن در ادبیات عرب، چنین تعبیری معمول است. مثل «انا اکرم مثلک» یعنی «انا اکرمک» کفاره طعام مساکین: اهل مدینه و ابن عامر، «کفاره» را اضافه کرده اند به «طعام» دیگران «کفاره» را به تنوین خوانده اند.

وجه قرائت دوم این است که: «طعام» عطف بیان است برای «کفاره»

و وجه قرائت اول این است که چون کفاره دهنده را میان سه چیز: قربانی، اطعام و روزه مخیر کرده اند، از این جهت، کفاره را به طعام اضافه کرده و گویی مقصود این است:

کفاره طعام، نه کفاره قربانی و نه کفاره روزه. «۱»

لغت ... ص : ۱۷۶

بلاء: آزمایش که به منظور آشکار شدن باطن شخص صورت می گیرد.

غیب: آنچه از حواس آدمی پنهان است. از همین کلمه است «غیبت» که بدگویی از کسی در غیاب اوست.

حرم، جمع حرام. حرام و محرم دارای یک معنی هستند، مثل «حلال و محل»

---

(۱)- قرائتهای دیگری از غیر قراء هفتگانه، نقل شده است که ما از نقل آن خودداری کردیم

احرام: به معنای داخل شدن در ماه حرام و داخل شدن در حرم و پوشیدن لباس احرامی برای انجام مناسک حج. اصل معنای این کلمه، منع است.

مثل و مثَل و شبه و شبَه: همه بیک معنی هستند.

نعم: شتر و گاو و گوسفند. اینها را با هم «نعم» گویند، شتر را به تنهایی نیز «نعم» گویند. لکن گاو و گوسفند را به تنهایی «نعم» نمی گویند.

عدل: فراء گوید: یعنی چیزی که از جنس شیئی نباشد و معادل آن باشد. عدل:

مثل. بصریان گویند: «عدل و عِدل» هر دو به معنای مثل هستند، خواه از جنس شیئی باشند یا نباشند.

و بال: سنگینی چیزی از لحاظ ناراحت کردن. مثل: «فَأَخَذْناهُ أَخْذاً وَبِيلًا» (مزمل ۱۶: گرفتیم او را گرفتنی سخت و سنگین) به ساطور قصابان می گویند «وبیل»

اعراب ... ص : ۱۷۷

لَيَبْلُوَنَّكَمُ: لام قسم مِنَ الصَّيْدِ: «من» برای تبعیض و درباره آن دو احتمال است: ۱- مقصود شکار زمینی است نه آبی ۲- مقصود شکار در وقت احرام است. این شکار بعضی از شکارهاست.

ممکن است «من» برای بیان جنس باشد مثل: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ» (حج ۳۰: بپرهیزید از پلیدی که عبارت از بت است)
منظور از «صید» در اینجا مصدر نیست، بلکه اسم مفعول یعنی «مصید» است بدلیل

«تَنالُهُ أَيْدِيكَمْ وَ رِماحُكَمْ» يعنى شكارى كه دست شما و نيزه هاى شما به آنها مى رسد.

بـالغيب: در محـل نصب و حال. يعنى: «من يخافه غايباً» مثل «مَنْ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ» (ق ۳۳) وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ: در محـل نصب و حال.

هـديا: حال يعنى «مقـدرا ان يهـدى» بالِغَ الْكَعْبَةِ: نيز حال است در اصل «بالغاً الكعبه» و تنوين براى تخفيف حذف شده و اضافه لفظى است.

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۱۷۸

صياماً: تميز نسبت.

فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ: يعنى: «و من عاد فهو ينتقم اللَّه منه» زيرا وقتى كه جواب شرط فعل باشد، فاء بر آن داخل نميشود.

مقصود ... ص : ۱۷۸

اشاره

در آغـاز اين سوره، بطور اجمـال، حكم حرمت صـيد بر اشـخاص محرم، بيـان شـد، اكنون به تفصـيل اين مطلب، پرداخته، مى فرمايد:

يـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: اگر چه كـافران نيز در برابر اعمـال دينى مكلف هسـتند، لكن تنها خطاب را متوجه مؤمنان مى سازد، زيرا تنها آنها هستند كه از اين خطاب، بهره مند مى شوند. برخى گفته اند: خداوند كافران را مورد اعتنا قرار نداده است.

لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْ ءٍ مِنَ الصَّيْدِ: خداوند فرمانبردارى شما را از راه تحريم بعضى از شكارها آزمايش مى كند. كلبى گويد: علت اينكه آزمايش خداوند، اين است كه:

بنـدگان را امر و نهى مى كنـد تـا آنچه پيش خداونـد، معلوم است، آشـكار سازنـد و پاداش و كيفر، صـحيح باشـد. گفته انـد: خداوند امت محمد را بوسيله شكار خشكى آزمايش كرد و امت موسى را بوسيله شكار دريايى.

تَنالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِماحُكُمْ: در اينباره اقوالى نقل كرده اند:

۱- ابن عباس و مجاهد گويند: مقصود اين است كه شكار خشكى حرام است.

آن شكارهايى كه در دسترسى هستند عبارتند از: جوجه هاى پرندگان و بچه هاى حيوانات وحشى و تخم

پرندگان و آنهایی که با نیزه شکار می شوند، خود پرندگان و حیوانات وحشی هستند. این معنی از امام صادق (ع) نیز روایت شده است.

۲- ابو علی جبایی گوید: مقصود شکارهایی است که در حرم بدست یا به نیزه، صید میشوند، زیرا حیوانات حرم، با مردم انس می گیرند و از آنها فرار نمی کنند و این از آیات خداست.

۳- مقصود، شکارهای دور و شکارهای نزدیک است.

لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخافُهُ بِالْغَيْبِ: با شما طوری رفتار می کند که گویی می خواهد از ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۷۹

باطن شما اطلاع پیدا کند. یا اینکه: می خواهد آنچه که پیش او معلوم است- یعنی ترس باطنی شما که موجب اطاعت فرمان او میشود- آشکار گردد. برخی گفته اند:

یعنی برای اینکه بوجود خوف، در نهان ایشان علم پیدا کنند، چه با صادر شدن نهی، این خوف، حاصل میشود و متعلق علم خدا قرار می گیرد. البته خدا می داند که این خوف با صدور نهی، حاصل می شود. بنا بر این «خوف» حادث میشود، نه علم خدا.

مقصود از «بالغیب» در حال خلوت و تنهایی است و بقولی ترس از عقاب، در آن حالی که هیچکس او را نمی بیند. ابو القاسم بلخی گوید: اگر چه خداوند بکردار مردم آگاه بوده و هست، لکن صحیح نیست که به اتکای علم خود، آنها را کیفر دهد، بلکه باید این کردار، از آنها ظاهر گردد. بنا بر این تکلیف و آزمایش لازم است.

فَمَنِ اعْتَدى بَعْدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِيمٌ: هر کس بعد از این، از حد خدا تجاوز و در حرم و موقع احرام، شکار کنند، گرفتار عذابی دردناک خواهد شد. سپس کیفر این تجاوز را در

آیه بعد بیان می کند.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ: درباره اینکه مقصود از «صید» چیست؟

اختلاف است:

عراقیان گویند: مقصود هر حیوان وحشی است. اعم از اینکه ماکول باشد یا نباشد و استدلال آنها به شعری است که از علی ع نقل شده:

صید الملوك ارانب و ثعالب فاذا رکبت فصیدی الأبطال

یعنی: شکار پادشاهان، خرگوشان و روبهان است و شکار من هر گاه سوار شوم پهلوانان است. مذهب اصحاب ما نیز همین است.

شافعی گوید: مقصود حیوانی است که گوشت آن مأکول و حلال باشد.

وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ: در حالی که احرام حج یا احرام عمره بسته اید. برخی گویند: یعنی در حرم باشید. جبایی گوید: آیه بر هر دو قول دلالت دارد و همین وجه، صحیح است.

علی بن عیسی گوید: فقط دلالت بر احرام حج و عمره دارد.

وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً: حسن و مجاهد و ابن زید و ابن جریج و ابراهیم گویند: ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۸۰

مقصود این است که احرام خود را فراموش کرده باشد و از روی عمد حیوانی را بکشد ولی هر گاه با توجه باحرام، چنین عملی را مرتکب شود، کفاره ندارد، زیرا گناه آن بزرگتر از این است که بوسیله کفاره، قابل جبران باشد.

ابن عباس و عطا و زهری گویند: مقصود این است که: با توجه به احرام، مرتکب قتل حیوانی شود. عقیده اکثر فقها نیز همین است. البته اگر از روی خطا و فراموشی نیز حیوانی را بکشد، باید کفاره بدهد. عموم اهل تفسیر و اهل علم، بر همین عقیده اند.

از ائمه ما (ع) نیز همین طور روایت شده است. زهری گوید: قرآن کریم درباره شکار عمدی

نازل شده بود ولی در مورد شکار خطا نیز سنت، بر کفاره جاری شده است.

فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ: معنای این جمله را در مبحث قرائت، بیان کردیم.

زجاج گوید: ممکن است معنی اینطور باشد: «جزای این کار، مثل شکاری است که به قتل رسانیده است» بنا بر این «جزاء، مبتدا و «مثل» خبر آن است. درباره این «مثل» اختلاف است که آیا منظور، مثل از لحاظ قیمت است یا «مثل» از لحاظ خلقت. اکثر اهل علم، بر آنند که منظور، مثل از لحاظ خلقت است. بنا بر این، در «شتر مرغ» شتر و در «خر وحشی» و مشابه آن، گاو و در روباه و خرگوش، گوسفند است. از اهل بیت (ع) نیز همین طور روایت شده است. عقیده ابن عباس، حسن، مجاهد، سدی، عطا، ضحاك و ... نیز همین است. ابراهیم نخعی گوید: شکار را باید به قیمت عادله، در آورد و با قیمت آن شتر یا گاو یا گوسفندی خرید. بنا بر این منظور، مثل از لحاظ قیمت است. لکن صحیح، قول اول است.

يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ: ابن عباس گوید: یعنی دو نفر از افراد شایسته که از کیش و آیین شما و فقیه و عادل، هستند، ملاحظه می کنند که کدامیک از «گاو و گوسفند و شتر» به شکار شبیه ترند، آن گاه درباره آن حکم می کنند.

هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ: ابن عباس گوید: یعنی هر گاه به مکه رسید، حیوان را قربانی و گوشت آن را صدقه می کند. اصحاب ما گویند: اگر برای عمره، محرم بوده و شکار کرده است، حیوان را در مقابل کعبه، در مکه قربانی می کند و اگر برای حج، محرم

بوده، حيوان را در منى قربانى مى كند.

أَوْ كَفَّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ: درباره آن دو قول، نقل شده است:

۱- عطا گويد: منظور اين است كه حيوانى كه بايد قربانى شود، قيمت مى كند و قيمت آن را بطعام تبديل و به مستمندان صدقه مى كند. اين قول، صحيح است.

۲- شكار را فرض مى كنند زنده است و قيمت مى كنند، سپس قيمت آن را تبديل بطعام و صدقه مى كنند. اين قول از قتاده است.

أَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياماً: در اينباره نيز دو قول است:

۱- عطا گويد: منظور اين است كه در برابر هر مدى (تقريباً يك چارك) از طعام كه بايد صدقه دهد، يك روز روزه بگيرد. مذهب شافعى هم همين است.

۲- منظور اين است كه در برابر هر دو مدى يك روز روزه بگيرد. از ائمه ما (ع) نيز همين معنى روايت شده و راى ابو حنيفه هم همين است.

ترتيب كفارات ... ص : ۱۸۱

برخى گفته اند: اين كفاره ها به ترتيب هستند. ابن عباس و شعبى و سدى گويند:

آمدن لفظ «او» به خاطر اين است كه كفاره، از اين سه، خارج نيست.

برخى گفته اند: شخص مخير است كه يكى از اين كفارات را بدهد. از ابن عباس بنا بروايتى ديگر و عطا و حسن و ابراهيم، چنين نقل شده و مذهب ابو حنيفه و شافعى نيز همين است. اصحاب ما هر دو قول را روايت كرده اند.

لِيَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ: براى اينكه اگر توبه نكرد، كيفر كردار خود را در آخرت ببيند. برخى گويند: يعنى وخامت و دشوارى كيفر كردار خود را بوسيله كفاره، بچشد.

پرسش ترديدى نيست كه دادن كفاره، عبادت و عبادت، نعمت و مصلحت است. چرا «وبال» ناميده

شده است؟! پاسخ خداوند متعال، بر اثر نافرمانی تکلیف را دشوار می کند و دشواری تکلیف بر

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۸۲

مردم گران می آیـد. چنـان کـه «پیـه» را بر بنی اسـرائیل بر اثر نافرمـانی «روز شـنبه» حرام کرد و بر آنهـا گران آمـد، اگر چه بمصلحت آنان بود.

عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ: حسن گوید: یعنی از کارهایی که در جاهلیت، مرتکب شده اند، خداوند در گذشت. بقولی: یعنی خداوند از آنچه مسلمانان، پیش از نازل شدن آیه تحریم، انجام داده اند، در گذشت.

وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ: هر کس در حال احرام، کشتن شکار را تکرار کند، خداوند کیفر کردارش را می دهد. درباره کفاره تکرار شکار، اختلاف است: ابن عباس و حسن گویند: کفاره ندارد. از روایات اصحاب ما نیز همین طور استفاده میشود. عطا و سعید بن جبیر و ابراهیم معتقدند که کفاره لازم است. برخی از اصحاب ما نیز چنین فرموده اند:

وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ: خداوند قادری است که مغلوب نمیشود و از کسانی که او را نافرمانی کنند، انتقام می گیرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۸۳

[سوره المائده (۵): آیات ۹۶ تا ۹۷] ... ص : ۱۸۳

اشاره

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ ما دُمْتُمْ حُرُماً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۹۶) جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرامَ قِياماً لِلنَّاسِ وَ الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ الْهَدْيَ وَ الْقَلائِدَ ذلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۹۷)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۸۳

حلال است بر شـما شکار دریا و طعام آن که منفعتی است برای شما و مسافران و حرام است بر شما شکار خشکی، مادامی که محرم هستید و از خدایی که سرانجام بسوی او بازگشت می کنید، بپرهیزید.

خداونـد، کعبه را که خـانه حرام است و ماه حرام و قربانیهای بی قلاده و قلاده دار را قوام زنـدگی مردم قرار داد. تا بدانیـد که خداوند به آن چه در آسمانها و زمین است علم دارد و خدا بهر چیزی داناست.

---

(۱)- سوره مائده آیه ۹۶ و ۹۷ جزء ۷ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۸۴

بیان آیه ۹۶ ... ص : ۱۸۴

لغت ... ص : ۱۸۴

بحر: منظور هر آبی است عرب «نهر» را هم «بحر» می نامد. مثل «ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» (روم ۴۱: فساد در خشکی و غیر خشکی ظاهر شد) اغلب مورد استعمال «بحر» در آبهای شور است. لکن هر گاه بطور اطلاق گفته شود شامل نهرها هم میشود.

سیاره: مسافران

اعراب ... ص : ۱۸۴

متاعا: مصدر منصوب، مفعول مطلق، زیرا در «أُحِلَّ لَکُمْ» معنای «متعکم» وجود دارد. چنان که در «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهاتُکُمْ ... کِتابَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ» (نساء ۲۳) نیز در «حرمت» معنای «کتب» وجود دارد.

مقصود ... ص : ۱۸۴

اکنون خداوند متعال به بیان شکارهای حلال و شکارهای حرام پرداخته، می فرماید:

أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ: شکار آبی برای شما حلال است. البته با این آیه، شکار های تازه، حلال شمرده شده است، و گرنه درباره شکارهای کهنه و حلال بودن آن گفتگویی نیست. چنان که ابن عباس و زید بن ثابت و سعید بن جبیر و سعید بن مسیب و قتاده و مجاهد گویند.

وَ طَعامُهُ: و خوراکیهای دریا. در اینباره اختلاف است. ابن عباس و ابن عمر و قتاده گویند: مقصود حیوانات مرده است که از روی آب گرفته میشوند لکن آنچه مناسب مذهب ماست، قول دیگری است از ابن عباس بنا بروایت دیگر- و سعید بن مسیب و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۸۵

سعید بن جبیر و مجاهد. بنا بر این قول، منظور حیواناتی است که قبلا شکار شده و به نمک پاشیده و نگهداری کرده اند، زیرا به نظر ما خوردن گوشت میته، نه برای محرم جایز است و نه برای غیر محرم. برخی گفته اند: منظور میوه های و گیاهان دریایی است.

مَتاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ: قتاده و ابن عباس و حسن گويند: يعنى اينها منفعتى است براى مسافر و حاضر. و بقولى يعنى: براى اهل شهرها و دهات، خواه محل باشند، خواه محرم.

وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ ما دُمْتُمْ حُرُماً: از اين جمله، استفاده ميشود كه شكار خشكى، در حال احرام، و همچنين خوردن گوشت حيوانى كه ديگران شكار

کرده انـد، برای شـخص محرم حرام است. این معنی، از علی ع و ابن عبـاس و ابن عمرو سـعید بن جـبیر است. عمر و عثمـان و حسن بصری گویند: گوشت حیوانی که دیگری شکار کرده، «شده» بر شخص محرم، حرام نیست.

«صید» گاهی مصدر و به معنای شکار کردن و گاهی بمعنای «شکار شده» است.

بدیهی است که بهتر است آیه را بر هر دو معنی حمل و حکم حرمت «شکار کردن و شکار» را از آن استفاده کنیم.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ: دسـتوری است از جانب خداوند متعال که از همه معصـیتها و کارهای حرام اجتناب کنند، زیرا سرانجـام، روزی که هیچکس بر سود و زیـان خود یـا دیگری قـادر نیست، بسوی او بـاز گشت، خواهنـد کرد. آن روز، قیـامت است و نیک و بد، سزای خود را می بینند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۸۶

بیان آیه ۹۷ ... ص : ۱۸۶

قرائت ... ص : ۱۸۶

ابن عامر «قیماً للناس» و دیگران «قیاما للناس» خوانده اند. کلمه «قیام» مثل «صـیام» مصدر است. «قیم نیز ممکن است مثل «شـبع» (سیری) مصدر باشد و ممکن است الف آن حذف شده باشد. البته حذف الف آن تنها در شعر جایز است.

اگر مصدر باشد، اعلال آن لازم است، زیرا هر گاه فعل مصدری اعلال شود، مصدر آن نیز اعلال میشود.

لغت ... ص : ۱۸۶

کعبه: علت اینکه خانه خدا را کعبه گفته اند، چهار گوشه بودن آن است.

برخی گفته اند: علت اینکه کعبه نامیده شده، این است که از بناهای دیگر جدا افتاده است.

البیت الحرام: علت اینکه خانه خـدا را حرام گفته انـد، حرمت شـکار حیوانات و قطع اشـجار آن و به خاطر بزرگداشت حرمت آن است. در حدیث است که:

- در زیر مقـام نوشـته شـده است: منم خداونـد یکتا صاحب مکه. روزی که آسـمانها و زمین و این دو کوه را آفریـدم آنجا را حرمت بخشـیدم و کوه هـا را به هفت فرشـته راستین، محاصـره کردم. هر کس بخـاطر من بزیـارت این خـانه آیـد و حق آن را بشناسد و به خدایی من معترف باشد، جسدش را بر آتش حرام میکنم.

مقصود ... ص : ۱۸۶

در آیات پیش، درباره حرمت «حرم» سخن گفت. اکنون در باره کعبه و ماه حرام، می فرماید:

- جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرامَ قِياماً لِلنَّاسِ: خداونـد، حج کعبه یا نصب کعبه ترجمه مجمع البیان فی تفسـیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۸۷

را قوام زنـدگی و کسب های مردم قرار داد. کلمه «قیام» مصـدر است. گویی مقصود این است که مردم مسـلمان با نصب کعبه در میانشان، قیام میکنند و امر معیشت و احوال آنها بدینوسیله اصلاح میشود زیرا در زیارت کعبه، تجارت آنها سامان می گیرد و از انواع خیر و برکت، برخوردار میشونـد. سـعید بن جبیر گویـد: هر کس به زیارت این خانه آیـد و طالب خیر دنیا و آخرت باشد، نصیبش میشود. همین مضمون از امام صادق (ع) نیز روایت شده است.

ابن عباس گوید: یعنی خداوند، کعبه را وسیله امنیت و رفاه مردم قرار داده است و اگر کعبه نبود، مردم دچار فنا و

هلاکت می شدند. مردم جاهلیت، خانه خدا را محل امن و امان می شناختند. اگر کسی قاتل پدر و پسر خود را در حرم می یافت، او را نمی کشت.

عطا گوید منظور این است که اگر مردم یک سال، حج را ترک کنند، ممکن است به هلاکت برسند. علی بن ابراهیم از ائمه اهل بیت، روایت کرده است که:

«مادامی که کعبه، مورد توجه حجاج باشد، مردم هلاک نمیشوند اما همین که کعبه ویران و حج ترک شد، هلاک میشوند.»

وَ الشَّهْرَ الْحَرامَ: و همچنین ماه حرام. چهار ماه حرام است: یکی از آنها (ماه رجب) تنها و سه ماه دیگر پی در پی هستند (ذی القعده و ذی الحجه و محرم) علت اینکه:

آنها را یکی شمرده، این است که «شهر حرام» جنس است. از لحاظ نحوی عطف است بر مفعول اول.

وَ الْهَدْیَ وَ الْقَلائِدَ: در اینباره در اول سوره (آیه ۲) گفتگو کرده ایم. علت اینکه در اینجا هدی (قربانی) و قلائد (قربانیهای قلاده دار) را نیز در ردیف کعبه و و ماه حرام، وسیله قوام زندگی مردم معرفی می کند، این است که: اینها هم قسمتی از اعمال حج هستند و بنا بر این به شؤون خانه خدا بستگی دارند.

مردم جاهلیت، در ماه های حرام، جنگ نمیکردند، شمشیرها و سلاحهای جنگی را به گوشه ای می انداختند و با خیال راحت به تامین وسائل زندگی خود می- ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۸۸

پرداختند. هر گاه مردی خودش یا دیگری را بوسیله شاخه های درختان حرم. قلاده بگردن میکرد، دیگری از خطر تعدی و تجاوز، مصون بود. این رسم را از آیین اسماعیل به ارث برده بودند و هم چنان باقی

ماند تا ظهور اسلام که جلو ظلم و تعدی گرفته شد.

ابو بکر انباری گوید: در این آیه، دو نظر است: ۱- خداوند بر مسلمانان منت می گذارد که کعبه را صلاح دین و دنیای ایشان و وسیله قوام زندگی آنان قرار داده است ۲- همچنین خبر می دهد که کعبه، در دوران جاهلیت، چه موقعیتی داشته است.

ذلِکَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ.

اعتراض این جمله، چه ارتباطی به جمله «جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنَّاسِ» دارد؟

پاسخ ۱- خداوند در ماه حرام و سرزمین حرام، آیات و شگفتیهایی قرار داده است که نشان می دهند که هیچ چیز بر او پوشیده نیست، زیرا حرم را منطقه امنیت، قرار داده است بطوری که هر چیزی میتواند در آن منزل گیرد. آنجا سرزمینی است که آهوان با درندگان خو می گیرند. مادامی که در حرم هستند از طرف درندگان خطری آنها را تهدید نمیکند، اما همین که از آنجا خارج شدند، تحت تعقیب قرار می گیرند و فرار کرده، بحرم باز می گردند، آنجا دیگر ترسی ندارند. پرندگان حرم، در این منطقه با انسان خو میگیرند، اما همین که از حرم خارج شدند، دچار وحشت شده، فرار می کنند. درباره حرم، شگفتیهای بسیاری شهرت دارد و ما در اول سوره آل عمران، قسمتی از آنها را یاد کردیم.

۲- خداوند می دانست که عرب، کینه توز و جنگاور و در حوالی کعبه، مسکن اوست. بهنگام آفرینش آسمانها و زمین، کعبه را محل امن قرار داد و احترام آن را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۸۹

در دلها بزرگ داشت. این احترام تا

زمان ما باقی مانده است. اگر خداوند پیش از خلقت اشیا علم به آنها نداشت، از روی مصلحت، چنین تدبیری بکار نمی برد.

۳- خداوند در این سوره، داستان موسی، عیسی، تورات، انجیل و احکام و مطالبی که در آنها آمده بود، شرح داد. همه اینها اموری بودند که پیامبر ما و هیچیک از معاصرانش مشاهده نکرده بودند. از اینرو پس از بیان آن مطالب، فرمود:

تا بدانید که خداوند به آنچه در آسمانها و زمین است و بهمه امور داناست، زیرا اگر از آنها بی خبر بود، شما را از آنها مطلع نمیکرد، بنا بر این «ذلک» اشاره به اخبار غیبی است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۹۰

[سوره المائده (۵): آیات ۹۸ تا ۱۰۰] ... ص : ۱۹۰

اشاره

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ وَ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۹۸) ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَکْتُمُونَ (۹۹) قُلْ لا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ کَثْرَةُ الْخَبِیثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ یا أُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰۰)

«۱»

ترجمه ... ص : ۱۹۰

بدانید که کیفر خداوند، سخت و خداوند آمرزگار و رحیم است. وظیفه پیامبر تنها ابلاغ و خداوند به آشکار و نهان شما آگاه است.

بگو: بد و خوب، برابر نیستند، اگر چه بسیاری بدیها تو را بشگفتی وادارد، ای خردمندان، از خدا بترسید، شاید رستگار شوید.

---

(۱)- آیه ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ سوره مائده جزء ۷ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۹۱

بیان آیه ۹۸- ۹۹ ... ص : ۱۹۱

لغت ... ص : ۱۹۱

علم: حالتی است که به انسان اطمینان و آرامش می بخشد. در حقیقت، معنای آن اعتقاد صحیح به چیزی از روی اطمینان

است. «رؤیت» نیز به همین معنی است، با این تفاوت که: علم همه جهات امری را معلوم میدارد لکن «رویت» تنها از یک جهت، امری را مشخص می سازد.

عقاب: زیانی است که از روی استحقاق، همراه با خفت و اهانت، دامنگیر انسان میشود. علت اینکه «عقاب» گفته اند، این است که بدنبال و «عقب» گناه، به سراغ انسان می آید.

مغفره: پوشیدن گناه و بر طرف کردن کیفر آن.

رسول: از ارسال بمعنای فرستادن، فرستاده. فرق بین «رسالت» و «نبا» این است که: «نبا» خبر دادنی است که توقع اطاعت، با آن نیست، بر خلاف رسالت، که خبر دهنده انتظار دارد که از او اطاعت کنند.

بلاغ: رسیدن معنی به دیگری، و در اینجا مقصود این است که تهدیدهای الهی به مردم ابلاغ شود. این کلمه، بمعنای کفایت نیز هست.

مقصود ... ص : ۱۹۱

در آیات پیش خداوند، یک سلسله از احکام و مقررات دینی را بیان کرد. اکنون مردم را وعده و وعید داده، می فرماید:

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ: بدانید که کیفر خداوند نسبت به گنهکاران، سخت است.

وَ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ: و خداوند نسبت بمردم تائب و مطیع، آمرزگار و رحیم است. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۹۲

در اینجا «مغفرت و رحمت» هر دو را آورده است، زیرا خداوند تنها کیفر را از چنین مردمی برنمی دارد، بلکه بفضل و کرم خود به آنها نعمت می بخشد.

از آنجا که در این آیه بشارت داده و ترسانیده بود، در آیه بعد فرمود:

- ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ: وظیفه پیامبر، تنها ادای

رسالت و بیان احکام است، اما قبول و فرمانبرداری، به مردم ارتباط دارد.

وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَکْتُمُونَ: هیچیک از احوال آشکار و نهان شما بر خداوند پوشیده نیست. این جمله، از لحاظ تهدید و وعید، در نهایت درجه قرار دارد.

آیه «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ ...» دلالت دارد بر اینکه: شناختن عقاب و ثواب واجب است، ثواب و عقاب، در باب تکلیف، نتیجه لطف خدا هستند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۹۳

بیان آیه ۱۰۰ ... ص : ۱۹۳

لغت ... ص : ۱۹۳

استواء: استوا بر چهار قسم است: مساوی بودن در مقدار، مساوی بودن در مکان، مساوی بودن در رفتن و مساوی بودن در انفاق. از همان معنای «استوای در مکان» این کلمه به معنای «استیلا» نیز بکار رفته است، زیرا تا استوای در مکان نباشد، چنین تمکن و اقتداری حاصل نمی شود.

خبیث: چیز پست.

اعجاب: خوشحال شدن از امری تعجب آور. «عجب» بمعنای خودخواهی نیز از همین باب و مذموم است.

مقصود ... ص : ۱۹۳

خداوند، در آیات پیش حرام و حلال را بیان کرد، اکنون برای بیان اینکه اینها با هم مساوی نیستند، می فرماید:

- قُلْ لا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ: حسن و جبایی گویند: یعنی به آنها بگو حرام و حلال مساوی نیستند. سدی گوید: یعنی کافر و مؤمن مساوی نیستند.

وَ لَوْ أَعْجَبَکَ کَثْرَةُ الْخَبِیثِ: اگرچه بسیاری کارهای حرام، شما را به شگفتی وادارد، زیرا در کار حرام- اگرچه بسیار باشد- برکتی نیست. حال آنکه در حلال- اگر چه کم باشد- برکت است. برخی گویند: این خطاب به پیامبر اسلام و مقصود، امت اوست.

فَاتَّقُوا اللَّهَ یا أُولِی الْأَلْبابِ: ای خردمندان، از کارهای حرام بپرهیزید.

لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ: شاید رستگار شوید و به ثواب بزرگ و نعمت ابدی برسید.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۹۴

[سوره المائده (۵): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۳] ... ص : ۱۹۴

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ وَ إِنْ تَسْئَلُوا عَنْها حِینَ یُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَکُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْها وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ (۱۰۱) قَدْ سَأَلَها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِها کافِرِینَ (۱۰۲) ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِیرَهٍ وَ لا سائِبَهٍ وَ لا وَصِیلَهٍ وَ لا حامٍ وَ لکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ وَ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ (۱۰۳)

«۱»

ترجمه آیه ... ص : ۱۹۴

ای مردم مؤمن، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار شوند، ناراحت خواهید شد، سؤال نکنید و اگر هنگام نزول قرآن سؤال کنید، برای شما ظاهر میشود. خداوند از آن سؤالات عفو کرده است و خداوند آمرزگار و دارای حلم است.

گروهی پیش از شما چنین سؤالاتی کردند، آن گاه به جواب آن کفر ورزیدند.

خداوند بحیره و سائبه و وصیله و حامی را قرار نداده است، لکن مردم کافر، بخداوند افترای دروغ می بندند و بیشترشان عقل ندارند.

---

(۱)- آیه ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره مائده جزء ۷ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۹۵

بیان آیه ۱۰۱ ... ص : ۱۹۵

لغت ... ص : ۱۹۵

ابداء: اظهار. بدوّ: ظهور. بداء: تغییر رای مثل: «وَ بَدا لَهُمْ سَیِّئاتُ ما عَمِلُوا» (جاثیه ۳۳: و زشتیهای کردارشان بر ایشان آشکار شد) کلمه «بداء» هر گاه در مورد خداوند استعمال شود به معنای اراده است، نه آنچه قومی از جهال تصور می کنند. شاعر گوید:

قل ما بدا لک من زور و من کذب حلمی اصمّ و اذنی غیر صمّاء

بگو: برای تو دروغی ظاهر نشده است، بردباری من استوار و گوشم شنواست.

اعراب ... ص : ۱۹۵

اشیاء مجرور است لکن از آنجا که غیر منصرف است، مفتوح شده، کسایی گوید:

آخر این کلمه «به حمراء» شباهت دارد و غیر منصرف است. برخی هم این کلمه را در اصل «شیئاء» بر وزن «فعلاء» و اسم جمع دانسته اند و گویند: دلیل جمع نبودن آن این است که جمع بسته میشود به «اشاوی» مثل «صحراء، صحاری».

إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ: جمله شرط و جزا در محل جر و صفت «اشیاء» است.

شأن نزول ... ص : ۱۹۵

درباره شان نزول این آیه، اختلاف است. زهری و قتاده بن انس گویند:

- مردم سؤالات بسیاری از پیامبر خدا کردند، تا اینکه خشمگین شد و برخاست و در ضمن سخنانی کوتاه، فرمود:

- از من سؤال کنید. بخدا، هر چه بپرسید، پاسخ می دهم.

مردی از بنی سهم بنام «عبد اله بن حذافه» که در باره نسبش مردم گفتگو داشتند، برخاست و گفت:

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۹۶

یا نبی اللَّه، پدر من کیست؟

فرمود:

- حذافه بن قیس، پدر تست مردی دیگر برخاست و گفت:

- پدرم کجاست؟

فرمود:

- در آتش عمر بن الخطاب، برخاست و پای پیامبر را بوسه داد و گفت:

- یا رسول اللَّه، ما نسبت به شرک و جاهلیت، تازه عهد هستیم. از ما در گذر، تا خداوند از تو در گذرد.

در اینوقت، خشم پیامبر فرو نشست و فرمود:

- بخدایی که جانم بدست اوست، بهشت و جهنم، در عرض این دیوار برای من مصور شد ولی روزی- از لحاظ خیر و شر- مثل امروز ندیده بودم! ابن عباس گوید:

- مردمی بودند که گاهی از روی مسخرگی و گاهی برای امتحان از پیامبر، سؤالاتی می کردند، یکی می گفت:

- پدرم کیست؟

دیگری میگفت- پدرم کجاست؟

دیگری که شترش را

گم کرده بود، می گفت:

- شترم کجاست؟

از اینرو خداوند متعال، این آیه را نازل کرد.

از علی ع و ابو امامه باهلی است که روزی پیامبر برای مردم سخنرانی کرد و فرمود:

- خداوند حج را بر شما واجب کرده است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۹۷

عکاشه بن محصن و بقولی سراقه بن مالک گفت:

- یا رسول اللَّه، در همه سال؟

پیامبر او را پاسخ نگفت و او دو بار یا سه بار سؤال خود را تکرار کرد. پیامبر فرمود:

- وای بر تو، چه چیز ترا ایمن می کند؟ اگر بگویم: آری، واجب میشود و اگر واجب شد، شما از عهده آن بر نخواهید آمد و ترک می کنید و اگر ترک کنید، کافر می شوید. بنا بر این همانطوری که من شما را رها کرده ام، مرا رها کنید. مردم پیش از شما بواسطه کثرت سؤال و آمد و شد زیادی نزد پیامبران، هلاک شدند. هر گاه شما را به چیزی امر کردم، تا حدی که قدرت دارید، انجام دهید و هر گاه شما را نهی کردم، اجتناب کنید.

مجاهد گوید: آیه هنگامی نازل شد که از پیامبر درباره «بحیره، شائبه، و صیله و حامی» (شرح آنها در ذیل آیه ۱۰۳ خواهد آمد) سؤال کردند، نازل شد.

مقصود ... ص : ۱۹۷

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ: خداوند مؤمنان را مخاطب ساخته، آنها را نهی می کند که از اموری که در دین مورد احتیاجشان نیست، سؤال نکنند، زیرا این امور هر گاه ظاهر شوند، باعث ناراحتی و پریشانی آنها خواهد شد. هم چنان که آن مرد از مکان پدر خود پرسید و پیامبر فرمود: در جهنم است!

برخی گوینـد: یعنی از چیزهایی که خداونـد از آنها عفو کرده است سؤال نکنیـد که اگر برای شـما آشـکار شود، ناراحت می شوید. بنا بر این جمله «عَفَا اللَّهُ عَنْها» صفت برای «اشیاء» است یعنی: «خداوند از بیان آنها خودداری کرده و درباره آنها حکمی نداده است» کلام زجاج نیز بر همین معنی دلالت می کند، زیرا او می گوید:

- خداونـد در این آیه اعلاـم کرده است که چنین سؤالاـتی نبایـد بشـود، زیرا اگر جواب آنهـا ظـاهر گردیـد، موجب نـاراحتی خواهـد شـد، مخصوصـاً هنگـامی که از پیامبر سؤال کننـد که آیات را برای آنها بیان کنـد. بـدینترتیب خداونـد متعال از چنین کاری

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۹۸

نهی کرده و اعلاـم می دارد که: جهتی نـدارد که شـما از چیزهـایی سؤال کنیـد که خداونـد از آنهـا عفو کرده است. بسـا اگر جواب آن ظاهر شود، باعث سرافکندگی سؤال کننده شود.

علی ع نیز به همین معنی اشاره کرده، می فرماید:

- خداوند، واجباتی را برای شـما معین کرده است، آنها را تضییع نکنید و شما را از چیزهایی نهی کرده، هتک حرمت نکنید و از چیزهایی ساکت شده است که سکوت او از روی فراموشی نیست، خود را بزحمت میفکنید.

مجاهـد گویـد: هر گاه از ابن عباس سؤالی میکردنـد که درباره آن دسـتوری نرسیده بود، می گفت: این از چیزهایی است که عفو شده، سپس همین آیه را تلاوت می کرد.

وَ إِنْ تَسْئَلُوا عَنْها حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ: و اگر خیلی اصـرار داشـته باشـید و هنگـام نزول قرآن سؤال خود را دنبال کنیـد، جواب آن برای شما ظاهر خواهد شد.

به شرطی که مقصود شما ناراحت کردن پیامبر گرامی اسلام نباشد.

برخی گفته اند:

- یعنی: اگر در هنگام نزول قرآن از چیزهایی سؤال کنید که در دین مورد احتیاج شما باشد، برای شما آشکار خواهد شد. این اشیا، غیر از اشیای اولی است.

لکن گفته است: اگر از آن اشیا که سابقاً ذکر شد، سؤال کنید.

برخی گفته اند:

- ضمیر به همان اشیای اول بر می گردد و مقصود این است که اگر در موقع نزول فرشته وحی، از آن اشیا سؤال کنید، جواب آن برای شما روشن خواهد شد، بنا بر این بهتر است که سؤال نکنید.

عَفَا اللَّهُ عَنْها: خداوند از سؤالات شما که موجب آزردگی خاطر پیامبر می شد، عفو کرده است.

وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ: خداوند آمرزنده و دارای حلم است و دیگر تکرار نکنید. این معنی از ابن عباس است بنا بروایت عطا.

بنا بر این که جمله «عَفَا اللَّهُ عَنْها» صفت برای «اشیاء» باشد، معنای آیه، چنین ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۹۹

است:

- سؤال نکنید از چیزهایی که خداوند از بیان آنها خودداری کرده است، زیرا شما به آنها احتیاجی ندارید و اگر برای شما ظاهر شود، دچار غم و افسردگی خواهید شد.

برخی گفته اند: این آیه در باره موضوعاتی نازل شده است که امتهای پیشین از پیامبران خود درخواست می کردند، آیه بعد، این قول را تایید می کند.

نظم آیه ... ص : ۱۹۹

درباره اتصال این آیه، به آیات بعد، وجوهی است:

۱- این آیه متصل است به «تفلحون» زیرا شرط فلاح و رستگاری سؤال نکردن از چیزهایی است که مورد نیاز نیستند ۲- این آیه متصل است به «ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ» زیرا پیامبر هر چه به مصلحت است بیان می کند، بنا بر این شما از چیزهای بی فایده، سؤال نکنید

۳- این آیه، متصل است به «وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَکْتُمُونَ» یعنی از او سؤال نکنید که اسرار شما را فاش می کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۰۰

بیان آیه ۱۰۲- ۱۰۳ ... ص : ۲۰۰

لغت ... ص : ۲۰۰

بحر: شکافتن «بحرت اذن الناقه» یعنی گوش شتر را شکافتم. بحیره بمعنای اسم مفعول، شتری است که گوش آن را شکافته باشند. عرب گوشت بحیره را حرام می دانست.

سائبه: حیوانی که آن را رها می کنند و از آن منفعتی نمی برند. حتی گوشت آن را نمیخورند.

وصیله: به معنای «موصوله» و به معنای «واصله» هر دو استعمال میشود. واصله:

زنی است که موی زنی را بموی زنی وصل می کند و پیامبر چنین زنی را- که ممکن است از این راه زن پیری را بجای زن جوانی قالب کند- لعن کرده است. موصوله: یعنی چیزی که به چیز دیگر وصل شده است. البته در آیه، بشرحی که خواهد آمد، به معنای واصله، مناسبتر است.

مقصود ... ص : ۲۰۰

اکنون خداوند خبر می دهد که قومی مثل آنان که از پیامبر سؤالات بیهوده میکردند، سؤالاتی کردند و چون جواب شنیدند، کافر شدند. می فرماید:

- قَدْ سَأَلَها قَوْمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِها کافِرِینَ: در این باره اقوالی است:

۱- منظور قوم عیسی است. آنها از او خواستند که برایشان «خوان آسمانی» نازل شود، آن گاه کافر شدند. این قول از ابن عباس است.

۲- منظور قوم صالح است که از او درخواست شتر کردند، آن گاه شتر را کشتند و کافر شدند.

۳- منظور قریش است که از پیامبر خواستند که «صفا» را طلا کند. این قول از ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۰۱

سدی است.

۴- منظور کسانی است که از پیامبر نام پـدر خود و نظایر آن را می پرسـیدند و چون آنها را پاسخ می داد، می گفتند: نه چنین است. بنا بر این منظور نهی از سؤال در باره انساب جاهلیت است، زیرا گاهی در اینباره سؤالاتی

می کردند که جواب پیامبر به عقیده آنان تطبیق نمی کرد و او را تکذیب می کردند. این قول از ابو علی جبایی است.

پرسش از چه چیزهایی می توان سؤال کرد و از چه چیزهایی نه؟

پاسخ چیزهایی که از امور دین و دنیا بعمل انسان بستگی دارد، می توان درباره آنها سؤال کرد و چیزهایی که بستگی بعمل ندارد، مثل- تاریخ مرگ یا ولادت کسی- سؤال کردن از آن بی مورد است. بنا بر این کسی نباید از پیامبر بپرسد که پدر واقعیش کیست؟ زیرا مصلحت ایجاب می کند که پدر شخص، کسی شمرده شود که همسر و همبستر مادر اوست، اگر چه از نطفه او آفریده نشده باشد. بنا بر این چنین سؤالی سفیهانه است.

اکنون به جواب یکی دیگر از سؤالات آنها می پردازند. برخی گفته اند: از آنجا که در آیات پیش، درباره حلال و حرام گفتگو شده است، به بیان چیزهایی که بعقیده مردم جاهلیت، حرام بوده، می پردازد:

- ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ: منظور این است که خداوند «بحیره» را حرام نکرده است. مردم جاهلیت، خودسرانه، بحیره را حرام شمردند بحیره، شتری است که پنج شکم زاییده و آخرین فرزند او «نر» باشد. عرب، گوش بحیره را می شکافت و دیگر از نحر کردن و سوار شدن آن خودداری می کرد. این معنی از زجاج است.

ابن عباس گوید: هر گاه شتری پنج بار می زایید، اگر بچه آخرش نر بود او را می کشتند و همه زنان و مردان گوشت آن را می خوردند و اگر ماده بود گوشش را می- ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۰۲

شکافتند و پشم آن را نمی کندند. در موقع کشتن، نام خدا را بر او نمی بردند و

بار بر پشت او نمی گذاشتند، شیر و منافع دیگر آن بر زنان حرام بود، اما بر مردان حلال بود.

اگر شتر می مرد، زنان و مردان از گوشت آن می خوردند.

محمد بن اسحاق گوید: بحیره ماده شتری است که مادرش «سائبه» باشد.

وَ لا سائِبَةٍ: سائبه شتری بود که آن را رها و از منافع آن چشمپوشی می کردند.

هر گاه کسی نذر می کرد که سفرش بی خطر یا بیماریش بر طرف شود، می گفت: شترم سائبه است. بنا بر این مثل «بحیره» از آن نفعی نمی بردند و از چراگاه و آبخور، منع نمی کردند. این قول از زجاج است. علقمه نیز چنین گوید.

برخی گفته اند: «سائبه» شتری است که برای بتها آزاد شود. رسم عرب بود که از مال خود- هر چه می خواستند- برای بتها آزاد و در اختیار خدمتگزاران بتها قرار می دادند و آنها شیر چنین شترانی را بمسافران می خورانیدند. این قول از ابن عباس و ابن مسعود است.

محمد بن اسحاق گوید: «سائبه» شتری است که ده فرزند ماده بزاید. آنها از سوار شدن و کندن پشم و نوشیدن شیر چنین شتری خودداری می کردند. تنها برای مهمانها عیبی نداشت. هر گاه پس از ده بچه ماده، یازدهمین بچه ماده را بدنیا می آورد، گوش بچه را می شکافتند و با مادر رها می کردند. این بچه «بحیره» نامیده میشد.

وَ لا وَصِيلَةٍ: این یکی در مورد گوسفندان است. هر گاه گوسفند، بچه ماده، می زایید، برای خودشان بود و هر گاه بچه نر می زایید، برای خدایان بود و هر گاه از یک شکم، یک نر و یک ماده می زایید، می گفتند: «وصلت اخاها» یعنی بچه ماده، برادر خود را حفظ کرد. از اینرو بچه نر را برای خدایان قربانی

نمی کردند. این معنی از زجاج است.

ابن مسعود و مقاتل گویند: هر گاه گوسفند، هفت شکم می زایید، در صورتی که بچه هفتم نر بود، بچه را برای خدایان می کشتند و گوشتش را مردها می خوردند، نه زنها. و اگر ماده بود، نگه می داشتند و اگر یک نر و یک ماده بود، می گفتند: برادر ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۰۳

خود را حفظ و او را بر ما حرام کرد و هر دو حرام شمرده می شدند. منافع و شیر آنها برای مردان بود نه زنان.

محمد بن اسحاق گوید: هر گاه گوسفندی در پنج شکم، ده بچه ماده می زایید، می گفتند: «وصیله» شد. بچه هایی که بعداً می زایید، برای مردان بود نه زنان.

وَ لا حام: حامی شتر نری بود که از صلب او ده بطن بوجود می آمد، در این وقت می گفتند: «حامی» شد. بعد از آن دیگر بار بر پشتً آن نمی گذاشتند و از آبخور و چراگاه، منع نمی شد. این معنی از ابن عباس و ابن مسعود و مختار ابو عبیده و زجاج است. فراء گوید: شتر نری بود که بچه بچه اش لقاح می شد، در این وقت «حامی» شمرده می شد و بر او سوار نمی شدند.

خداوند متعال در آیه اعلام می کند که هیچیک از «بحیره، وصیله، سائبه و حامی» را تحریم نکرده است. ابن عباس از پیامبر گرامی روایت کرده است که «عمرو بن لحی» یکی از پادشاهان مکه بود که برای نخستین بار، دین اسماعیل را تغییر داد و بتها را نصب کرد و گوش بحیره را شکافت و سائبه را آزاد کرد و وصیله را رواج داد و حامی را اختراع کرد. من او را در آتش

جهنم دیدم که مردم از بوی او در عذاب بودند.

وَ لکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ: در اینجا خداوند از حال کافران خبر می دهد که آنها با ادعای اینکه این گونه مطالب از خداوند است، بخدا نسبت دروغ می دهند.

وَ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ: اکثر آنها عقل ندارند، زیرا فکر نمی کنند که این مطالب، مجعول و ساختگی است. قتاده و شعبی چنین معنی کرده اند. ابو علی جبایی گوید: مقصود این است که اکثر آنها نمی دانند چه چیز بر آنها حلال و چه چیز حرام است؟ یعنی تنها عده کمی از آنها معاند هستند.

دلالت آیه ... ص : ۲۰۳

این آیه بر بطلان قول جبریان دلالت دارد، زیرا خداوند بحیره و سائبه و ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۰۴

وصیله و حامی را نتیجه فعل خود نمی شمارد. در حالی که به نظر اینان، همه چیز اثر مستقیم فعل و آفرینش پروردگار است.

سپس خداوند متعال مردمی که چنین اموری را بخدا نسبت داده اند، کافر و مفتری شمرده است، زیرا چیزی بخدا نسبت داده اند که از فعل خداوند نیست. این مطلب واضح است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۰۵

[سوره المائده (۵): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۵] ... ص : ۲۰۵

اشاره

وَ إِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلی ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَیْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْلَمُونَ شَیْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ (۱۰۴) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَیْکُمْ أَنْفُسَکُمْ لا یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتُمْ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۰۵

و هر گاه به آنها گفته شود: بیایید از قرآن و پیامبر پیروی کنید، گویند: ما را بس است آنچه نیاکان خود را بر آن یافته ایم. آیا اگر پدرانشان چیزی ندانسته و از هدایت بی بهره باشند، چطور؟! ای مردم مؤمن، خود را حفظ کنید، هر گاه شما هدایت شوید، گمراهی دیگران برای شما زیانی ندارد. بازگشت همه شما بسوی خداست و شما را بکارهایی که میکردید آگاه خواهد ساخت.

(۱)- آیه ۱۰۴ و ۱۰۵ سوره مائده جزء ۷ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۰۶

بیان آیه ۱۰۴ ... ص : ۲۰۶

مقصود ... ص : ۲۰۶

اکنون خداوند متعال از حال کفاری که: بحیره و ... را در میان خود رواج و بدروغ، آنها را بخداوند نسبت دادند، می فرماید:

وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلى ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَى الرَّسُولِ قالُوا حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا:

هر گاه به آنها گفته شود: بیایید از کتاب آسمانی، قرآن مجید، پیروی و پیامبر خدا را تصدیق و از راهنماییهایش استفاده کنید، در جواب گویند: آداب و رسوم نیاکانی ما برای ما بهتر است.

أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ: سپس در صدد رد گفتار جاهلانه آنها بر آمده، می فرماید: آیا آنها از پدران مشرك و بت پرست خود پیروی می کنند، اگر چه آنها از دین، بی خبر و گمراه باشند.

درباره معنای «لا يَهْتَدُونَ» دو قول است: ۱- مقصود، مذمت ایشان است به اینکه گمراهند ۲- مقصود این است که آنها کورکورانه، راه می پیمایند و راه خوشبختی را نخواهند جست.

دلالت آیه: ... ص : ۲۰۶

این آیه، دلالت دارد بر اینکه تقلید، کاری ناپسند است. هیچکس حق ندارد در امور دین، بدون دلیل، عملی انجام دهد.

دلالت دیگر ... ص : ۲۰۶

از آنجا که معرفت، احتیاج به تامل و تفکر دارد، این آیه، دلالت دارد بر اینکه:

کسب معرفت واجب است، زیرا خداوند با آنها احتجاج می کند که به صحت دعوت پیامبر گرامی، معرفت حاصل کنند و دست از تقلید کورکورانه بردارند. و اگر حق را ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۰۷

می شناختند و معرفت حق، نیازی به تفکر نداشت، آنها مقلد پدران خود نبودند.

علت اینکه: پدران آنها را محروم از علم و هدایت، هر دو، معرفی می کند، این است که میان این دو، فرقی است، زیرا هدایت، بکمک تفکر و تحقیق حاصل میشود. حال آنکه علم ممکن است از اولیّات «مثل علم به اینکه» «کل بزرگتر از جزء است» از بدیهیات باشد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۰۸

بیان آیه ۱۰۵ ... ص : ۲۰۸

اعراب ... ص : ۲۰۸

عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ: زجاج گوید یعنی «الزموا انفسکم» در حقیقت «علیکم» جانشین فعل شده است نظیر «عندک زیدا» (یعنی زید پیش تست، او را بگیر) و «دونک زیدا» (یعنی زید نزدیک تست، او را بگیر) حروف دیگری هم جانشین فعل امر می شوند، لکن مثل اینها متعدی به مفعول نمی شوند مثل «الیک عنّی» (یعنی از من دنبال شو) استعمال این کلمات، تنها در مورد دوم شخص جایز است.

لا يَضُرُّكُمْ: مرفوع است، بنا بر این که خبر باشد. یا اینکه مجزوم است بنا بر این که جواب شرط باشد. این فعل هر وقت مجزوم باشد، نظیر فعلهای مضاعف دیگر، در آن چهار وجه جایز است: ضم حرف آخر، فتحه، کسره و اظهار هر دو راء.

مقصود ... ص : ۲۰۸

در آیه پیش خداوند متعال، از کافرانی سخن گفت که به تقلید کورکورانه نیاکانی و ملی خود دلخوشند، بدنبال آن مردم مؤمن را امر به اطاعت می کند و می گوید شخص مطیع از گناه عاصیان، مؤاخذه نمیشود، از اینرو فرمود:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ: ای مردم مؤمن خود را از معصیتها و اصرار بر گناه، حفظ کنید. این معنی از فراء و جز اوست. زجاج گوید: یعنی شما بکار خویشتن ملزم باشید که خداوند شما را ملزم کرده است. این معنی با آنچه از ابن عباس نقل شده، موافق است که: مقصود این است: امر مرا اطاعت و وصیت مرا حفظ کنید.

لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ: گمراهی کسانی که گمراه بوده اند- اعم از پدرانتان یا دیگران- هر گاه شما اهل هدایت باشید، برای شما ضرر ندارد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۰۹

پرسش آیا این آیه، دلیل است بر

جواز ترک امر بمعروف و نهی از منکر؟

پاسخ در این باره وجوهی است: ۱- آیه، دلالتی بر این مطلب ندارد. بلکه دلیل است بر اینکه شخص اطاعت کننده، بگناه دیگران مؤاخذه نمیشود. ۲- هنگامی جایز است که انسان به هدایت خود اکتفاء کند و بدیگران کاری نداشته باشد که در حال تقیه باشد یا در حالی باشد که سخن او بی اثر باشد یا اینکه اگر نهی از منکر کند، فسادی از آن پدید آید. در روایت است که ابو ثعلبه، درباره این آیه، از پیامبر سؤال کرد. فرمود:

امر بمعروف و نهی از منکر کنید تا وقتی که دنیای مؤثر و حرصی نافذ و هوی و هوسی پیشرو ببینید و هر کسی مغرور رای خود باشد، در این صورت به بستگان نزدیک خود بپردازید و مردم را رها کنید. ۳- این آیه با تاکید زیاد، امر بمعروف و نهی از منکر را واجب می سازد، زیرا خداوند مؤمنان را مخاطب ساخته، می فرماید: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» یعنی مواظب همدینان خود باشید. مثل «وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» (نساء ۲۹: خود را نکشید) سپس می گوید: «گمراهی کافران به شما ضرری نمی زند» بنا بروایت عطا، این قول از ابن عباس است. وی گوید: مقصود این است که یکدیگر را موعظه و از کار زشت نهی کنید و چیزهایی که شما را بخدا نزدیک و از شیطان دور می کند، بیکدیگر بیاموزید و بدانید که گمراهی مشرکین و منافقان و اهل کتاب، برای شما بی ضرر است.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً: بازگشت شما و مخالفان شما بسوی خداست.

فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: و خداوند شما را بکردارتان کیفر می دهد. این آیه، حد اکثر تهدید و منع از

کار زشت را متضمن است.

دلالت آیه ... ص : ۲۰۹

این آیه، دلالت دارد بر باطل بودن قول کسی که می گوید: خداوند طفل را به گناه پدر و میت را بگریه زنده ها عذاب می کند.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۱۰

[سوره المائده (۵): آیه ۱۰۶] ... ص : ۲۱۰

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهادَهُ بَیْنِکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّهِ اثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ أَوْ آخَرانِ مِنْ غَیْرِکُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَأَصابَتْکُمْ مُصِیبَهُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُما مِنْ بَعْدِ الصَّلاهِ فَیُقْسِمانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لا نَشْتَرِی بِهِ ثَمَناً وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی وَ لا نَکْتُمُ شَهادَهَ اللَّهِ إِنَّا إِذاً لَمِنَ الْآثِمِینَ (۱۰۶)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۱۰

ای مردم مؤمن، هر گاه مرگ شما فرا رسد و بخواهید وصیت کنید، عدد شاهدان در میان شما دو عادل مسلمان یا اگر در حال سفر، مصیبت مرگ برای شما پیش آمد و دسترسی به مسلمان نداشته باشید، دو غیر مسلمان خواهد بود. اگر دچار تردید شدید، آنها را پس از نماز نگه می دارید تا بخداوند سوگند یاد کنند که تغییر شهادت را بهیچ بهایی نمی خریم، اگر چه نسبت به خویشاوندان باشد و شهادت خدا را کتمان نمی کنیم، زیرا در این صورت، از گنهکاران خواهیم بود.

---

(۱)- آیه ۱۰۶ سوره مائده جزء ۷ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۱۱

بیان آیه ۱۰۶ ... ص : ۲۱۱

اعراب ... ص : ۲۱۱

شَهادَةُ بَيْنِكَمْ: مبتداست. خبر آن «اثنان» يعنى «شهاده هذا الحال شهاده اثنين.»

إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ: ممكن است متعلق به «شهاده» و معمول آن باشد.

لكن متعلق به «وصيت» نيست، زيرا مضاف اليه در مضاف عمل نميكند.

حِينَ الْوَصِيَّهِ: ظرف و متعلق به «الموت» يا بدل از «اذا» يا متعلق به «حضر» منكم: صفت براى «اثنان. همچنين «ذو اعدل».

أَوْ آخَرانِ مِنْ غَيْرِكُمْ: بقدير «شهاده آخرين من غيركم» كلمه «من غيركم» صفت «آخران» إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِى الْأَرْضِ فَأَصابَتْكُمْ مُصِيبَهُ الْمَوْتِ: جمله شرط و جزا معترضه است ميان موصوف و صفت. يعنى شهادت غير مسلمان، در صورتى قبول است كه شما در حال سفر، گرفتار فاجعه مرگ بشويد. البته جزاى شرط بواسطه وجود قرينه حذف شده است. چنان كه جواب «إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ...» نيز محذوف است. اگر چه ممكن است «اذا» را بمنزله «حين» بگيريم تا نيازى بجواب نداشته باشد:

تَحْبِسُونَهُما مِنْ بَعْدِ الصَّلاهِ: صفت ديگرى براى «آخران» مِنْ بَعْدِ الصَّلاهِ: متعلق به «تَحْبِسُونَهُما» فَيُقْسِمانِ بِاللَّهِ:

فاء حرف عطف است که جمله ای را بر جمله ای عطف کرده است و ممکن است جزاء باشد. یعنی «اذا حبستموهما اقسما» لا نَشْتَرِی بِهِ ثَمَناً: جواب «یقسمان» وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی : یعنی «و لو کان المشهود له ذا قربی» (اگر چه کسی که برای

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۱۲

او شهادت داده میشود، خویشاوند باشد.)

شَهادَةَ اللَّهِ: علت اضافه شهادت به «اللّه» این است که امر کرده، بادای شهادت.

مثل «وَ أَقِیمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ» (طلاق ۲: برای خدا شهادت دهید) «وَ مَنْ یَکْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» (بقره ۲۸۳: هر کس شهادت را کتمان کند، دلش گنهکار است.)

شأن نزول ... ص : ۲۱۲

سبب نزول آیه این است که: سه نفر بعزم تجارت، از مدینه بشام رفتند: تمیم بن اوس داری، برادرش عدی (این هر دو مسیحی بودند) و ابن ابی ماریه (که مسلمان بود) در بین راه، ابن ابی ماریه، بیمار شد. او وصیتی نوشت و در متاع خود گذاشت و به آنها هم سفارش کرد و مال خود را به آنها سپرد و گفت: به خانواده ام برسانید. پس از مرگ وی، متاع را گشودند و چیزهای خوب آن را برداشتند و بقیه را برای ورثه آوردند. هنگامی که بررسی کردند، دیدند بعضی از چیزهایی که ابن ابی ماریه، با خود برده بود، در اثاثیه نیست. آن گاه بوصیتنامه برخوردند و ملاحظه کردند که همه مالهای میت، در آن ثبت شده است. در اینباره با تمیم و رفیقش گفتگو کردند. ولی آنها اظهار بی اطلاعی کردند و گفتند آنچه او بما سپرده بود، برای شما آوردیم. سرانجام مرافعه آنها نزد پیامبر کشانده شد و این آیه نازل گردید.

این مطلب از جماعتی از مفسران و همچنین از امام باقر (ع) نقل شده است.

مقصود ... ص : ۲۱۲

در آیات پیش دستور داد که مردم در کارهای خود بقرآن رجوع کنند. اکنون می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا شَهادَةُ بَیْنِکُمْ: درباره معنای شهادت، اقوالی ذکر کرده اند:

۱- منظور شهادت های حقوقی است که در محاکم داده میشود. این قول از ابن عباس است.

۲- در اینجا منظور از شهادت: حضور است. مثل «وَ لْیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ» (نور ۲: در موقع عذاب زنان و مردان زناکار طایفه ای حاضر باشند) و «أَمْ کُنْتُمْ ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۱۳

شُهَداءَ إِذْ حَضَرَ یَعْقُوبَ الْمَوْتُ»

(بقره ۱۳۲: هنگام مرگ یعقوب، شما حاضر بودید؟) بنا بر این مقصود این است که: اگر در سفر، مرگ شما فرا رسد و بخواهید وصیت کنید، باید دو نفر عادل، حاضر باشند و سمت وصایت آنها داده شود. علت اینکه دو نفر باشند، اهمیت مسأله وصیت است. این نظر، از ابن انباری است و قول سعید بن جبیر و ابن زید هم همین است.

۳- همانطوری که در مراسم «لعان» زن و مرد میگویند: «خدا را به شهادت می- طلبم که راست می گویم» در اینجا نیز اگر ورثه، نسبت بدو وصی، بد گمان بشوند، آنها در اثبات صحت عمل خود، خدا را به شهادت می طلبند.

بدیهی است که معنای اول، قویتر و با آیه، مناسبتر است.

صاحب کتاب «نظم القرآن» گوید: شهادت، مصدر و به معنای «شهود» و مضافی نیز در تقدیر است. یعنی: عدد شاهدان در میان شما دو نفر است. مثل «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ» (بقره ۱۹۷: وقت حج. ماههای معلومی است.)

إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّةِ: هنگامی که اسباب

موت، ظاهر شود- اعم از بیماری یا علل دیگر- زجاج گوید: لازم نیست حتماً وصیت، در وقت مرگ باشد. پس منظور این است که شخص برای موقع مرگ خود وصیت کند و بگوید:

هر گاه مرگم فرا رسید، چنین و چنان کنید.

اثْنانِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ: دو نفر عادل که پیرو دین شما باشند.

أَوْ آخَرانِ مِنْ غَیْرِکُمْ: ابن عباس و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر و شریح و مجاهد و ابن سیرین و ابن زید و ابراهیم گویند: یعنی دو نفر از کسانی که پیرو دین شما نیستند.

از امام باقر و امام صادق ع نیز چنین روایت شده است. بنا بر این حرف «او» برای تفصیل است نه تخییر. زیرا مقصود این است که اگر بدو شاهد مسلمان دسترسی ندارید، دو شاهد غیر مسلمان به شهادت بخوانید.

حسن و زهری و عکرمه و اصم، گویند، یعنی دو نفر از افراد عشیره خودتان یا دو نفر دیگر. زیرا عشیره و بستگان شخص به حال او با اطلاع ترند و وصیت را

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۱۴

فراموش نمی کنند: شهادت کافر نه در سفر قبول است و نه در حضر. زجاج نیز همین قول را اختیار کرده است.

جمعی گویند: این آیه، درباره شهادت اهل ذمه: نازل شده بوده و نسخ شد.

ابو عبیده همه این اقوال را ذکر کرده، سپس گفته: همه علما آیه را به اهل ذمه تفسیر می کنند و آن را غیر منسوخ می دانند. مؤید این قول، این است که روایات بسیاری داریم که در سوره مائده، آیه منسوخ کم است و از سوره محکم و غیر منسوخ قرآن و آخرین سوره است.

إِنْ أَنْتُمْ

ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَأَصابَتْکَمْ مُصِیبَةُ الْمَوْتِ: اگر در سفر، مرگ شما فرا برسد.

خداوند متعال می دانست که برخی از مردم در سفر، مرگشان فرا می رسد و فقط اهل کتاب، رفیق سفر او هستند یا در بلدی مسکن می گیرند که دسترسی بمسلمان ندارند از اینرو فرمود: اگر در سفر باشید و گرفتار مصیبت مرگ شوید، و دسترسی به شاهد مسلمان نداشته باشید، دو نفر از غیر مسلمانان را شاهد بگیرید. بنا بر این در درجه اول، در سفر و حضر باید به سراغ گواه مسلمان عادل رفت. و در درجه دوم باید در حال سفر از گواهان غیر مسلمان استفاده کرد.

تَحْبِسُونَهُما مِنْ بَعْدِ الصَّلاةِ فَیُقْسِمانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ: مقصود این است که آنها را بعد از نماز عصر حبس میکنید تا بخدا سوگند یاد کنند. وقت عصر، بخاطر این است که مردم حجاز در این وقت، اجتماع میکردند و سوگند میخورند. از امام باقر (ع) نیز همین طور روایت شده است. رای قتاده و سعید بن جبیر و ... نیز همین است. حسن گوید:

مقصود نماز ظهر یا عصر است. ابن عباس و سدی گویند: منظور بعد از وقت نماز غیر مسلمانان است! منظور از «حبس» نگه داشتن آنها است. برخی گویند: یعنی در صورتی که حاضر برای قسم نباشند، آنها را وادار میکنید که قسم بخورند. البته این در صورتی است که درباره شهادت آنها شک و تردیدی باشد و بترسید از اینکه در صدد کتمان شهادت و خیانت بر آمده باشند. خطاب متوجه ورثه است. ممکن است خطاب به «قضات» و فعل مضارع به معنای امر باشد. یعنی «احبسوهما» این نظر را ابن انباری ترجمه مجمع

البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۱۵

ذکر کرده است. او بر کلمه «مُصِیبَهُ الْمَوْتِ» وقف و از «تحبسونها» آغاز میکرد.

ممکن است منظور این باشد که اگر ورثه نسبت به شهود: دچار سوء ظن شدند و بر آنها ادعایی کردند، وظیفه شهود- که در اینحال منکر شمرده میشوند. سوگند یاد کردن است.

لا نَشْتَرِی بِهِ ثَمَناً: آنها سوگند یاد میکنند که ما منظوری نداریم و نمی خواهیم با تغییر شهادت، نفع شخصی خودمان را تامین کنیم. مقصود از «ثمن» چیز قیمت دار است، زیرا «ثمن» (یعنی قیمت) را نمیخرند، بلکه چیز قیمت دار را می خرند.

این معنی بنا بر این است که ضمیر «به» به تغییر شهادت باز گردد. برخی گفته اند: ضمیر به «قسم» باز می گردد. برخی گفته اند: منظور این است که ما قسم خود را بمتاع دنیا نمی فروشیم، زیرا فروش چیزی، خرید قیمت آن است و به کسی هم- جز خدا- اعتنا نداریم.

وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی : اگر چه کسی که برای او شهادت می دهیم، از بستگان ما باشد.

بدیهی است که مردم همیشه نسبت به خویشاوندان خود تمایل دارند و حاضرند همه چیزشان را فدای آنها کنند. لکن مردم مؤمن چنین نیستند.

وَ لا نَکْتُمُ شَهادَهَ اللَّهِ: ما شهادتی را- که به فرمان خداوند ادای آن لازم است کتمان نمیکنیم.

إِنَّا إِذاً لَمِنَ الْآثِمِینَ: زیرا اگر چنین کاری بکنیم، گنهکار خواهیم شد

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۱۶

[سوره المائده (۵): آیات ۱۰۷ تا ۱۰۸] ... ص : ۲۱۶

اشاره

فَإِنْ عُثِرَ عَلی أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْماً فَآخَرانِ یَقُومانِ مَقامَهُما مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ الْأَوْلَیانِ فَیُقْسِمانِ بِاللَّهِ لَشَهادَتُنا أَحَقُّ مِنْ شَهادَتِهِما وَ مَا اعْتَدَیْنا إِنَّا إِذاً لَمِنَ الظَّالِمِینَ (۱۰۷) ذلِکَ أَدْنی أَنْ یَأْتُوا بِالشَّهادَهِ عَلی وَجْهِها أَوْ یَخافُوا أَنْ تُرَدَّ أَیْمانٌ

بَعْدَ أَيْمانِهِمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْمَعُوا وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ (١٠٨)

«١»

ترجمه ... ص : ٢١۶

پس اگر معلوم شد كه آنها سزاوار كيفر گناه شده اند، دو نفر از كسانى كه صاحب حق هستند و به ميت نزديكترند، جايگزين آنها شده، سوگند ياد مى كنند كه: شهادت ما سزاوارتر از شهادت آنهاست و ما تجاوز نكرده ايم و اگر تجاوز كنيم، ستمكار خواهيم بود. اين حكم، براى اينكه شهادت، درست ادا شود و براى اينكه آنها بترسند كه قسم بصاحبان حق برميگردد و رسوا مى شوند، موثرتر است. از خدا بترسيد و بشنويد.

خداوند مردم فاسق را هدايت نمى كند.

---

(١)- آيه ١٠٧ و ١٠٨ سوره مائده جزء ٧ سوره ۵ [...]

ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٧، ص: ٢١٧

بيان آيه ١٠٧- ١٠٨ ... ص : ٢١٧

قرائت ... ص : ٢١٧

ابو بكر از عاصم، حمزه، خلف، يعقوب «استحاق» را بضم تا و كسر حاء و «الاولين» به صيغه جمع قرائت كرده اند. حفص از عاصم «استحق» را بفتح تاء و جاء و «الاوليان» به الف تثنيه، قرائت كرده است. ديگران «استحق» را بضم تاء و «الاوليان» را به صيغه تثنيه خوانده اند.

اعراب ... ص : ٢١٧

زجاج گويد: اعراب اين آيه، از دشوارترين آيات قرآنى است. «١»

---

(١)- در اينجا اگر بخواهيم تمام مطالبى كه مؤلف بزرگوار، ذكر كرده است بياوريم، ممكن است براى خوانندگان محترم- كه اكثراً از ادبيات عربى بى اطلاعند دشوار آيد، از اينرو در اينجا نظريه مؤلف بزرگوار تفسير بزرگ «الميزان» را مى آوريم:

- مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيانِ: اين جمله در محل حال است. يعنى: در حالى كه اين دو شاهد جديد، از بستگان ميت و از كسانى باشند كه دو شاهد اول كه اولى و اقرب به ميت بوده اند، بر آنها ظلم كرده اند. چنان كه رازى در تفسير خود آورده است و منظور از «الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ ...» اولياى ميت است و خلاصه معنى اين است: اگر معلوم شد كه آن دو شاهد نخستين، بر اولياى ميت، با خيانت و دروغ، ستم كرده اند، دو شاهد ديگر از اولياى ميت- كه دو شاهد اول كه پيش از خيانت، نسبت بميت، اولويت داشته اند، بر آنها ستم كرده اند جاى آنها را مى گيرند. اين معنى بنا بر قرائت «استحق به صيغه معلوم است و اما بنا بر قرائت جمهور كه به صيغه مجهول خوانده اند، ظاهر سياق آيه آنها نشان مى دهد كه: «الاوليان» مبتدا و خبر آن «فاخران و يقومان» است كه به خاطر اهميت، محترم شده و معنى اين است. اگر

معلوم شد آنها خیانت کرده اند، دو نفر که نسبت به میت، اولویت دارند و غیر از آن دو نفر اول از اولیای میت هستند که بر آنها ستم شده، جانشین آنها میشوند.

عاصم- بنا بنقل ابو بکر- و حمزه و خلف و یعقوب «الاولین» به صیغه جمع- مقابل آخر- قرائت کرده اند. ظاهراً معنای آن اولیا و آنهایی است که حق تقدم دارند. از نظر اعراب، بدل یا صفت «الذین» خواهد بود.

مفسران در ترکیب اجزای این آیه، وجوهی ذکر کرده اند که اگر برای بدست آوردن معنای تمام آیه، این وجوه را در هم ضرب می کنیم به صدها وجه می رسد. (المیزان ج ۶ ص ۲۱۲)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۱۸

لغت ... ص : ۲۱۸

عثر: از «عثور» اطلاع یافتن بر چیزی مثل «وَ كَذلِكَ أَعْثَرْنا عَلَيْهِمْ» (کهف ۲۱:

و اینطور بر آنها اطلاع یافتیم) اصل این کلمه، به معنای افتادن و خوردن به چیزی است، اعشی گوید:

بذات لوث عفوناه اذا عثرت فالتّعس اولی بها من ان یقال لعاً

یعنی شتر نیرومندی که بر زمین افتد، هلاک شدن برایش بهتر از بلند کردن است.

استحقاق: مستوجب و سزاوار بودن «استحق علیه» یعنی بر او حقی و ملکی پیدا کرد.

شأن نزول ... ص : ۲۱۸

گویند:

- وقتی که آیه قبل، نازل شد، پیامبر نماز عصر را خواند و تمیم و عدی را احضار کرد و در کنار منبر، آنها را سوگند داد که:

- از مال میت چیزی بر نداشته و حقیقت را کتمان نکرده اند.

سپس آنها را آزاد کرد. پس از مدتی ورثه، اطلاع پیدا کردند که ظرف نقره نقش داری در نزد آنهاست و از میت بود. آنها ادعا کرده اند که از وی خریده و فراموش کرده اند که به ورثه اطلاع دهند. بار دیگر آنها را نزد پیامبر آوردند و آیه نازل شد.

در این وقت، دو تن از اولیای میت: عمرو بن عاص و مصعب بن ابی وداعه سهمی، سوگند یاد کردند که آنها خیانت کرده اند و ظرف را از آنها گرفتند.

بعد از آنکه تمیم داری مسلمان شد، می گفت: خدا و رسولش راست گفتند. من ظرف نقره را برداشته بودم. اکنون توبه میکنم.

مقصود ... ص : ۲۱۸

اکنون خداوند متعال، حکم خیانت دو وصی یا دو شاهد را بیان کرده، می فرماید:

- فَإِنْ عُثِرَ عَلى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْماً: ابن عباس گوید: اگر ظاهر شد که دو شاهد، با ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۱۹

سوگند دروغ و خیانت مستوجب گناه شده اند.

سعید بن جبیر گوید: مقصود، دو وصی است. برخی گفته اند: منظور از استحقاق گناه، استحقاق عقوبت است مثل: «إِنِّی أُرِیدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِی وَ إِثْمِکَ» (۲۹ همین سوره:

من می خواهم که عقوبت گناه من و گناه خودت را تحمل کنی) فَآخَرانِ یَقُومانِ مَقامَهُما: دو نفر دیگر به جای دو شاهدی که خارج از دین ما هستند، قرار می گیرند.

مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ الْأَوْلَیانِ: باید دو نفر که به میت، اولویت دارند و وصیت او حقی

است برای آنها جایگزین آن دو خائن بشوند. «۱»

معنای «الاولیان» کسانی است که به میت، قریب تر هستند. یا کسانی است که به قسم سزاوارتر باشند، زیرا آن دو مسیحی مدعی شدند که ظرف را از میت خریده اند.

بنا بر این، وظیفه وارثان است که قسم بخورند، زیرا قسم بر منکر است. مثل اینکه کسی اقرار کند به طلب دیگری ولی ادعا کند که طلب او را پرداخته است، در این صورت، وظیفه طلبکار، قسم است نه بدهکار.

ابن عباس و شریح گویند: منظور افراد مسلمان است که برای شهادت، از افرادی غیر مسلمان، صالحترند.

فَيُقْسِمانِ بِاللَّهِ لَشَهادَتُنا أَحَقُّ مِنْ شَهادَتِهِما: و سوگند یاد میکنند که شهادت ما و گفتار ما درباره وصیت میتمان، برای قبول سزاوارتر و از شهادت آنها براستی و واقعیت، نزدیکتر است.

ابن عباس گوید: آنها سوگند یاد می کنند که سوگندشان بهتر از سوگند آن دو شاهد خائن است. پس مقصود از شهادت، قسم است. زیرا هر دو برای اثبات ادعا بکار می روند.

---

(۱)- نظر مؤلف، در این معنی این است که «الاولیان» بدل است از ضمیر «یقومان» و فاعل «استحق» ضمیر و عاید به «وصیت» باشد. احتمال دیگر وی این است که: بدل باشد از «آخران» و ابدال معرفه از نکره، مانعی ندارد. یا اینکه «الاولیان» مبتدا و خبر آن «فَآخَرانِ يَقُومانِ مَقامَهُما مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ» است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۲۰

وَ مَا اعْتَدَيْنا: ابن عباس گوید: یعنی آن دو نفر سوگند یاد می کنند که: در مطالبه حق خویش، از حق نگذشته ایم. و بقولی: یعنی در اینکه گفته ایم: شهادت ما بهتر از شهادت آنهاست، اجحاف نکرده ایم.

إِنَّا إِذاً لَمِنَ الظَّالِمِينَ: اگر اجحاف

کنیم، درباره خود ستم کرده ایم.

این آیه و آیه پیش، از لحاظ اعراب و معنی و حکم، از مشکلترین آیات قرآن است. ما در اینجا برای توضیح و بررسی آن حد اکثر کوشش را بعمل آورده ایم و سراغ نداریم که احدی از مفسران، به این کار توفیق یافته باشند.

ذلِکَ أَدْنى أَنْ یَأْتُوا بِالشَّهادَةِ عَلى وَجْهِها: این سوگند دادن یا این حکم، برای عدم کتمان شهادت و درست ادا کردن آن، مؤثرتر است، زیرا سوگند، از بسیاری از کارها جلوگیری می کند- کارهایی که بدون سوگند، جلوگیری از آنها دشوار است.

أَوْ یَخافُوا أَنْ تُرَدَّ أَیْمانٌ بَعْدَ أَیْمانِهِمْ: و همچنین بواسطه اینکه می ترسند، اولیای میت، سوگند یاد کنند و آنها مفتضح و رسوا گردند و از آنها غرامت گرفته شود، مجبور می شوند که شهادت را درست ادا نموده، از خوردن سوگند دروغ خودداری کنند.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ: از خدا بترسید و سوگند دروغ نخورید و در امانت، خیانت نکنید.

وَ اسْمَعُوا: و موعظه را بشنوید.

وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ: خداوند مردم فاسق را به سوی بهشت و پاداش آخرت، هدایت نمی کند.

[سوره المائده (۵): آیه ۱۰۹] ... ص : ۲۲۱

اشاره

یَوْمَ یَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ قالُوا لا عِلْمَ لَنا إِنَّکَ أَنْتَ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ (۱۰۹)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۲۱

روزی که خداوند پیامبران را جمع کرد، به آنها گوید: چه جواب شما داده شدید؟ گویند: ما را علمی نیست. تویی «علّام الغیوب».

---

(۱)- آیه ۱۰۹ سوره مائده جزء ۷ سوره ۵

بیان آیه ۱۰۹ ... ص : ۲۲۲

اعراب ... ص : ۲۲۲

یوم: منصوب است به فعل (اتقوا). یعنی «و اتقوا یوما ...» این آیه متصل است به «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسْمَعُوا» زجاج گوید: نصب آن به «لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ» است.

برخی گفته اند: نصب آن به فعل محذوف است. یعنی «احذروا».

مقصود ... ص : ۲۲۲

یَوْمَ یَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ: این آیه، نظیر (وَ اتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَی اللَّهِ) است (بقره ۲۸۱: بترسید از روزی که بسوی خدا بازگشت میکنید) بنا بر این «یوم» مفعول به است و ظرف نیست، زیرا مقصود این نیست که در روزی که خداوند پیامبران را جمع میکند، تقوی پیشه کنند. بلکه مقصود این است: بترسید از کیفر روزی که خداوند پیامبران را جمع خواهد کرد، زیرا از روز هم، ترسیدن معنی ندارد، بلکه از عقاب روز قیامت باید ترسید. پس مضاف یعنی «کیفر» حذف شده و مضاف الیه، یعنی «یوم» جانشین آن شده است.

فَیَقُولُ ما ذا أُجِبْتُمْ: و به آنها می گویند قوم شما جواب شما را چه دادند؟ این استفهام برای تقریر و منظور توبیخ منافقان است در وقتی که در میان جمعیت صحرای محشر، رسوا می شوند.

قالُوا لا عِلْمَ لَنا: در اینباره اقوالی نقل کرده اند.

۱- عطا نقل از ابن عباس و حسن و مجاهد و سدی و کلبی گویند: روز قیامت، چنان مخوف و هول انگیز است که دلها را به طپش و اضطراب می افکند، تا آنجا که هر کس هر چه می دانسته، فراموش خواهد کرد. پیامبران نیز از ترس روز قیامت، چنان ناراحت میشوند که از جواب این سؤال عاجز مانده، گویند: ما را علمی نیست. اما ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۲۳

همین که به حال عادی برمیگردند، پیش

خدا شـهادت می دهند که چه کسانی آنها را تصدیق و چه کسانی آنها را تکذیب کرده اند. فراء نیز همین قول را اختیار کرده است.

۲- مقصود این است که مـا علم ترا نـداریم، زیرا تو به بـاطن آنهـا آگـاهی و ما از باطن آنها آگاه نیستیم و آنچه موجب جزای خواهد شد همان نسبت باطنی است. این معنی نیز بنا بروایت دیگر، از حسن است. جبائی نیز این قول را اختیار و قول اول را رد کرده و گفته است چگونه ممکن است آنها از ترس قیامت، معلومات خود را فراموش کننـد؟ با اینکه خداونـد در باره آنها می فرماید، «لا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ» (انبیاء ۱۰۳: فزع اکبر آنها را محزون نمی سازد) و «فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» (احقاف ۱۳: آنها را ترسی و اندوهی نیست) ممکن است در پاسخ وی گفته شود: اینکه می گوید، «فزع اکبر» آنها را محزون نمی کند، منظـور آتش دوزخ و اینکه گویـد آنهـا را ترس و انـدوهی نیست، منظور، بشـارت است به اینکه، آنهـا از وحشـتهای آن روز، نجات پیدا می کنند، مثل اینکه به بیمار بگویند، خطری متوجه تو نیست نترس.

۳- مقصود این است که علم ما حقیقتی ندارد. ما از آنها جوابی می شـنیدیم و افعال آنها را در حیات خود مشاهده می کردیم، اما نمی دانیم پس از مرگ ما آنها چه کرده اند. پاداش و عقاب آنها به خاتمه کارشان بستگی دارد نه آغاز آن این قول از ابن انباری است.

۴- مقصود این است که ما نمیـدانیم جز آنچه ما را تعلیم داده ای دنباله آن، به خاطر وجود قرینه حـذف شـده است این قول از ابن عباس است، بنا بروایت دیگر.

۵-

مقصود تحقق بخشیدن به رسوایی ایشان است. یعنی تو از ما به ایشان آگاه تری و به شهادت ما نیازمند نیستی.

إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ: مقصود از «عَلَّامُ الْغُیُوبِ» مبالغه است نه کثرت معلومات. برخی گفته اند: منظور زیاد شمردن معلومات است. یعنی: تو هر چه باطن است می دانی ولی ما هر چه مشاهده کنیم، می دانیم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۲۴

دلالت آیه ... ص : ۲۲۴

این آیه، دلیل است بر معاد، حشر و نشر.

ابو سعید در تفسیر خود گوید: این آیه دلیل است بر اینکه: عقیده امامیه، بر اینکه امامان علم غیب دارند، باطل است.

گویم:

- گفته ابو سعید، اجحافی است بر امامیه، زیرا ما نه در میان امامیه، بلکه در میان مسلمانان، کسی سراغ نداریم که احدی را عالم به غیب بداند. بدیهی است که اگر کسی مخلوقی را «عالم الغیوب» بداند، از دین بری است و شیعه امامیه، از این عقیده، مبری هستند و هر کس چنین نسبتی به آنها دهد. خداوند میان او و ایشان داوری خواهد کرد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۲۵

[سوره المائده (۵): آیه ۱۱۰] ... ص : ۲۲۵

اشاره

إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِی عَلَیْکَ وَ عَلی والِدَتِکَ إِذْ أَیَّدْتُکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلاً وَ إِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی فَتَنْفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِی وَ تُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِی وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِإِذْنِی وَ إِذْ کَفَفْتُ بَنِی إِسْرائِیلَ عَنْکَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ (۱۱۰)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۲۵

هنگامی که خداوند بگوید: ای عیسی بن مریم، یاد کن نعمتهای مرا بر خودت و مادرت، آن گاه که ترا به جبرئیل تایید کردم که در گهواره و در بزرگی با مردم سخن میگفتی و آن گاه که کتاب و حکمت و تورات و انجیل به تو آموختم و آن گاه که

از خـاک، کالبـدی بشـکل مرغ به اذن من خلـق می کردی و در آن می دمیـدی و به اذن من مرغی می شـد و کور مـادر زاد و پیس را باذن من شـفا می بخشـیدی و مردگان را زنـده می کردی و به اذن من از قبر بیرون می آوردی و آن گاه که با بیّنات و دلائل واضح، بسوی بنی اسرائیل آمدی و من شر آنها را از تو کوتاه کردم و مردم کافر گفتند: نیست این، بجز سحری آشکار.

---

(۱)- سوره مائده آیه ۱۱۰ جزء ۷ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۲۶

بیان آیه ۱۱۰ ... ص : ۲۲۶

قرائت ... ص : ۲۲۶

اهـل کوفه، به جز عـاصم «سـاحر مبین» در این سوره و در سوره های یونس و هود وصف، قرائت کرده انـد. ابن کثیر و عاصم، فقط در سوره یونس «ساحر مبین» قرائت کرده اند. اهل مدینه و بصره و شام، همه جا «سحر مبین» قرائت کرده اند.

قرائت «سـحر» به خـاطر اشـاره به عملی است که به تعبیر آنها سـحر آمیز بوده است. منظور آنها این بود که: کار تو جز سـحری آشـکار نیست. و قرائت «ساحر» اشاره به شخص است. هر دو قرائت خوب است. لکن قرائت اول، بهتر است زیرا هم به شخص گفته میشود و هم به عمل.

«سحر» به معنای عمل سحر، روشن است. اما «سحر» به معنای «ساحر»، بنا بر اراده

«ذو سحر» است. مثل: «وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ» (بقره ۱۷۷: و لکن «ذو البر»- یعنی صاحب نیکی- کسی است که ایمان آورد) عرب می گوید:

«انما انت سیر» یعنی تو «ذو سیر» و صاحب سیر هستی.

اعراب ... ص : ۲۲۶

إِذْ قالَ: درباره عامل «اذ» دو احتمال است: ۱- ابتدای کلام و عطف است بر «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ ...» سپس گفته است: «و ذلک اذ قال اللّه ...» ۲- محل آن نصب به تقدیر «اذکر اذ قال اللّه» یا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ: ممکن است «عیسی» منادای مضمون و به تقدیر «یا عیسی یا بن مریم» باشد و ممکن است «ابن مریم» صفت «عیسی» و عیسی منصوب باشد و ممکن است «عیسی و ابن» در تقدیر، مبنی بر فتح باشند.

تُكَلِّمُ النَّاسَ: جمله حالیه.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۲۷

کهلا: عطف بر محل «فِي الْمَهْدِ» که جمله ظرفیه و حال است از ضمیر «تکلم»

مقصود ... ص : ۲۲۷

خداوند، در آیه پیش بوصف قیامت و جمع پیامبران پرداخت، اکنون بوصف مسیح و گفتگوهای خود با او پرداخته، می فرماید:

إِذْ قالَ اللَّهُ: مقصود، هنگامه قیامت است. فعل ماضی را بجای مستقبل، بکار برده، تا نشان دهد که وقوع قیامت، نزدیک و حتمی است، زیرا چیزی که آمدن آن حتمی است، گویی آمده است.

یا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ: عیسی را پسر مریم می خواند تا به مسیحیان بفهماند که کسی که دارای مادر است، نمی تواند خدا باشد.

اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلى والِدَتِكَ: ای عیسی، یاد کن از نعمتهای من نسبت بتو و مادرت و سپاسگزاری کن. کلمه «نعمت» مفرد است. لکن مقصود جمع است. مثل «وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تُحْصُوها» (ابراهیم ۳۴: اگر نعمتهای خدا را بشمارید، احصا نکنید) بطور کلی مصدر مضاف، صلاحیت دارد که به معنای جنس باشد.

إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ: مقصود از «بِرُوحِ الْقُدُسِ» جبرئیل است. تفسیر آن در سوره بقره، ذیل آیه: «وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ

الْقُدُسِ» (۸۷) آورده ایم.

تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا: هنگامی که ترا به جبرئیل تایید کردیم، در حالی که در گهواره و در دوره کهولت، با مردم سخن می گفتی.

حسن گوید: گهواره (مهد) عیسی دامان مادرش بود.

وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ: برخی گفته اند: یعنی ترا خط نوشتن و علم و شریعت، آموختیم و بقولی، یعنی کتابهای آسمانی و علم و حکمت، بتو آموختیم.

بنا بر این «الکتاب» کلمه عامی است که شامل همه کتب، می شود. سپس این مطلب را به ذکر تورات و انجیل تفصیل داده است.

وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي: و بیاد آور هنگامی که خاك را به شکل مرغ در می آوردی و این کار را باذن من انجام می دادی.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۲۸

فَتَنْفُخُ فِيها فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِي: و روح را به امر خداوند در آن می دمیدی و مرغی می شد. کلمه «طیر» هم مذکر و هم مونث است. مونث بودن آن به اعتبار معنای آن یعنی جمع بودن و مذکر بودن آن به خاطر لفظ است. مفرد آن «طائر» است.

مثل «ظاعن، ظعن، راکب، رکب»). مقصود این است که همین که عیسی در آن نفخ میکرد، خداوند، کالبد خاکی را تبدیل بگوشت و پوست و خون و استخوان و پر و بال میکرد و او را بزیور حیات می آراست، بنا بر این به امر و اراده خداوند مرغ زنده ای می شد، نه به فعل عیسی.

وَ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي: و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی.

یعنی دعا میکردی و من اجابت میکردم.

وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتى بِإِذْنِي: و یادآور هنگامی که

برای زنـده شـدن مردگان به درگاه من اسـتغاثه میکردی و من خواهش ترا مسـتجاب و مردگان را زنـده میکردم و از قبر بیرون می آوردم، تا مردم آنها را ببینند. بیرون آوردن مردگان را به عیسی نسبت می دهد، بخاطر اینکه بدعای او بود.

وَ إِذْ کَفَفْتُ بَنِی إِسْرائِیلَ عَنْکَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّناتِ: و آن گاه که با بینات و دلائل واضح، نزد بنی اسـرائیل آمدی و آنها از روی کفر و عناد، می خواسـتند ترا بکشـند و من آنها را از کشـتن تو باز داشـتم. ممکن است این بازداشتن، از روی لطف باشد یا از روی قهر و منع. همانطوری که جلو کسانی که می خواستند پیامبر اسلام را بکشند، گرفت.

فَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ: و آنان که منکر نبوت تو بودند، گفتند: این نیست مگر سحر آشکار. یعنی آنچه را عیسی آورده است، سحری ظاهر و هویداست.

بـدیهی است که در آغاز آیه که خداونـد می فرماید: ای عیسـی نعمت های مرا نسبت بخود و مادر خود یاد کن ... منظور این است که برای قوم خود که ترا تکـذیب کردنـد- بگو تا بر آنها اتمام حجت شود، زیرا آنان ترا خدای خود خواندند. سـپس به تفصیل آن نعمتها پرداخت.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۲۹

[سوره المائده (۵): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۳] ... ص : ۲۲۹

اشاره

وَ إِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوارِیِّینَ أَنْ آمِنُوا بِی وَ بِرَسُولِی قالُوا آمَنَّا وَ اشْهَدْ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ (۱۱۱) إِذْ قالَ الْحَوارِیُّونَ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْتَطِیعُ رَبُّکَ أَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ قالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۱۱۲) قالُوا نُرِیدُ أَنْ نَأْکُلَ مِنْها وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنا وَ نَکُونَ عَلَیْها مِنَ الشَّاهِدِینَ (۱۱۳)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۲۹

و هنگامی که به حواريين وحی کردم که به من و پيامبرم ايمان آوريد، گفتند:

ايمان آورديم و گواه باش که ما مسلمانيم.

هنگامی که حواريين گفتند: ای عيسی بن مريم. آيا پروردگار تو قادر است که برای ما «خوان آسمانی» نازل کند. گفت: اگر ايمان داريد از خدا بترسيد. گفتند:

ميخواهيم از آن بخوريم و دلهايمان آرامش يابد و بدانيم که بما راست گفته ای و بر آن گواه باشيم.

---

(۱)- آيه ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ سوره مائده جزء ۷ سوره ۵

ترجمه مجمع البيان فی تفسير القرآن، ج ۷، ص: ۲۳۰

بيان آيه ۱۱۱ ... ص : ۲۳۰

لغت ... ص : ۲۳۰

وحی: القاء معنی به دل، در نهان. وحی داری اقسامی است. گاهی به آمدن فرشته و گاهی به معنای الهام است. «۱» شاعر گويد:

الحمد للّٰه الذی استقلت باذنه السماء و اطمأنت اوحی لها القرار فاستقرّت يعنی: ستايش خدای راست که آسمان به امر او استقلال و آرامش يافت. خدايی که به آسمان الهام کرد که قرار گيرد و قرار گرفت.

فرق ميان «اوحی و وحی» اين است که اولی متعدی است يعنی آن را بر صفت وحی قرار داد لکن دومی لازم است يعنی به صفت وحی متصف شد. برخی گفته اند:

تفاوتی ميان آنها نيست.

حواری: خالص هر چيزی و هر کسی.

مقصود ... ص : ۲۳۰

سپس به بیان تمام کردن نعمت خود بر عیسی پرداخته، می فرماید:

وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوارِيِّينَ: و هنگـامی که به حواریین الهـام کردم و به قولی: یعنی بوسـیله آیاتی که به آنها نشان دادم، به دل آنها انداختم. درباره «حواریین» در سوره آل عمران گفتگو کرده ایم. قتاده گوید: آنان وزرای عیسی بودند. حسن گوید: آنان انصار عیسی بودند.

---

(۱)- فرق میان وحی و الهام، ۱- الهام از جنس کشف معنوی است، بخلاف وحی که از جنس کشف شهودی است.

۲- الهام برای نبی و غیر نبی حاصل می شود ولی وحی اختصاص به نبی دارد.

۳- در الهام تبلیغ شرط نیست و وحی مشروط به تبلیغ است (رک: کشاف اصطلاحات الفنون)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۳۱

أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي: که ذات و صفات مرا تصدیق کنید و عیسی را بنده و پیامبر من بشناسید.

قالُوا آمَنَّا وَ اشْهَدْ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ: حواریین گفتند: تصدیق کردیم، خدایا، شهادت ده که ما مسلمانیم.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر

القرآن، ج ۷، ص: ۲۳۲

بیان آیه ۱۱۲– ۱۱۳ ... ص : ۲۳۲

قرائت ... ص : ۲۳۲

هـل یسـتطیع ربـک: کسـایی فعـل را به تـاء و «ربـک» را منصوب و دیگران فعل را به یاء و «ربک» را مرفوع خوانـده انـد. وجه قرائت اول این است که مقصود: «هل تستطیع سؤال ربک» است یعنی آیا قدرت داری که از پروردگار خود سؤال کنی؟

البته دربـاره قـدرت او شـک نداشـتند. می خواسـتند بگوینـد: تـو که می توانی چرا سؤال نمی کنی؟! طبق این قرائت «ان ینزل» متعلق است به مصـدری محـذوف. یعنی «هـل تسـتطیع ان تسـال ربـک انزال مائـده» آیا می توانی نازل شـدن مائـده را از خـدا بخواهی؟

از امام باقر (ع) روایت شده است که یعنی

«هل تستطیع ان تدعو ربک ...»

کسایی، علاوه بر آنچه گـذشت «لام» را در «تاء» ادغام کرده و گفته است: «هتّسـتطیع» و این ادغام به جاست، زیرا ابو عمرو در «هَلْ ثُوِّبَ الْکُفَّارُ» (مطففین ۳۶:) لام را در ثاء ادغام کرده. بدیهی است که «تاء» به لام از «ثاء» نزدیکتر است.

لغت ... ص : ۲۳۲

اسـتطاعت: قدرت. با این تفاوت که «اسـتطاعت» توانایی بوسـیله اعضا و جوارح و «قدرت» اعم است. از اینرو به خداوند «قادر» گفته میشود نه «مسـتطیع» مائـده: خوان. ازهری در «تهـذیب اللغه» گویـد: این کلمه به صـیغه اسم فاعـل و به معنای اسم مفعول است یعنی: عطا شده. «میده» هم گفته میشود شاعر گوید:

و میده کثیره الالوان تصنع للاخوان و الجیران

یعنی: و سفره رنگارنگی که برای دوستان و همسایگان می گسترانی.

«ماد البحر»: یعنی دریا بحرکت در آمد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۳۳

مقصود ... ص : ۲۳۳

اکنون در پیرامون حواریین و سؤال ایشان می فرماید:

- إِذْ قالَ الْحَوارِيُّونَ: عامل «اذ» فعل «اوحیت» است و ممکن است فعل محذوف «اذکر» باشد.

یا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ: در اینباره اقوالی است.

۱- یعنی: آیا اگر از خدا مسألت کنی که برای ما «خوان آسمانی» نازل کند، خداوند سؤال ترا مستجاب می کند تا دلیلی بر صدق گفتار تو باشد؟ بدیهی است که آنها درباره قدرت خدا شک نداشتند، زیرا خدا شناس و مؤمن بودند. گویی این سؤال را از عیسی می کنند، برای اینکه صدق گفتار و صحت نبوتش را بیازمایند و شک و شبهه ای برای آنها باقی نماند، به همین جهت بود که: گفتند: می خواهیم اطمینان پیدا کنیم همانطوری که ابراهیم که از خداوند مسألت کرد که زنده شدن مردگان را به او نشان دهد، گفت «میخواهم اطمینان پیدا کنم» (بقره ۲۶۰) این قول از ابو علی فارسی است.

۲- یعنی: آیا خداوند قادر است «خوان آسمانی» نازل کند؟ این سؤال را در آغاز دینداری خود هنگامی که هنوز ایمانشان کامل نشده بود، کردند.

از اینجهت عیسی به آنها فرمود: اگر ایمان دارید از خدا بترسید.

۳- سدی گوید: یعنی آیا خداوند دعای ترا مستجاب می کند؟ در این صورت «استطاعت» به معنای «اطاعت» خواهد بود. یعنی اگر از خداوند بخواهی، ترا اطاعت می کند؟

زجاج گوید: این که حوارییِن، از عیسی خواهش «خوان آسمانی» کردند، دو صورت دارد:

۱- مقصود آنها تثبیت و تحکیم ایمان خود بود. همانطوری که ابراهیم نیز منظورش تقویت ایمان و آرامش قلب بود.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۳۴

۲- ممکن است سؤال نازل شدن «خوان آسمانی» پیش از شفا پیدا کردن کور مادر زاد و پیش و زنده شدن مردگان باشد.

قالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: بترسید که از خداوند چیزی مسألت کنید که پیش از شما کسی مسألت نکرده است. ابو علی فارسی گوید: مقصود راهنمای آنها بسوی تقوی است و به تقوی خاص نظر ندارد. مثل «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» (بقره ۲۷۸) زجاج گوید: عیسی به آنها امر کرد که از خداوند آیات و معجزات نخواهند و در این راه بر خدا و رسولش سبقت نگیرند، زیرا به اندازه کافی، آیات و معجزات- به وسیله زنده شدن مردگان و ... که خیلی اهمیت آنها بیشتر از آنچه آنها مسألت می کردند، بود- در دسترس آنها قرار گرفته است.

قالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْها: در اینباره نیز دو قول نقل شده است:

۱- یعنی میخواهیم از «خوان آسمانی» بخوریم و سؤال ما به این منظور است.

۲- دیگر اینکه: «اراده» بمعنای محبت، باشد. یعنی: دوست داریم که از آن بخوریم.

وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا: ممکن است این مطلب را از روی بصیرت گفته باشند. یعنی:

میخواهیم بر یقین

خود بیفزاییم. زیرا هر چه دلیل بیشتر باشد، معرفت، در قلب آنها بیشتر متمکن میشود. این معنی از عطاست.

وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنا: و علم پیدا کنیم که تو در ادعای رسالت، راستگو بوده ای این جمله، مؤید قول کسی است که میگوید: این سؤال، مربوط به آغاز دینداری آنهاست. حق این است که آنها این خواهش را برای کسب یقین و معرفت کامل و تاکید اعجاز، کردند.

وَ نَكُونَ عَلَيْها مِنَ الشَّاهِدِينَ: و برای خداوند به یکتایی و برای تو به رسالت گواهی دهیم.

و بقولی: یعنی برای تو پیش بنی اسرائیل گواهی خواهیم داد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۳۵

[سوره المائده (۵): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۵] ... ص : ۲۳۵

اشاره

قالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنا أَنْزِلْ عَلَيْنا مائِدَةً مِنَ السَّماءِ تَكُونُ لَنا عِيداً لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارْزُقْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱۴) قالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُها عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ (۱۱۵)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۳۵

عیسی بن مریم گفت: خدایا بر ما مائده ای از آسمان نازل کن که برای اول و آخر ما عید و آیتی از جانب تو باشد و ما را روزی کن و تو بهترین روزی دهندگانی خداوند فرمود: من آن را بر شما نازل می کنم. هر کس از شما بعد از آن کفر ورزید، چنان عذابش کنم که احدی از مردم عالم، گرفتار آن نشده باشند.

---

(۱)- آیه ۱۱۴ و ۱۱۵ سوره مائده جزء ۷ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۳۶

بیان آیه ۱۱۴- ۱۱۵ ... ص : ۲۳۶

قرائت ... ص : ۲۳۶

اهل مدینه و شام و عاصم «منزّلها» به تشدید و دیگران بدون تشدید خوانده اند.

مؤیـد قرائت بدون تشدید، فعل «انزل علینا مائده» می باشد و بهتر است که جواب بر طبق سؤال باشد. وجه تشدید این است که «نزّل و انزل» بیک معنی هستند.

لغت ... ص : ۲۳۶

عید: اسم چیزی است که در وقت معین، باز می گردد. حتی به خیال و غم هم «عید» گفته اند. اعشی گوید:

فوا کبدی من لاعج الهمّ و الهوی اذا اعتاد قلبی من امیمه عیدها

یعنی: وای بر حال من، که جگرم از عشق سوزان او آتش گرفت و دلم به غم هجران او عادت کرد! و دیگری گوید:

«یا عید مالک من شوق و ابراق» یعنی: ای خیال، ترا چقدر شوق و درخشندگی است؟!

اعراب ... ص : ۲۳۶

تَکُونُ لَنا: در محل نصب، صفت برای «مائده» لنا: حال. یعنی «تکون عیدا لنا» لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا: بدل از «لنا»

مقصود ... ص : ۲۳۶

اکنون خداوند متعال، درباره دعای حضرت عیسی می فرماید:

- قالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ. هنگامی که قوم از او خواهش کردنـد، وی بـدرگاه خدا دعا کرد. برخی گفته اند: او هنگامی دعا کرد که خداوند به او اذن داده بود.

اللَّهُمَّ رَبَّنا أَنْزِلْ عَلَیْنا مائِدَةً: خدایا ای پروردگار ما خوانی از آسـمان بر ما نازل گردان. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۳۷

مِنَ السَّماءِ تَکُونُ لَنا عِیداً: در اینباره دو قول نقل کرده اند:

۱- یعنی روزی که برای ما «خوان آسـمانی» نازل می کنی، عید می گیریم و بعد از این ما و آنهایی که بعد از ما خواهند آمد، آن روز را بزرگ می داریم. این قول از سدی، قتاده، ابن جریج و مختار ابو علی جبایی است.

۲- یعنی: از برکت تفضل خداوند، مائده ای عاید ما میشود و از نعمتش بر خوردار میشویم. معنای اول، بهتر است.

لِأَوَّلِنا وَ آخِرِنا: این عید، برای دوره ما و دوره های بعد است. ابن عباس گوید:

مقصود این است از این «خوان آسمانی» اول و آخر مردم، استفاده خواهند کرد.

وَ آيَةً مِنْكَ: این خوان آسمانی، آیتی است از جانب تو که دلها را برای ایمان نرم و آماده می سازد و مردم را به اعتراف حق وادار می کند، در نتیجه، بوسیله آن آیت یکتایی تو و رسالت پیامبرت به نبوت خواهد رسید.

وَ ارْزُقْنا: و این خوان آسمانی را روزی ما گردان. جبایی گوید: یعنی شکر- گزاری را در مقابل آن نصیب ما گردان.

وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ: و تو بهترین روزی دهندگانی.

دلالت آیه ... ص : ۲۳۷

این آیه، دلالت دارد بر اینکه بندگان به یکدیگر روزی می دهند، زیرا اگر چنین نبود، معنی نداشت که گفته شود: خدا بهترین روزی دهندگان است.

حال آنکه صحیح نیست گفته شود: «خدا بهترین خدایان است!» زیرا خدایانی وجود ندارد.

قالَ اللَّهُ: خداوند دعای عیسی را مستجاب کرده، فرمود:

- إِنِّی مُنَزِّلُها عَلَیْکُمْ: من خوان آسمانی را بر شما نازل خواهم کرد.

فَمَنْ یَکْفُرْ بَعْدُ مِنْکُمْ فَإِنِّی أُعَذِّبُهُ عَذاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِینَ: و اگر کسی از شما بعد از آن کفران نعمت کند، او را چنان عذابی کنم که هیچیک از جهانیان را چنان عذابی نکنم. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۳۸

مقصود از «عالمین» ۱- مقصود مردم همان زمان است. آنها پس از نزول مائده، کفر ورزیدند و خداوند آنها را بصورت میمون و خوک در آورد. «۱»

این قول از قتاده است. از امام هفتم ع نقل شده است که آنها بصورت خوک در آمدند.

۲- مقصود عذاب استیصال است.

۳- مقصود نوعی از عذاب است که احدی جز آنها، گرفتار آن نشده اند. آنها پس از نزول مائده، سزاوار چنین عذابی شدند، زیرا پس از دیدن چنین معجزه ای که برای تنبیه انسان از کفر، خیلی قوی بود، کافر شدند و مصلحت بود که دچار عذابی بشوند که اختصاص بخود آنها داشته باشد، همانطوری که معجزه هم بآنها اختصاص داشت.

داستان ... ص : ۲۳۸

علما اختلاف کرده اند که آیا مائده نازل شد یا نه؟

حسن و مجاهد گویند: نازل نشد، زیرا همین که از شرط آن مطلع شدند، سؤال خود را پس گرفتند.

---

(۱)- قصه مائده قوم عیسی و همچنین قوم موسی، در ادبیات فارسی هم رخنه کرده و سخن سرایان فارسی زبان برای بیان اندرزهای اخلاقی و عرفانی از آن طرفی بسته اند،

مائده از آسمان در می رسید بی شرا و بیع و بی گفت و شنید

در

میان قوم موسی چند کس بی ادب گفتند کو سیر و عدس

منقطع شد خوان و نان از آسمان ماند رنج زرع و بیل و داسمان

باز عیسی چون شفاعت کرد حق خوان فرستاد و غنیمت بر طبق

باز گستاخان ادب بگذاشتند چون گدایان زله ها برداشتند

لا به کرد عیسی ایشان را که این دایم است و کم نگردد از زمین

بد گمانی کردن و حرص آوری کفر باشد پیش خوان مهتری

ز آن گدا رویان نادیده ز آز آن در رحمت بر ایشان شد فراز

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۳۹

لکن صحیح این است که مائده نازل شد، زیرا خداوند خبر داد که نازل خواهد کرد و خداوند خبر خلاف نمی دهد. اخبار بسیاری از پیامبر گرامی و صحابه و تابعین رسیده است که مفاد آنها نزول مائده است. کعب گوید: مائده در روز یکشنبه نازل شد. از این جهت، مسیحیان آن روز را عید گرفتند.

درباره کیفیت نزول مائده و چیزهایی که با آن بود، نیز اختلاف است.

عمار یاسر از پیامبر روایت کرده است که بر «خوان آسمانی» نان و گوشت بود، زیرا آنها غذایی خواسته بودند که تمام نشود و همواره از آن بخورند. پیامبر گرامی فرمود:

- به آنها گفتند: مادامی که خیانت نکرده و چیزی از آن بر نداشته و مخفی نکرده اید، این سفره بیدریغ گسترده است و اگر جز این رفتار کنید، دچار عذاب خواهید شد.

فرمود:

- هنوز یک روز نگذشته بود که آنها خیانت کردند.

ابن عباس گوید:

- عیسی بن مریم ع به بنی اسرائیل دستور داد که سی روز روزه بگیرند، آن گاه هر چه میخواهند از خداوند مسألت کنند که به آنها عطا می کند.

پس از اتمام روزه، به عیسی ع عرض کردند:

- اگر ما برای یکی از مردم کاری کرده بودیم، ما را سیر می کرد. ما یک ماه روزه گرفته و گرسنه شده ایم. از خدا بخواه که بر ما مائده ای نازل کند.

در این وقت، فرشتگان خوان آسمانی را نازل کردند. بر این خوان، هفت گرده نان و هفت ماهی بود. همه آنها از این خوان آسمانی خوردند و سیر شدند.

این مضمون از امام باقر (ع) نیز روایت شده است.

عطاء بن سائب روایت کرده است که هر گاه سفره آسمانی گسترده می شد، همه نعمتها در آن بود، جز گوشت،

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۴۰

سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که بر سفره، همه چیز بود جز نان و گوشت:

عطا گوید: همه چیز داشت جز ماهی و گوشت.

عطیه عوفی گوید: از آسمان یک ماهی نازل شد که طعم همه چیز داشت.

عمار و قتاده گویند: یکی از میوه های بهشت، بر سفره بود.

قتاده گوید: این خوان آسمانی صبح و شام نازل می شد و مثل ترنجبین و بلدرچینی- بود که برای بنی اسرائیل نازل می شد.

یمان بن رئاب گوید: هر وقت میخواستند از آن میخوردند.

عطاء بن ابی رباح از سلمان فارسی روایت کند که گفت:

- بخدا سوگند، عیسی هرگز کار بدی نکرده بود، یتیمی را نرانده بود، خنده صدادار نکرده بود، مگسی را از صورت خود نرانده، و کار بیهوده ای هرگز نکرده بود، هنگامی که بنی اسرائیل از او «خوان آسمانی» خواستند، لباس پشمینه ای پوشید و گریه کنان گفت:

- خداوندا، بر ما مائده بفرست ...

در این وقت سفره سرخ رنگی در میان دو ابر نازل شد. آنها

تماشا می کردند تا سفره بر روی زمین قرار گرفت. در این وقت عیسی گریه کرد و گفت:

- خدایا مرا از سپاسگزاران قرار ده. خدایا این سفره را رحمت قرار ده و آن را وسیله عذاب و کیفر نگردان؟

یهود هم چنان به این سفره خیره شده بودند. بویی از آن بمشامشان می رسید که هرگز استشمام نکرده بودند. عیسی برخاست و وضو گرفت و نمازی طولانی خواند و سفره را گشود و گفت:

- بسم اللّه خیر الرازقین.

در سفره یک ماهی پخته بود که از آن روغن می ریخت. در طرف سر آن نمک و در طرف دم آن سرکه و اطراف آن انواع سبزیها بود، به جز کرّات- یا تره-. پنج

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۴۱

گرده نان در کنار آن بود که بر یکی زیتون و بر دیگری عسل و بر دیگری روغن و بر دیگری پنیر و بر دیگری گوشت کباب بود. شمعون گفت:

- یا رسول اللّه، آیا اینها از طعام دنیاست یا آخرت؟

فرمود:

- نه از طعام دنیا نه از طعام آخرت. چیزی است که خداوند به قدرت خود آفریده است. از آنچه درخواست کرده اید، بخورید تا خدا شما را امداد کند و از فضل خود شما را افزون سازد.

حواریین گفتند:

- چه خوب است از این معجزه، معجزه ای دیگر به ما نشان دهی! عیسی به ماهی گفت:

- ای ماهی، به اذن خدا زنده شو.

در این وقت ماهی بجنب و جوش در آمد و زنده شد، آنها دچار ترس شدند.

عیسی فرمود:

- چرا از من چیزهایی مسألت می دارید که چون خواسته شما را اجابت کنم، ناراحت شوید. بیم دارم که دچار عذابی سخت شوید.

سپس

فرمود:

– ای ماهی، به اذن خدا، به حال سابقت باز گرد.

ماهی بحال سابق بازگشت. بنی اسرائیل گفتند:

تا تو نخوری ما نخواهیم خورد.

عیسی فرمود:

– معاذ اللّه، من از آن نخواهیم خورد. کسی بخورد که درخواست کرده است.

آنها ترسیدند که بخورند. عیسی فقیران و بیماران را دعوت کرد. فرمود:

– بخورید که برای شما گوارا و برای دیگران بلاست.

یکهزار و سیصد نفر زن و مرد مستمند و بیمار، از آن خوردند و سیر شدند. در ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۴۲

این وقت عیسی به ماهی نظر افکند، دید مثل وقتی است که از آسمان نازل شده است.

پس از آن، در حالی که بنی اسرائیل با چشمشان سفره را بدرقه می کردند، به آسمان برگشت هر بیماری از آن خورد، شفا یافت و هر مستمندی خورد، بی نیاز شد.

حواریون و کسانی که نخورده بودند پشیمان شدند. پس از آن، هنگام نازل شدن خوان آسمانی همه افراد، برای خوردن اجتماع می کردند و بیکدیگر زحمت می رسانیدند. عیسی برای آنها نوبه گذاشت. این خوان آسمانی تا چهل روز فقط شبها نازل می شد. بعداً یک روز در میان نازل شد و خداوند به عیسی وحی کرد که اجازه دهد فقراء از آن بخورند نه اغنیا. اغنیا از این دستور ناراحت و دچار شک و تردید شدند و دیگران را هم به شک و تردید انداختند. خداوند به عیسی وحی کرد که:

– من شرط کردم که اگر کسی بعد از نزول مائده کافر شد، چنان عذابش کنم که احدی از مردم عالم چنان عذابی ندیده باشند.

عیسی عرض کرد:

– آنها بندگان تواند. اگر خواهی عذابشان کن و اگر خواهی بلطف و کرمت آنها

را عفو کن.

خداوند ۳۳۲ نفر از مردان آنها را که شب در خانه های خود در آغوش زنها آرمیده بودند، بصورت خوک درآورد. این خوکان ممسوخ در راهها و معابد گردش و از مدفوعات دیگران تغذیه می کردند. مردم که این صحنه را دیدند، بحال آنان گریه کردند. افراد خانواده های آنها نیز شب و روز شیون می کردند. سرانجام پس از سه روز هلاک شدند.

در تفسیر اهل بیت علیهم السلام است که: خوان آسمانی نازل می شود و آنها بر سر آن جمع می شدند و میخوردند، سپس سفره به آسمان می رفت طبقه اعیان و اشراف، تصمیم گرفتند که مستمندان را از شرکت در این سوره خدا داد منع کنند. خداوند نعمت را از آنها سلب کرد و آنها را بصورت بوزینگان و خوکان در آورد.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۴۳

[سوره المائده (۵): آیات ۱۱۶ تا ۱۱۸] ... ص : ۲۴۳

اشاره

وَ إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمِّی إِلهَیْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قالَ سُبْحانَکَ ما یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ ما لَیْسَ لِی بِحَقٍّ إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی وَ لا أَعْلَمُ ما فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ (۱۱۶) ما قُلْتُ لَهُمْ إِلاَّ ما أَمَرْتَنِی بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ (۱۱۷) إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۱۱۸)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۴۳

و هنگامی که خداوند می فرماید، ای عیسی بن مریم، آیا تو بمردم گفتی که مرا و مادرم را خدا بدانید؟ گوید: منزهی تو، مرا نرسد که چیزی بگویم که حق من نیست. اگر گفته باشم، تو می دانی. تو از اسرار من آگاهی و من از اسرار غیبی تو بی اطلاعم. همانا تو دانای نهانی. من به آنها نگفتم جز آنچه مرا به آن مامور کرده بودی. که: خدای را، پروردگار من و پروردگار شما، پرستش کنید و مادامی که در میان آنها بودم، بر ایشان گواه بودم و هنگامی که مرا به آسمان بردی، تو خود مراقب ایشان بودی و تو بر هر چیزی گواهی. اگر عذابشان کنی، بندگان تواند و اگر آنها را بیامرزی تو توانا و حکیمی.

---

(۱)- آیه ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ سوره مائده جزء ۷ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۴۴

بیان آیه ۱۱۶– ۱۱۷– ۱۱۸ ... ص : ۲۴۴

لغت ... ص : ۲۴۴

نفس: این کلمه دارای معانی مختلفی است:

۱- نفس انسان و حیوان، این همان چیزی است که هر گاه از بـدن جدا میشود، موجب مرگ خواهد شد. مثل «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ» (آل عمران ۱۸۵: هر نفسی چشنده مرگ است) ۲- ذات و حقیقت شیئی. مثل «فعل ذلك فلان نفسه» (اینکار را فلان، خودش انجام داد- این کلمه همان است که در فارسی به «خود» تعبیر میشود) ۳- اراده: شاعر گوید:

و نفسای نفس قالت ائت ابن بجدل تجد فرجاً من کل غمّی تهابها

و نفس تقول اجهد بخائك لا تکن کخاضبه لم یغن شیئاً خضابها

یعنی: مرا دو اراده است: یکی آنکه می گویـد: ابن بجـدل را بیاور که از هر سـختی آسوده میشوی، دیگری می گویـد: شـتاب کن و

مثل کسی که خضاب کرده، قادر بحرکت نیست، نباش.

دیگری گوید:

اما خلیلی فانی لست معجله حتی یؤامر نفسیه کما زعما

نفس له من نفوس القوم صالحه تعطی الجزیل و نفس ترضع الغنما

یعنی: دوستم را به عجله وادار نمی کنم، تا دو نفس خود را، چنان که گمان می کرد، مکلف سازد. او در میان دو نفس است: یکی آن که او را ببخشش و نیکی وادار می کند، دیگر آن که او را به بخل و تنگچشمی.

۴- چشم بد. در روایت است که پیامبر هنگامی که برای مریضـی دعا میکرد، ترجمه مجمع البیان فی تفسـیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۴۵

می فرمود:

«بسم اللّه ادفیک و اللّه یشفیک من کل داء هو فیک من کل عین عاین و نفس نافس و حسد حاسد)

یعنی ترا بنام خداوند، محافظت می کنم. خداوند ترا از هر چشم بد و حسد هر حسودی شفا می بخشد. شاعر گوید:

یتقی اهلها النفوس علیها فعلی نحرها الرقی و التمیم

یعنی: خود را از چشمهای بد حفظ می کنند و بر گردن آنها دعاهای لازم، آویخته است.

دیگری گوید:

و اذا نموا صعدا فلیس علیهم منا الخیال و لا النفوس الحسد

یعنی: هر گاه رشد کنند، چشمهای بد حاسدان متوجه آنها نیستند.

۵- غیب. مثـل «لاـ اعلم نفس فلاـن» یعنی غیب و بـاطن او را نمیـدانم معنـای آخر، بـا آیه مناسب است. برخی گفته انـد: نفس بمعنـای عقـوبت هـم میایـد و به آیه «وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفْسَهُ» (آل عمران ۲۸: خـدا شـما را از کیفر خود میترسانـد) رقیب: حافظ «رقیب القوم» یعنی نگهبان قوم.

شهید: شاهد. ممکن است به معنای علیم (دانا) باشد.

اعراب ... ص : ۲۴۵

اذ: حقیقت این کلمه، ظرف زمان گذشته است و در اینجا عطف است به

سابق، بدینترتیب: «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ ... و ذلک اذ یقول یا عیسی ...»

برخی گفته اند: این مطلب را خداوند هنگامی به عیسی گفت، که او را به آسمان برد. بنا بر این مربوط به گذشته است نه قیامت. سدی و بلخی چنین گفته اند. لکن معنای اول صحیحتر است، زیرا بدنبال آن «يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ» (آیه ۱۱۹) آمده و پیداست که منظور روز قیامت. علت اینکه به جای فعل مستقبل، فعل ماضی بکار رفته: تحقق وقوع آن است. مثل «وَ نادى أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابَ النَّارِ» (اعراف ۴۴: اهل بهشت، دوزخیان را ندا می کنند) و مثل: «وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ»

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۴۶

(سبا ۵۱ اگر ببینی که آنها فزع می کنند) و مثل: «وَ لَوْ تَرى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ» (انعام ۲۷: اگر ببینی که بر آتش هستند) شاعر گوید:

ثم جزاه اللَّه عنّی اذ جزی جنات عدن فی العلالی العلا

یعنی خداوند او را در مقامات عالیه، جزای خیر دهد و به بهشت ببرد مِنْ دُونِ اللَّهِ: «من» حرف زائد برای تاکید معنی.

إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ: حرف شرط بر سر ماضی در نمی آید. محققین گویند: یعنی «ان اکن الان قلته فیما مضی» أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ: درباره محل اعراب آن وجوهی است: ۱- بدل است از «ما أَمَرْتَنِی» و منصوب ۲- بدل است از ضمیر «به» و مجرور ۳- مفسر است از «آنچه به آن امر شده» و محلی از اعراب ندارد.

مقصود: ... ص : ۲۴۶

اکنون بازهم درباره حضرت مسیح می فرماید:

وَ إِذْ قالَ اللَّهُ: هنگامی که خداوند در روز قیامت به عیسی می گوید:

يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی

وَ أَمِّيَ إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ: این جمله، اگر چه سؤالی است. ولی بمنظور تهدید مسیحیانی است که مدعی خدایی عیسی و مریم هستند. درست مثل اینکه کسی نسبت بدیگری ادعایی داشته باشد و به او بگویند تو به او گفته ای که چنین ادعایی کند؟! و او پاسخ دهد: نه.

چنین بیانی در حقیقت به منظور نشان دادن شناعت و زشتی ادعای کسانی است که گمراه شده، عیسی و مادرش را خدا پنداشته اند.

وجه دیگری هم در اینباره ذکر کرده اند و آن اینکه: خداوند میخواهد بدینوسیله به عیسی خبر دهد که مردم، پس از او درباره اش چنین حرفهایی زده اند.

زیرا ممکن است که عیسی از آن بی خبر باشد. این وجه، از بلخی است. لکن وجه اول صحیحتر است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۴۷

پرسش:

کسی از مسیحیان را نشناخته ایم که معتقد بدو خدا باشد و مریم را خدا بداند.

پس چرا «الهین» بکار برده؟! پاسخ:

۱- از آنجا که مسیحیان برای عیسی و مادرش احترام خدایی قائل شدند، خداوند آنها را «اله» خواند. چنان که به راهبان و علما «رب» گفته شده است. مثل «اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ» (توبه ۳۱: علما و راهبان خود را به خدایی برگزیده شدند) ۳- ممکن است در میان مسیحیان کسانی باشند که چنین عقیده ای داشته باشند.

چنان که شیخ ابو جعفر از بعضی مسیحیان نقل کرده است که در قدیم گروهی بنام مریمیه بوده اند که «مریم» را خدا می دانسته اند.

قالَ سُبْحانَكَ: عطا گوید: یعنی عیسی می گوید: تو برتری و صاحب عظمت هستی و بقولی: یعنی من ترا منزله می شناسم و از این مطالب بیزاری میجویم و بقولی: یعنی تو

بالاتر از آنی که در میان مردم پیامبری بفرستی که کفران نعمت تو کند و خود را خدا معرفی نماید، بنا بر این، نخست خداوند را به یکتایی و عدالت ستود، آن گاه از گفته ی مسیحیان تبری جسته، فرمود- ما يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ ما لَيْسَ لِي بِحَقٍّ: برای من سزاوار نیست که درباره خودم چیزی بگویم که شایسته آن نباشم و مردم را بعبادت خودم امر کنم، در حالی که من هم بنده ای هستم مثل آنها، تنها تو شایسته عبادتی که بر همه نعمتها قادر هستی. سپس خدا را بر برائت خود گواه گرفته می گوید:

- إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ: من چنین ادعایی نکرده ام و اگر چنین ادعایی کرده بودم، بر تو پنهان نمی ماند، زیرا تو دانای غیبی.

تَعْلَمُ ما فِي نَفْسِي وَ لا أَعْلَمُ ما فِي نَفْسِكَ: تو اسرار باطنی مرا می دانی ولی من از غیب و سر تو بی اطلاعم. این معنی از ابن عباس است، علت اینکه می گوید: نفس من و نفس

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۴۸

تو، این است که کلام هماهنگ و برابر شود و گرنه خداوند منزه از این است که دارای نفس یا قلبی باشد که معانی در آن وارد شود، مؤید آن، این جمله است:

- إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ: تو به اسرار من آگاهی، زیرا «عَلَّامُ الْغُيُوبِ» هستی ولی عیسی از اسرار تو بی خبر است، زیرا دانای غیب نیست. سپس ضمن حکایت از عیسی می فرماید:

- ما قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا ما أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ: من جز آنچه مرا امر کرده بودی، به آنها نگفتم. من به آنها گفتم که بخداوندی

تو اقرار و ترا پروردگار من و خودشان بشناسند و ترا بیکتایی پرستش کنند و دیگری را در عبادت، شریک تو نسازند.

وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ: و من مادامی که در میان آنها بودم شاهد اعمال و رفتار آنها بوده، بوضع آنها آگاه بودم.

فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیْهِمْ: جبایی گوید: یعنی هنگامی که مرا میراندی خودت محافظ آنها بودی. سدی و قتاده و حسن گویند: یعنی هنگامی که مرا به آسمان بردی، خودت محافظ آنها بودی.

وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ: تو بهمه چیز دانایی و هیچ چیز از تو پوشیده و پنهان نیست. جبایی گوید: این آیه دلالت دارد بر اینکه: خداوند عیسی را میراند، سپس او را به آسمان برد، زیرا می گوید: تا من در میان ایشان بودم، گواه رفتار ایشان بودم و چون مرا میراندی، خودت گواه آنها بودی. اما این استدلال ضعیف است، زیرا از کلمه «توفی» معنای مرگ استفاده نمیشود. چنان که می گوید: «یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها» (جان کسانی که می میرند و کسانی که بخواب میروند، می گیرد. زمر ۴۲) بنا بر این کلمه «توفی» در مورد خواب نیز بکار رفته است.

إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ: اگر آنها را عذاب کنی، بنده تواند و قدرتی ندارند.

وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ: بدینترتیب، عیسی خود را هیچکاره معرفی می کند و امور کیفر و عفو را بخداوند محول می سازد. می گوید: من در اینباره قدرتی و تاثیری ندارم، این تو هستی که صاحب اختیار بندگان خود هستی، خواهی عذاب کن ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۴۹

و خواهی ببخش. حسن گوید:

یعنی اگر آنها را عذاب کنی بخاطر بقای بر کفر است و اگر بیامرزی بخاطر توبه است، بنا بر این شرط آمرزش، توبه است، اگر چه این شرط در کلام، ذکر نشده است.

علت اینکه نمی گوید: «انک انت الغفور الرحیم» این است که اگر چنین می گفت، ممکن بود منشأ این توهم شود که عیسی درباره آنها دعا می کند. وانگهی توصیف خداوند به «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» از نظر بلاغت، بهتر است، زیرا مغفرت، همیشه از روی حکمت نیست، لکن قدرت و حکمت، شامل مغفرت و رحمتی که از روی حکمت باشد، میشود و در عین حال معنای جامعتر و کاملتری دارد، زیرا «عزیز» قادر و الا مقامی است که هرگز دچار عجز و شکست نمیشود و حکیم، کسی است که کارها را در جای خود انجام می دهد و جز کار نیکو، کاری از او سر نمی زند. چنین معنایی از غفور و رحیم استفاده نمیشود. بنا بر این مغفرت و رحمت حکیمانه، در معنای جامعتر و کاملتر «عزیز و حکیم» داخل است.

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۵۰

[سوره المائده (۵): آیات ۱۱۹ تا ۱۲۰] ... ص : ۲۵۰

اشاره

قالَ اللَّهُ هذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۹) لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۲۰)

«۱»

ترجمه ... ص : ۲۵۰

خداوند می فرماید: امروز روزی است که راستگویان را راستگویی بکار آید، برای ایشان است بهشتهایی که نهرها از زیر آنها روان است و در آنجا برای همیشه از نعمتهای خداوند بر خوردارند. خدا از ایشان راضی است و آنها از خدا. این رستگاری بزرگ. برای خداست حکومت آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست و از هر چیزی تواناست.

---

(۱)- آیه ۱۱۹ و ۱۲۰ سوره مائده جزء ۷ سوره ۵

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۵۱

بیان آیه ۱۱۹- ۱۲۰ ... ص : ۲۵۱

قرائت ... ص : ۲۵۱

یوم ینفع: نـافع «یوم» را به نصب و دیگران به رفع خوانـده انـد. رفع آن بنـا بر این است که خبر مبتـدا باشـد و «یوم» اضافه شـده است به «ینفـع» و جمله «هـذا یوم- ...» در محـل نصب و مفعول است برای «قـال» در نصب آن دو احتمـال است: ۱- مفعول فیه است برای قول. یعنی: این را خداوند در آن روزی میگوید که ... ۲- خبر باشد برای «هذا» و جمله مقول قول باشد. یعنی اینکه گفتیم در روزی است که ... البته گـاهی اوقـات ظرف زمـان خبر واقع میشود. علت نصب «یوم» این است که مضاف الیه، یعنی «ینفع» معرب است.

مقصود ... ص : ۲۵۱

پس از آنکه عیسی، بطلان گفته های مسیحیان را بیان کرد، می فرماید:

قـالَ اللَّهُ هـذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ: خداونـد می فرمایـد: امروز روزی است که هر کس در دنیا راست گفته، از آن بهره منـد خواهد شد. زیرا روز قیامت، روز تکلیف نیست که راسـتگویی آن روز بدرد کسـی بخورد. وانگهی آن روز کسـی دروغ نمیگویـد. کافران هم اگر راست بگوینـد و به زشتی کردار خود اعتراف کننـد، به حالشان فایده ندارد. برخی گویند: منظور از «صدق» تصدیق پیامبران است.

برخی هم گفته اند: مقصود، راستگویی در روز قیامت است که در برابر حق، اگر راست بگویند، به حال آنها مفید خواهد بود، بنا بر این مقصود این است که: شهادت دهند که پیامبران احکام خدا را به آنها ابلاغ کرده اند.

لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهـارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً: برای آنها بهشتی است ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۵۲

که نهرها از زیر آنها جاری است و همیشه در آنجا خواهند بود.

رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ

رَضُوا عَنْهُ: خداوند از کردار آنها راضی است و آنها از پاداش او راضی هستند.

ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ: این است رستگاری بزرگ که بر اثر پاداش الهی نصیب آنها می شود. حسن گوید: یعنی به بهشت رستگار و از دوزخ رها شدند. اکنون خداوند درباره عظمت قدرت و وسعت قلمرو حکومت خود، می فرماید:

لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما فِیهِنَّ: بمنظور تنزیه خود از آنچه مسیحیان میگفتند، می فرماید: خدا کسی است که حکومت آسمانها و زمین بدست اوست.

بنا بر این چگونه ممکن است کسی با او برابر و در خداوندی رقیب او باشد؟! برخی گفته اند: این جمله، پاسخی است از سؤال مقدر. مثل اینکه سؤال شده است. این رستگاری بزرگ را چه کسی به آنها داده است؟ پاسخ می دهد: کسی که چنین است.

در اینجا آسمانها و زمین را مفرد آورده است، تا شان آسمانها را عظمت بخشد.

وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ: او کسی است که موجودات را از نیستی بهستی می آورد و موجودات را از هستی بدیار نیستی می برد. این است قدرت بی پایان او! جبایی گوید: یعنی هر چه که وجود آن ممکن باشد، خداوند بر آن قادر است. مثل:

«اللَّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ (رعد ۱۶: خداوند بر هر چه که وجود آن ممکن باشد، قادر است.)

ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۲۵۳

فهرست جلد هفتم ترجمه تفسیر مجمع البیان ... ص : ۲۵۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹